

تاریخ دلگشای اوز

تألیف : شادروان حاج محمد هادی کرامتی

با مقدمه استاد باستانی پاریزی

به کوشش محمد شریف کرامتی





موزه مردم شناسی اوز

Evaz Anthropology museum

این کتاب وزین یعنی تاریخ دلگشای اوز نوشته مرحوم حاج محمد هادی کرامتی را به محققین و علاقمندان به تاریخ و فرهنگ اوز تقدیم می نماییم . باشد که با مطالعه این کتاب و تحقیق در امر تلاش های بی دریغ گذشتگان ، در جهت پیشرفت میهن و دیار خود کوشا باشیم .

شریف بازرگانی
موزه مردم شناسی اوز

خرداد ماه ۱۳۹۹

کتابخانه تخصصی موزه مردم‌شناسی اوز
تلفن: ۵۲۵۱۶۲۷۲ - ۰۷۱
شماره: ۴۹۶ تاریخ: ۱۳۹۱/۱/۹۶

تاریخ دلگشای اوز

تألیف

شادروان حاج محمدهادی کرامتی

با مقدمه استاد باستانی پاریزی

به کوشش

محمدشریف کرامتی

۱۳۷۰



(میان من تا گردون بی تفاوت از زمین تا آسمان است)
شَمْسٌ وَكَلْبٌ بِمِخَاوَكُوهَا
بَدْرٌ وَلَكِنْ لَا يُظَنُّ زَوَالُهُ
وَإِجْلَالُ لَيْسَ فَوْقَ جَلَالِهِ
إِلَّا جَلَالُ اللَّهِ جَلِيلُهُ
(وَلِلَّهِ كَرَمٌ)

نمونه‌ای از خط مؤلف، کتاب



تاریخ دلگشای داوژه / تألیف: حاج محمدهادی کرامتی
با مقدمه استاد باستانی پاریزی □ چاپ اول ۱۳۳۲ □ چاپ دوم ۱۳۷۰
به کوشش: محمدشریف کرامتی □ حروفچینی تهران طرح
چاپ □ پاپا □ لیتوگرافی □ آرش
ناشر: انتشارات نوید شیراز □ حق چاپ محفوظ است.
تلفن ۰۲۱-۲۶۶۶۲-۰۷۱ صندوق پستی ۶۶۶/۶۱۳۶۵

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه
۱- مقدمه چاپ اول	۳
۲- مقدمه استاد باستانی پاریزی	۱۱
۳- مقدمه چاپ دوم	۱۹
۴- دیباچه کتاب	۲۳
۵- اوضاع جغرافیائی اوز	۴۱
۶- ذکر صحاری و براری و متعلقات اوز	۴۷
۷- ذکر اوضاع داخلی اوز	۵۰
۸- ذکر آب و هوای اوز	۵۰
۹- ذکر بیوتات و تعداد نفوس	۵۳
۱۰- ذکر اخلاق و عادات اهالی اوز	۵۵
۱۱- شروع تاریخ اوز	۵۷
۱۲- فرمان نادرشاه	۶۰
۱۳- ذکر نسبت حضرت ملاشمس الدین	۶۳
۱۴- بروایت دیگر در نسب مشایخ مدینه	۶۶
۱۵- ذکر فضائل ملاحاجی شمس الدین	۶۷
۱۶- ذکر مجدد زمان پلا محمد	۷۱
۱۷- ذکر سرانجام کار و خاتمه احوال ملا محمد	۸۶
۱۸- ذکر کارخانجات حدادی و تفنگ سازی	۹۲
۱۹- نشید، جدید به ارواح وطنیان	۹۷
۲۰- ذکر حیوانات اهلی اوز	۹۸
۲۱- ذکر حیوانات وحشی و درندگان اوز	۹۸
۲۲- ذکر کلانتری میر شفیع حاجی میر	۱۰۰
۲۳- ذکر حکومت امیرالامرا امیر محمد رضی	۱۰۱
۲۴- ذکر حکومت امیرالامرا امیر محمد هاشم	۱۰۴
۲۵- کلانتری امیر عبدالهادی	۱۱۲

- ۲۶- صورت اسامی رعایای فراری اوز به بستک ۱۱۲
- ۲۷- صورت اسامی رعایای فراری اوز به جناح ۱۱۴
- ۲۸- صورت اسامی رعایای فراری اوز به انبه ۱۱۵
- ۲۹- صورت اسامی رعایای فراری اوز به کمشک ۱۱۵
- ۳۰- ذکر کلانتری خواجه محمد رفیع حاج زینلی لطفًا ۱۱۸
- ۳۱- بازگشت میر عبدالهادی به کلانتری ۱۱۹
- ۳۲- بیان حادثه‌ای در زمان میر عبدالهادی ۱۱۹
- ۳۳- حکمرانی فتحعلی خان جراحی بیگلربیگی لارستان ۱۲۲
- ۳۴- ذکر کلانتری خواجه عبدالرضا ۱۲۴
- ۳۵- ذکر کلانتری خواجه محمد صالح ۱۳۰
- ۳۶- واقعه فجیع و حادثه عظیمه ۱۳۱
- ۳۷- متن تلگراف نظام السلطنه به اهالی اوز ۱۵۰
- ۳۸- متن تلگراف اهالی اوز به شاه و صدراعظم ۱۵۰
- ۳۹- جواب تلگراف صدراعظم به تجار اوزی ۱۵۲
- ۴۰- تلگراف نظام السلطنه در جواب به تجار اوزی ۱۵۲
- ۴۱- صورت تعلیقه حضرت اجل نظام السلطنه ۱۵۸
- ۴۲- صورت تعلیقه نواب مستطاب سهام‌الملک ۱۵۸
- ۴۳- صورت فرمان ناصرالدین شاه ۱۶۲
- ۴۴- ترتیبات تحکیم ولایت ۱۶۳
- ۴۵- نتیجه اعمال خواجه زین العابدین ۱۶۵
- ۴۶- کلانتری امیر محمد کاظم ۱۶۹
- ۴۷- بیان کلانتری خواجه محمد صالح ۱۷۱
- ۴۸- ذکر ثوره عظیم لار ۱۷۵
- ۴۹- سواد مکتوب آقا سید عبدالحسین ۱۷۸
- ۵۰- کلانتری خواجه زین العابدین ۱۷۹
- ۵۱- شرح حال میرزا عبدالرحمن مصباح دیوان ۱۸۸
- ۵۲- سواد حکم فرمانفرمای فارس ۱۹۴
- ۵۳- سواد حکم شاهزاده حسینقلی میرزا ۱۹۶
- ۵۴- متن خطابه زنده یاد محمد امین کرامتی در حضور احمدشاه ۱۹۹
- ۵۵- خاطرات مرحوم محمد امین کرامتی از مسافرت بوشهر ۲۰۲
- ۵۶- صورت جلسه تشکیل انجمن ولایتی ۲۰۷
- ۵۷- عکسها و مدارک ۲۱۱

مقدمه چاپ اول

شرح حال نویسنده



محمد رسول کرامتی

فن تاریخ نویسی هرچند آسان بنظر می‌رسد اما کنار بس مشکلی است زیرا ممکن است کسی سواد خواندن و نوشتن داشته باشد و بتواند چیزی بنویسد یا وقایعی را مطالعه کند اما آنچه مطالعه کرده است تتبع نیست و بر آنچه بهم بافته است نمی‌توان اسم تاریخ گذاشت.

درست است که تاریخ از حوادث و وقایعی که در گذشته روی داده است بحث می‌کند و اعمال و کردار اشخاص و افرادی که وجودشان در جریانات اجتماعی مؤثر می‌باشد بیان و نقش بر کاغذ می‌گردد لیکن

وظیفه تاریخ نویس مهمتر از آنستکه در چند جمله خلاصه شود.

آنکه خاطره جریانات گذشته‌ای را تجدید می‌کند و حوادث فراموش

شده‌ای را زنده می‌نماید و یا تحولات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی دوره‌ای را می‌نویسد صرف‌نظر از تسلط بر وقایع نگاری و تتبع در چگونگی اوضاع و احوال بازیگران تاریخ که رکن اساسی این فن است باید متصف بصفه انصاف و منتقد به نیروی ایمان باشد، آنچه حق و حقیقت است بر قلم آورد و از جریاناتی که مبنای و پایه‌ای ندارند و مورد تشکیک است احتراز نماید، حب و بغض را در نوشته‌های خود مدخلیت ندهد و خوبی و بدی بازیگران را یکسان بنگارد.

نویسنده کتاب «تاریخ دلگشای اوز» از نظر تاریخ نویسی واجد کلیه شرایطی است که باید در یک نفر مورخ جمع باشد زیرا هم عالم و فاضل و هم متبحر و متبحر و هم عادل و با انصاف بوده است.

شادروان حاج محمد هادی کرامتی بسال ۱۲۷۴ قمری در قصبه اوز با بعرضه وجود گذاشت. پدرش حاج محمد امین مردی تاجر پیشه و از معتمدین اوز و مادرش دختر قطب‌العارفین حاج شیخ احمد الفارسی بود.

مادرش را در دوره کودکی از دست داد و ناچار در دامان دایه بزرگ شد و در هفت سالگی به جناب «مولوی محمد تقی» که شخص فاضل و عالمی بود سپردند تا او را خواندن و نوشتن بیاموزد.

معلم موضوع دربارہ حاج محمد هادی کوتاهی نکرد و در تربیت او سعی بلیغ مبذول داشت و تا زمانی که تربیت و تعلیم او را بعهدہ داشت سواد خواندن و نوشتن و مقدمه عربی را بوی آموخت.

چون این شاگرد هوش و ذکاوت فوق‌العاده‌ای داشت در مدت کمی بر شاگردان مولوی تفوق یافت و ممتاز گردید.

در اینموقع پدرش او را از مکتب باز گرفت و همراه خود به هندوستان برد و در حجره به کارش واداشت.

مرحوم حاج محمد هادی روزها پدر را کمک می‌کرد و شبها مشغول درس خواندن می‌شد و با وسایلی که در بمبئی فراهم بود توانست تحصیل مقدماتی را ادامه دهد و صرف و نحو عربی که در «اوز» فرا گرفته دنبال کند.

از آنجائیکه بخت با وی همراه و خود نیز در تحصیل کوشا و ساعی بود علاوه بر تکمیل زبان فارسی و عربی زبان اردو هم یاد گرفت و در محضر «مولوی هدایت‌الله» بمشاوره پرداخته، کسب معلومات کرد و ایام فراغت را صرف مطالعه کتب تاریخی مشرق زمین نمود بطوریکه از جهت تبحر در تاریخ چند قرن اخیر ایران و کشورهای شرقی و بخصوص تاریخ اسلام سرآمد اقران گردید.

نویسنده کتاب مدتها در فن خوشنویسی صرف وقت کرد و در اینکار نیز توفیق یافت و در نوشتن انواع و اقسام خطوط مهارتی بسزا یافت و مجموعه‌ای که حاوی اقسام خطوطی که خود نوشته است تهیه دید.

خوشنویسی وی در بخش اوز و خطه لارستان نظیر نداشت و از این صفت بهرکس فیضی رسید و مشتاقان خوش نویسی از او تعلیم می‌گرفتند و هم اکنون بر سر در مساجد و قبه آب انبارهای اوز خط نستعلیق و نسخ او بچشم می‌خورد که بیننده را بحیرات وامیدارد که چگونه در بخش دور افتاده خطاطی ماهر و باذوق پرورش یافته است؟

نویسنده، کتاب تاریخ دلگشا را با خط نستعلیق و نسخ نوشته که در آخر این مقدمه چند نمونه از خط وی بنظر می‌رسد.

مرحوم حاج محمد هادی کرامتی در طول عمر خود یکبار بزیارت خانه خدا مشرف شد و در مراجعت بعلت کهولت در بخش اوز منزوی و این کتاب را برشته تحریر درآورد چنانکه در یکی از اشعارش می‌گوید در سن هفتاد سالگی شروع بنوشتن کردم و هم در این زمان بود که از محضر مولانا حاج شیخ احمد فقیهی مقتی اوز مستفیض گردید و از مجموعه کتبی که در کتابخانه ایشان موجود بود بهره برد و سرمایه علمی خود را بکمال رسانید و تا آخرین روز حیات کتاب را از خود دور نکرد و می‌گفت «رفیقی بهتر از کتاب ندیدم»...

از مؤلف علاوه بر این کتاب تألیفات دیگری بیادگار مانده است که اهم

آن عبارتند از:

- ۱- منظومه‌ای در بیان سلسله خلافت آل عثمان که در سال ۱۳۱۸ قمری در بمبئی بچاپ رسیده است.
- ۲- رساله‌ای موسوم به «سرور القلوب فی مناظر المحبوب» در توصیف حضرت رسول (ص). نویسنده شعر نیز میسرود. تخلص او در شعر «هادی» بود و در این کتاب اشعاری چند از وی بنظر می‌رسد.
- مؤلف کتاب در تاریخ ۱۲ جمادى‌الآخر ۱۳۵۵ قمری در سن ۸۱ سالگی جهان فانی را ترک گفت و بسرای ابدی شتافت.
- فقید مرحوم دارای چهار فرزند ذکور باسامی محمد رسول «نگارنده»، محمد امین - احمد و محمد و يك فرزند اناث موسومه به خیرالنساء بود که هرکدام طریقه پدر را برگزیده و پیرو مکتب او شده‌اند.
- پسر دومش در چند سال قبل دور از وطن دیده از جهان بریست و بقیه در قید حیاتند.^۱

۱- اکنون بجز پسر سوم (محمد) که در قید حیات می‌باشد بقیه فرزندان مؤلف بدورود حیات

گفته‌اند.

سخنی چند درباره کتاب

نویسنده سعی کرده است علاوه بر تشریح حوادث و وقایع تاریخی که در خط لارستان عموماً و در منطقه «اوز» خصوصاً روی داده است برشمارد و در ضمن نموداری از اوضاع جغرافیائی و اجتماعی منطقه اوز و مردم آنجا را برقم آورده است که چنانچه اسم کتاب را «تاریخ و جغرافیای اوز» مینامید شاید مناسبتر بود.

در ایران تاریخ نویسی خصوصی کمتر سابقه دارد و سعی تاریخ نگار در آن بوده و هست که به کلیات پردازد و بهمین منظور است که تاکنون وقایع کوچک منطقه‌ای کمتر جمع آوری و تدوین شده در صورتیکه هرکدام از این جریانات فی حد ذاته مهم و ارزش تاریخی دارد.

منطقه «اوز» که در خطه فارس واقع میباشد دارای این خصوصیات تاریخی است زیرا مردم آن در نتیجه یورش و حملات منافقین و گمراهان دین مبین اسلام دائماً در جنگ، و جدال بوده و برای پایداری مذهب تا سرحد امکان کوشش و فداکاری کرده‌اند. سختی و مرارت را پیاس صیانت مذهب بر خود هموار ساخته و با مهاجمین بستیر و آویز پرداخته و آخر الامر حصن حصین مذهب را نگاهداری نموده‌اند.

در کتاب «تاریخ دلگشای اوز» صحنه‌های بسیاری از وقایع ناگوار تاریخی مجسم شده و بطور آشکار دشواریهایی که يك اقلیت مذهبی در کشوری با آن روبرو هستند بیان گردیده است.

سبک نگارش کتاب قدیمی و انشاء آن مربوط بدوره نادری و ماقبل آنست و با فارسی امروز که ساده و دور از حشو و زواید است اختلاف فاحشی دارد ولی با وجود بر این جملات موزون و منظم آن برای خواننده مایه انبساط و خواطر می باشد.

از سبک قدیمی کتاب که بگذریم فصل بندی آن حکایت از روش گذشتگان می کند چه در دوره های گذشته نویسندگان به طبقه بندی موضوع کتاب اهمیت نمی دادند آنچه در نظر آنان مهم بود و مطالب و مضامین بود و باین جهت در کلیه کتب قدیمه مطالب دور و دراز و چه بسا خارج از موضوع در فصلی می گنجانیدند که بهتر آن بود در جای خود قرار می گرفت.

در این کتاب هم همین رویه دنبال شده و نویسنده به پیروی از سبک قدیم به طبقه بندی مطالب توجه ننموده است و دیده می شود که پیش از اختتام مطلبی وارد موضوع دیگری شده و کوشیده است که سلسله وار مطالب را از هر نوع در یک جا جای دهد و اتفاق افتاده است که خلط مبحث شود و تقدم و تأخری در درج مطالب پیش آید مثلاً: فرمان ناصرالدین شاه دائر به تجزیه اوز از ابوابجمعی فارس که باید در صفحه ۷۸ درج گردد بعد از یک سلسله حوادثی که ناشی از صدور فرمان است بیان شده و یا فرامین حکمران فارس در مورد واگذاری اراضی اطراف اوز به «امیر محمد رضی» که شایسته بود در خلال بحث از حکومت امیر موصوف اندراج یابد در آخر کتاب برشته تحریر در آورده است.

صرفنظر از این قسمت، کتاب «تاریخ دلگشای اوز» کامل نیست ولی در حدود خود جامع می باشد و نویسنده از تاریخ تأسیس اوز تا زمان حکمرانی مصباح دیوان آنچه صورت وقوع یافته و درخور اهمیت بوده بدون کم و کاست نگاشته است و آنچه بعد از مشروطیت در منطقه اوز روی داده است به مورخین آینده واگذار کرده که حقاً شایسته است محققین این وظیفه را بعهده گیرد و در انجامش اقدام کند زیرا تحولات دوره مشروطیت فصل جدیدی در اوضاع اجتماعی اوز باز نموده و آن رسم کهن دفعتماً منسوخ گشته و مردم به

پیروی از توسعه علم و دانش در بالا بردن سطح فرهنگ عمومی کوشیده و تا آنجا پیشرفت کرده‌اند که اوز در منطقه لارستان بعنوان يك واحد فرهنگی تکامل یافته شناخته میشود.

بخش اوز در وضع کنونی بیش از شش هزار نفر جمعیت دارد و دارای چهار باب دبستان و دبیرستان است که ششصد نفر پسر و دختر در آنها بتحصیل اشتغال دارند و در نیم قرن اخیر پیشرو بسط علم و توسعه آزادی و وطن پرستی بوده و تعداد زیادی دکتر و لیسانس که بیشتر در خارج از مملکت تحصیل نموده‌اند بجامعه تحویل داده است.

گذشته از ترقی فرهنگی که به آن اشارت رفت اوز از نظر توسعه شهر و تکمیل وسایل درمانی پیشرفت خارق‌العاده‌ای کرده است.

امروز در بخش اوز درمانگاهی مجهز که بهمت آقای عبدالله یزدانی بنا و در اختیار سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی گذارده شده آماده خدمت ب مردم است.

هزاران خانه ساختمان و در توسعه اوز سعی فراوان شده و میشود که شایسته است کتاب دیگری نگارش یابد و جمیع حوادثی که در اینمدت قلیل بوقوع پیوسته است تدوین و برشته قلم آورده شود.

کتاب «تاریخ دلگشای اوزه» بتقاضا و اصرار جمعی از علاقه‌مندان آثار قلمی نویسنده تحت نظر آقایان محمدعلی آموزگار، عبدالرحیم و محمد ریاحی فرزندان میر محمد نور که از اهل محل و مقیم تهرانند در مرکز بچاپ می‌رسد. چون نظر آن بود که مطالب کتاب را آنچه هست چاپ شود حک و اصلاحی در مطالب و فصول آن بعمل نیامد زیرا پسندیده نبود که مطالب پس از دستبرد بچاپ برسد و نیت و فکر نویسنده را در قالب دیگری عرضه گردد.

امیدواریم خوانندگان سهو و خطائی که در چاپ آن روی داده است بدیده اغماض بنگرند.

و نخستین حکمی که از حضور حضرت الاصاد رشید راجع بر علایمی فراری که در حال جهانگیریه
ستواری شده بودند صورت آن عیناً محض خبر در اطلاعات خوانندگان اندراج و گذاشته است -

به واسطه عالی شان

حاکم استیضاح
مصطفی

نخستین خبر
نوشته شده
در این روز

حکم و

آنکه عالیجا عزت و تعالی است

که بعضی منظر نظر افورده مکنم خاطر مبرور گشت تتر سر کار والا چنانست که خبر این را آبادان بخود
جمع که بطن لصلحه و آله و غیره است و در این وقت عالی شان نتیجه از این اخبار و غیره که از خبر
بعضی کارگران سر کار و الا این خبر در بعضی قریه نیز گویا متفق شده و قرار بستند که این جناب
سکنایه در هر اقسام مطاع بعد از این اخبار و غیره که در این مقام قرار فرموده شده
متفق گشته اند از این اخبار که در این اخبار و غیره که در این اخبار و غیره که در این اخبار
باینتر اقسام مطاع و غیره متفق شده و در این اخبار و غیره که در این اخبار و غیره که در این اخبار
مجازاً که در این اخبار و غیره که در این اخبار و غیره که در این اخبار و غیره که در این اخبار

باز این خبر و در عهد شناسد که برانی شهر حسب المرحوم ۲۶۸

و در این اخبار و غیره که در این اخبار و غیره که در این اخبار و غیره که در این اخبار و غیره که در این اخبار

مقدمه استاد پاریزی

اهمیت تواریخ محلی و تاریخ دلگشای اوز

دلم می‌خواست مقدمه‌ای بر تاریخ دلگشای اوز بنویسم، در جزء نوشته‌های گذشته، سالها پیش، متوجه شدم که يك وقتی در باب اهمیت، تواریخ محلی يك سخنرانی داشته‌ام در رادیو لندن که خصوصاً به جنبه‌های اجتماعی تاریخ ایران پرداخته و توضیح دادم که اگر بنا باشد يك روزی تاریخ اجتماعی ایران گم شود، تواریخ محلی، هرچند نارسائیهائی دارند، از بهترین منابع این کار محسوب می‌شوند، و مثل زده بودم به «تاریخ دلگشای اوزه» که مسائلی را مطرح می‌کند که در هیچکدام از تواریخ عمومی بدان اشاره نشده است.

خانندان کرامتی از خاندانهای مشهور و خیر ولایت اوز است که در لار و شیراز و سایر شهرها آثار خیر فراوانی از خود بیادگار گذاشته و مدارس و مساجد بسیار ساخته و خصوصاً آب انبارهای متعدد توسط آنها پی‌ریزی و ساخته شده که در واقع جزء احتیاجات اولیه مردم آن ولایت بوده است، و امروز که مسأله لوله‌کشی یکی از مشکلات شهرک‌ها و روستاهای کم جمعیت نواحی جنوب «خصوصاً لارستان است». به گمان من باید يك مطالعه همه جانبه در جهت ساختمان آب‌انبار بر اساس اصول بهداشتی امروز به عمل آید، زیرا به هر حال

آب باران یکی از منابع های مهم شرب در این نواحی است و باران سیل آسا که گاهی در آنجا می بارد، عموماً به هدر می رود، البته استفاده از آب انبار به صورت قدیمی دیگر ممکن نیست و از نظر بهداشتی و اصول تغذیه، و همچنین از نظر مخارج، امری بی دلیل بنظر می رسد، ولی به هرحال منبع اصلی که آب باران باشد هست و باید طبق اصول و موازین امروزی این قطرات طلائی را که به زمین می رسند قبل از آلوده شدن صید کرد و به منبع مطمئن رساند و مردم تشنه رسیراب کرد. از اینجاست که میگویم، حوض ها و آب انبارهای قدیمی، شاید بتواند راهگشا برای چنین مطالعه ای و انجام امر خطیری باشد.

به هرحال، من فکر می کنم بهترین مقدمه من بر این کتاب تاریخ دلگشای اوز همان باشد که همان نوشته و سخنرانی رادیو لندن را عیناً و کاملاً در کتاب نقل کنند، و از این طریق بر اهمیت کتابهای تاریخ محلی، از جمله تاریخ دلگشای اوز پی ببرند.

خوشبختانه مؤسسه محترم نوید، که از انتشاراتی های معتبر شیراز است به تجدید چاپ کتاب همت گماشته و زیر نظر «آقای محمد شریف کرامتی» از احقاد مؤلف، به صورت آبرومند به چاپ می رسد و این خود موجب خوشوقتی این نگارنده نیز هست که يك تاریخ محلی را براساس ضوابط صحیح، چاپ شده خواهد دید.

تهران - شهریور ماه ۱۳۷۰ - باستانی پاریزی

استاد تاریخ دانشگاه تهران

اهمیت تواریخ محلی^۱

اینکه مرا مورد صحبت قرار داده، و از من خواسته‌اید توضیح دهم در باب اینکه چرا بیشتر کار خود را مصروف تاریخ و اوضاع و احوال کرمان کرده و می‌کنم، بسیار ممنونم و متشکر. فکر می‌کنم فرصت مناسبی است که هدف خود را از پرداختن به تاریخ کرمان خصوصاً، و به تواریخ محلی عموماً، در اینجا بیان کنم.

توجه به تاریخ کرمان، برای من يك امر طبیعی است و عادی است: زاده کرمانم و علاقه‌مند به آب و خاک کرمان، هرچند درباره آب و خاک آن ولایت گفته‌اند:

از آب و خاک کرمان، غافل مباش ای دل

شش ماه خاک بر سر، شش ماه پای در گل

اما دلیل پرداختن به تواریخ و توجه بدان‌ها و حتی قبول درسی تحت همین عنوان در دانشگاه تهران، به نظر خود من دلیلی خاص دارد که توضیح در باب آن بی‌جا نیست:

۱- گفتاری است که سالها پیش در باب اهمیت تواریخ محلی ایراد شده، و اخیراً به صدای خود مخلص، در برنامه اهل نظر، بی.بی.سی، در فضای لایتنامی پراکنده شده. درین مورد من حرفی نمی‌زنم و فقط يك شوخی را نقل می‌کنم. می‌گویند: وقتی خان بهادر یزدی فوت کرده بود، در مجلس ترجم او، واعظ، ضمن تعریف‌های زیاد از موفی گفت: من چه بگویم درباره خان بهادر یزدی؟ این آقا، آدمی بود که انگلیسها قدر او را می‌دانستند!

مجموع کتابهای من درباب کرمان، اکنون به ۱۲ جلد رسیده که همه چاپ شده و چیزهایی هم زیر چاپ دارم، علاوه بر آن همه سی و چند جلد کتاب من که چاپ شده، قسمت عمده مطالب آن به دلیلی و به بهانه‌هایی به کرمان و تاریخ کرمان مربوط می‌شود، و به قول يك شاعر افغانی:

به یاد کوهکن بر صفحه خاطر رقم سازم

خلیل، از هر زبانی بشنوم يك بیت شیرین را

آنها که درباب تاریخ شرق و اسلام و ایران خصوصاً کار می‌کنند، معمولاً منابع اصلی و اولیه، کتابهایی را می‌دانند که در تمام دنیا به اهمیت و اعتبار شناخته شده است، و درین میان مثلاً کتابهایی از نوع تاریخ طبری که ده دوازده جلد بزرگ است و تا سال ۳۱۰ هـ / ۹۲۲ میلادی را شامل می‌شود (هزار و صد سال پیش) یا تاریخ تکامل ابن اثیر که تا حمله مغول را در بر گرفته است و آن نیز ده دوازده جلد است، یا النجوم الزاهره که هفت جلد بزرگ است، در پیشانی فهرست آنان قرار می‌گیرد، به تعبیر دیگر من، اینها درخت‌های نارون- و به قول کرمانی‌ها سایه خوش بزرگی هستند، که با شکوه هستند، ولی، متأسفانه اجازه نمی‌دهند، هیچ بوته و درخت دیگری، هرچند کوچک باشد، در زیر سایه آنان نشو و نما کند^۱.

در مورد کتب فارسی نیز، علاوه بر ترجمه بلعمی از طبری یا کتب قدیمی امثال زین الاخبار و یا تاریخ بیهقی و امثال آن، کتب بزرگ روضةالصفای قدیم که پنج شش جلد است و حبیب‌السیر که چهار پنج جلد می‌شود، و دوره‌های بعد از آن مثل عالم آرای عباسی، و روضةالصفای ناصری، و ناسخ‌التواریخ و امثال آن شاخص و معروفند.

البته اجر نویسندگان این کتب عظیم در جامعه ما همیشه به جای خود محفوظ بوده و خواهد بود.

اشکالی که این روزها در مورد کار اهل تاریخ پیش آمده، آنست که

چون اخیراً به احوال اجتماعی و اقتصاد تاریخ کشورها توجه بیشتر معطوف شده است، در امهات کتب تاریخی قدیم، درباره چنین موضوعاتی، مطلبی که درخور توجه باشد، گاهی دیده نمی‌شود، مثلاً غیر ممکن است که کل کتاب ابن اثیر، یا تاریخ ابن خلدون را زیر و رو کنیم، و رقم ببندیم و جمع و خرجها را تفریغ کنم، و اما به بودجه‌ای برسیم که صرفاً در جمع و خرج سرزمین میستان بوده است، آن نیز هزار سال پیش، آنجا که می‌گوید «... و اندر هر سال، صد بنده بخریدندی - از پانصد درهم، تا چهارصد درهم - و آزاد کردندی - نر و ماده و هر یکی را چندانک بهاء او بودی...»^۱

در همین بودجه بندی، رقمی است «محبوسان را، به هر شهری که بودند عشرين الف درهم» یعنی بیست هزار سکه نقره.

ببینید از همین دو جمله چه مسائل اجتماعی را می‌شود دریافت، و چه نکاتی از تاریخ می‌شود استخراج کرد. همانطور که گفتم تواریخ بزرگ شرح جنگها و کشورگشائیها، و خصوصیات زندگانی رجال و وزراء و پادشاهان و مناسبات آنها را با دول خارجی به تفصیل دارند، ولی از جزئیات زندگی مردم خصوصاً مردم ولایات، بی‌خبرند.

برای ما ممکن است که فی‌المثل جزئیات جنگهای ایران و روس را در زمان فتحعلیشاه، یا جنگهای ایران بر سر هرات را در زمان محمد شاه و ناصرالدین شاه، در کتب روضةالصفای ناصری یا ناسخالتواریخ، یا یادداشتهای خارجیان - که در آن زمان در ایران بوده‌اند - ببینیم و در کتب روسی و انگلیسی و فرانسوی و آرشپوهای آنان تحقیق کنیم اما اگر بخواهیم کیفیت ساخت سلاحها را در ایران آن روز تحقیق کنیم، آن وقت تنها يك منبع خیلی کوچک، و خیلی بی‌اهمیت محلی ممکن است به داد ما برسد آنهم مربوط به يك ناحیه خیلی دور افتاده و کم اهمیت. مقصود من تاریخ دلگشای اوز است - که حتی تلفظ اسم این محل نیز - که در لار است - برای بعضی مشکل است، البته غافل

نباشیم که این آبادی و مردم آن، به دلائلی قسمت عمده اقتصاد جنوب ایران - خصوصاً لار و کنگان و بندرعباس را به خود اختصاص داده‌اند. به هر حال مقصودم اینست که فقط درین تاریخ صد و سی صفحه کوچک است که می‌توانیم فصلی تحت عنوان «ذکر کارخانجات حدادی و تفنگ سازی» آن روزگار بخوانیم که درین دهکده کوچک چند صد نفری شانزده کارخانه تفنگ سازی بوده است از قبیل کارخانه میر محمد حاجی میر، کارخانه میر حسین حاجی میر، کارخانه میر رسول میر (که گوئی يك کارتِل اسلحه سازی بوده‌اند) - و توضیح می‌دهد که درین کارخانجات وسیله استادان فوق‌الذکر میل لوله‌های تفنگ ساده از کوره‌های بزرگ بیرون می‌آمد، دستگاههایی داشته‌اند که تفنگها صیقل و منقش و لوازم آن آراسته و پرداخته می‌شد، و عده کثیری در آن کار مشغول بوده‌اند مثل برغوزن، - به اصلاح چاوگری، گوشه‌بندی، نظر‌بندی، ماشه سازی، نقاشی، نقره‌کاری، قن‌داق‌سازی، طوق‌بندی، فتیله‌پیچی، باروت‌سازی، سراجی، گلوله‌ریزی، و زغال‌سازی...

«فی‌الحقیقه این صفت حدادی در اوز شهرتی به کمال داشت که از اطراف و جوانب، مردمانی کثیر برای بیع و شری اسلحه رجوع به اوز می‌نمودند، ترک و تاجیک در قبال اجناس و متاعی که برای فروش می‌آوردند با کمال اشتیاق تفنگ و لوازم آهنی قبول می‌کردند». تفنگها اقسام داشته امثال سیه‌تاب، ته‌نشان، دوکل، شمغال، ساده، نقره‌کار، پیچ‌تاب، کل، جوهردار...

تفنگهای جوهری اختراع میر-حاجی بسیار قشنگ و ممتاز و از ساخت رومی مرغوب‌تر بود... اقسام این تفنگها اکثر در مسقط و بلوچستان و بنادر بفروش می‌رسید... حتی در عهد کریم‌خان زند چند دستگاه تفنگ سازی از اوز توسط نصیرخان لاری، به شیراز گسیل داشته. تفنگهای فتیله‌دار در دوران‌دازی به فاصله ۷۰۰ تا ۱۰۰۰ قدم و شاید بیشتر برد داشت، قیمت این تفنگها از ۱۰ قران الی ۲۰ قران، و از نوع جوهردار از ۳۰ قران الی ۴۰ قران تمام می‌شد... این وضع تقریباً صد سال دوام داشت و از سال ۱۲۷۰/۱۸۵۴ م. این اوضاع

برهم خورد، یعنی بواسطه دخول صنایع فرنگ، بساط کهنه را برچیده و طرح دیگر انداخته شد...»^۱

نمونه دیگری بگویم: در تواریخ بزرگ بسیاری مسائل درباب زنان و احوال اجتماعی آنان، از عروسی و مرگ، از حکومت و اسارت، از زیبایی و جمال، از ثروت و نفوذ، می شود پیدا کرد، اما فقط يك تاریخ کرمان، یعنی تنها يك تاریخ شاهی قراختائیان کرمان است که وقتی از موقوفات پادشاه -خاتون قراختائی نام می برد، می گوید که «... دیگر از موقوفات او، انارالله برهانها، آمش، و نهر سلیمانی و صنبوچه - که از معظمتا دیهائ رودبار و جیرفاند - مشهور و معروف به اسم و مکان... مستغنی از تحدید و توصیف، وقتی موبد مخلد محتوم مسجل، و شرط فرمود که هر روز صد من نان، به صد زن بیوه دهند، که ایشان را متعهدی و قیمی نباشد...»^۱ این مربوط به حوالی ۶۹۰ هـ/ ۱۲۹۰ میلادی یعنی هفتصد سال پیش است، آنهم در کرمان دور افتاده، و در همین شهری که گفتیم: آب آن جاری است، و خاک آن روان.

کدام تاریخ بزرگ ما، این مرحله از انسان دوستی را ضبط کرده است؟ این در واقع نخستین بیمه اجتماعی است، از نوع خود، آنهم به صورتی خاص: پختن صدمن نان در روز، و دادن به صد زن بیوه که قیم نان آور نداشته اند.

من دلیلی نمی بینم که به تفصیل درباب نکات دیگر تواریخ محلی بپردازم، در واقع صحبت خربزه ده منی و هندوانه بیست منی روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، گفتگوی هرمزان و عمر در تذکره شوشتر، سوار شدن قاضی القضاة بر خر مصری در فارسنامه ابن بلخی، و معیشت مردم يك دهکده از تراش سنگ آسیا در عمان کتاب، مالیات بندی ها و آمدن عرب و گرفتن قم و بیرون راندن دیلمیها از قم در تاریخ قم حسن بن علی کاتب، سفره يك فرسخی حاکم مازندران در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، دقیقترین توصیف اوضاع و

۱- ص ۴۹ تاریخ دلگشای اوز.

۲- تاریخ شاهی قراختائیان، ص ۲۴۷.

احوال مردم سوزالمقنع - در تاریخ بخارای نرشخی، آنهم از قول مادر بزرگ، یا یکی از بانوان نزدیک خاندان مؤلف که در میان قلعه همان المقنع - قلعه نخشب حضور داشته است - تصویر قیافه یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی که يك روزی در بیهق (سبزوار) توقف داشته و در کنار درخت کهنی استراحت کرده، از قول زید بیهقی صاحب تاریخ بیهق - و صدها نکات ریز و درشت دیگر از این نوع ما را از بیان اهمیت این کتب کوچک بی نیاز می کند.

و می ماند این توصیه، که اهل تاریخ ما، نویسندگان و محققین داخلی و خارجی ما، در مورد تدوین تاریخ اجتماعی ایران، از کتب محلی غافل نباشند، و هرچند بی اهمیت باشد، بدان با دیده اعتنا نگرند.

توسل این بنده حقیر ناتوان نیز، به ذیل تواریخ کرمان بدین دلیل است، و

مالتوفیق الا بالله العظیم...

باستانی پاریزی

استاد تاریخ دانشگاه تهران

مقدمه چاپ دوم

بنام خداوند بخشنده مهربان

در سال ۱۳۳۳ شمسی با شگفتی شاهد شور و شوق بسیار پدر بزرگم «مرحوم ملا محمد رسول کرامتی» بودم که بعد از تلاش فراوان موفق شده بود کتاب «تاریخ دلگشای اوز» اثر با ارزش پدرش «شادروان حاج محمدهادی کرامتی» را چاپ و منتشر کند.

بیاد دارم آن روزها در سنین نوجوانی از اینکه شهر کوچک من «اوز» دارای کتابی تاریخی شده فوق‌العاده شادمان و مفتخر بودم، هرچند در آن ایام بدرستی پی به ارزش واقعی این کتاب نبرده بودم.

پس از گذشت سالها و مطالعه مکرر کتاب، دریافتم، پدر بزرگم که به راستی مردی محقق بود با فراهم آوردن وسایل چاپ و انتشار این کتاب خدمت با ارزشی به دوستان تاریخ و ادب نموده است، زیرا به تصدیق و تأیید مورخین مطالب این کتاب تنها وقایع نگاری ساده نیست بلکه مؤلف دانشمند آن در ۷۰ سال پیش در محیطی کوچک و دورافتاده و بدون دسترسی به منابع و مواخذ کافی، توانسته است با قلمی شیوا و نثری شیرین، کتابی تالیف کند که در حد تاریخچه یک شهر کوچک دربرگیرنده تمامی مسائل منطبقه از جمله وضعیت جغرافیایی، ریشه‌های قومی، وضع اقتصادی، وقایع مهم تاریخی و مذهبی و حتی آداب و رسوم مردم باشد.

تاریخ دلگشای اوز مجموعه نفیسی است که در آن چگونگی بوجود آمدن «اوز» و مردمان آزاده آن حدود و مبارزات دامنه‌دار آنها علیه تجاوز و

تندی به منظور حفظ و حراست مذهب و ملیت از دو قرن پیش تا انقراض سلسله قاجاریه بنحو بارزی بیان شده است، علاوه بر آن هرچند کتاب بنام «اوزه» نام‌گذاری شده اما در فصول مختلف آن، استقامت و پایداری عموم مردم این خطه از جنوب ایران و نحوه پیشرفت و تحولات آن را ضمن بررسی اوضاع اجتماعی و جغرافیائی منطقه به رشته تحریر در آورده است. چنان‌که میتوان ادعا کرد برخی از وقایع تاریخی مندرج در این کتاب در حد خود منحصر و بی‌مانند بوده و میتواند روشنگر گوشه‌هایی از تاریخ میهن عزیز و راهگشائی برای محققین و مورخین آگاه باشد.

مطالعه دقیق کتاب حاضر خواننده را متوجه این واقعیت خواهد کرد که مولف ضمن آشنایی کامل با تاریخ و هنر تاریخ‌نگاری، به نظم و نثر فارسی نیز تسلط کافی داشته و با وجود دور بودن از مراکز سیاسی و عدم دسترسی کافی به وسائل ارتباط جمعی محدود آن روز، نسبت به مسائل سیاسی زمان خویش نیز آگاهی کافی داشته و دارای بینشی وسیع و قابل‌تحسین در این زمینه بوده است، دلیل ادعای من قطعه شعری است که نویسنده در مورد هدف‌های استعماری آئروز دولت انگلیس در ممالک اسلامی سروده و در این کتاب منعکس است.

در طی سالهای پس از انتشار کتاب بارها از زبان و قلم دوستان و به ویژه نویسندگان و مورخان آگاه در توصیف این کتاب مطالبی شنیده و می‌خواندم که بیش از پیش به ارزش نوشته‌های کتاب پی بردم.

از جمله نویسندگانی که حق بزرگ و سهم عمده‌ای در معرفی و اشتهار کتاب تاریخ دلگشای اوز داشته است، دانشمند و مورخ شهیر معاصر، استاد دکتر محمد ابراهیم باستانی‌پاریزی، میباشد. استاد پاریزی در اغلب کتابهای با ارزش و مقالات، شیرین و شیوای تاریخی و تحقیقی خویش، در موارد گوناگون اشاره‌ای به بعضی از مطالب کتاب داشته و ذکری از نویسنده آن و شهر «اوزه» نموده است و صادقانه باید گفت از عمده‌ترین علل علاقمندی و توجه بسیاری از دوستان و همشهریان و بویژه محققین کتب تاریخی به این کتاب و اشتیاق آنها برای بدست

آوردن نسخه از آن همان اشارات و توجهات خاص استاد بزرگوار به کتاب «تاریخ دلگشای اوز» میباشد، که البته مایه افتخار و دلیل دیگری است بر ارزش و اعتبار مطالب تاریخی این کتاب.

اوز و مردمان آن

در مورد «اوز» و مردمان آن باید به عرض خواننده عزیز برساند: این شهر با وجود دور افتادگی و دارا بودن وضعیت خاص جغرافیائی و اقلیمی از دیرباز مهد دانستن و فرهنگ بوده و مردمان آن که پیوسته معتقد به حفظ ارزشهای اصیل اسلامی و پایبندی به راستی و درستی بوده‌اند، به فراگیری علم و دانش هم علاقه وافری داشته و در هر دوره به پیشرفت و تعالی و آزادی و استقلال معتقد و علاقمند بوده‌اند و چون تعداد قابل ملاحظه‌ای از مردمان این شهر از حدود یک قرن پیش در کشورهای خارج «در گذشته در هندوستان و در دهه‌های اخیر در کشورهای حوزه خلیج فارس» به امر تجارت و کسب و کار مشغول بوده و علاوه بر زبان مادری عموماً به زبانهای عربی، هندی و انگلیسی آشنائی داشته و اهل مطالعه و تحقیق نیز بوده‌اند، پیوسته در جریان مسائل سیاسی روز و علاقمند به سرنوشت میهن خویش بوده و میباشند. کما اینکه اهالی اوز بویژه طبقه با سواد که در دوران انقلاب مشروطیت و قبل از آن در نقاط مختلف ایران و در شهرهای شیراز، کرمان، بندرعباس و یزد و نیز در شهر «بمبئی»، هندوستان به امر تجارت اشتغال داشته‌اند. حامی مشروطیت و آزادی بوده و با علما و آزادیخواهان ایران همگام و همکلام بوده‌اند و خود نیز پیوسته در جریان مبارزات آزادیخواهان ملت ایران بوده و روزنامه «جبل المتین» که در آن زمان از طریق «بمبئی» به اوز آورده میشده است هنوز در بعضی از منازل موجود است که گویای تفکر روشن و علاقمندی مردم اوز به امور سیاسی میباشد، دلیل بارزتر این ادعا همانگونه که در کتاب تاریخ دلگشای اوز ذکر شده است تشکیل انجمن ولایتی بلافاصله بعد از اعلام مشروطیت در اوز میباشد، که

به تفصیل در این کتاب آمده و عین صورت جلسه انتخابات انجمن که نزد یکی از همشهریان نگه‌داری می‌شود جهت مزید اطلاع خوانندگان ارجمند در چاپ دوم کتاب درج شده است.

به دلائل فوق بیشتر خانواده‌های اوز با سواد و اهل مطالعه بوده و میباشند و اگر حمل بر خودستایی نباشد باید اذعان کرد از معروفترین خانواده‌ها دودمان «کرامتی» میباشد که از زمانهای دور علاقه شدیدی به علم و دانش داشته‌اند و بهمین جهت فامیل کرامتی در «اوز» به «ملا» معروف بوده‌اند.

از اکابر این خانواده علامه «ملا محمد» معروف به «ملا محمد کرامات» میباشد که همزمان با انقراض صفویه و اوایل سلطنت نادرشاه و در حدود سالهای ۱۱۳۰ هجری قمری می‌زیسته است و آب انبار عظیم و معروف وی تا این تاریخ یکی از مهمترین منابع آب آشامیدنی اهالی بشمار می‌رود و یادگار و نشانه‌ایست از همت بلند و دور اندیش این بزرگوار.

در مورد خدمات ایشان و نیز کراماتی که به نامبرده نسبت داده‌اند در این کتاب مفصلاً شرح داده شده است و بنده بی‌مناسبت نمی‌دانم که نظریه استاد گرانمایه «دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی» در این باره که با استناد به کتاب حاضر در کتاب معروف و ارزشمند خویش «حماسه کویر» چاپ دوم صفحه ۳۴۰ تحت عنوان «سجاده بر آب» مرقوم فرموده‌اند، بنظر خواننده عزیز برساند.

«شیخ عبدالقادر گچوئی و ملا محمد اوزی اهل اوز لار که نوشته‌اند...»
 «به تواتر رسیده است و روایت است که مکرر دیده‌اند که در سطح آب
 برکه‌ای که خودشان ایجاد فرموده سجاده انداخته و در نماز ایستاده‌اند...»
 از آثار جاریه او چهار آب انبار معروف است»

«خواهشمند است این کرامات جد خاندان کرامتی را هرگز انکار نکنید
 زیرا»

«مخلص حتم دارم که آدمی که در سنگستان خشک اوز چهار آب انبار
 میسازد»

«مطمئناً سجاده بر آب که هیچ بر قالیچه سلیمان به آسمان سفر میکنند.» یکی دیگر از افراد خاندان کرامتی که در عصر حاضر میزیسته و با وجود تفکری روشن و قلمی شیوا و قلبی سرشار از مهر وطن و نیز تسلط کافی به زبانهای فارسی و عربی و تحریر مقالات، سفرنامه و رسالات تحقیقی و ترجمه‌هایی از متون عربی گمنام مانده است، زنده یاد «ملا محمد امین کرامتی» (۱۲۷۰-۱۳۳۰) میباشد، از وی رسالات تحقیقی و نیز سفرنامه‌هایی بصورت دستنوشته بجای مانده است که یادبود سفر به تهران و بنادر جنوب ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس بخصوص عراق است، از جمله این آثار رساله نفیس «معرف العلوم» است که از تفسیر «طنطاوی» شاعر و محقق عرب (قاهره ۱۸۷۰-۱۹۴۰) اقتباس و ترجمه شده است، این دانشمند وطن دوست که سالها بعنوان وکیل دعاوی در بندرعباس فعالیت داشته در سن ۵۹ سالگی در کویت بدرود حیات گفت. روانش شادباد، اینک از فرصت تجدید چاپ کتاب استفاده نموده بخشی از یادداشتهای ایشان را که حاوی نطقی است که نامبرده در تاریخ ۱۳۴۱ هجری قمری به هنگام ورود احمد شاه قاجار از سفر فرنگک به بوشهر ایراد نموده و نشانه‌ای از اطلاعات وسیع و روحیه دمکرات منشانه این فقید گرامی می‌باشد به عنوان ضمیمه در این کتاب بچاپ می‌رساند، با این امید که انشاءالله مورد توجه و استفاده مورخان قرار گرفته و روزی سایر نوشته‌های بارزش ایشان نیز چاپ و در اختیار علاقمندان و پژوهشگران قرار گیرد.

همانگونه که اشاره شد کتاب «تاریخ دلگشای اوزه» در سال ۱۳۳۳ برای نخستین بار به زیور چاپ آراسته و بزودی نیز نایاب شد، اکنون چندین سال است که بسیاری از همشهریان ادب دوست و نیز جمعی از نویسندگان و محققین دانشمند مایل به دستیابی و استفاده از این کتاب می‌باشند، اشتیاق زیاد دوستان باذوق و برخی از صاحبان نظر و ارباب فضل، به بنده که سالها آرزوی تجدید چاپ کتاب را داشته‌ام دلگرمی و جرئت بیشتری بخشیده و سبب شد که چاپ دوم این کتاب با استفاده از ارشاد و راهنمایی ارزنده استادان گرام با تجدیدنظر

کامل و اصلاحات دگرگونیهای لازم به پیشگاه دانش پژوهان و محققان تقدیم نمایم.

نگارنده در چاپ جدید سعی نموده است با تطبیق کامل چاپ اول با نسخه دست نوشته مؤلف در حد توان خویش اشتباهات و غلطهای چاپ اول را رفع نموده، نکات نیازمند به توضیح بخصوص لغات و اصطلاحاتی که برای خواننده غیربومی ناآشنا می باشد زیرنویس و شرح دهد.

همچنین ضمن تطبیق چاپ اول با نسخه خطی متوجه شدم که بعضی از مطالب کتاب شاید به دلیل جو حاکم در زمان چاپ (۳۷ سال پیش) و شاید بر پندار نادرست دامن زدن به اختلاف میان برادران مسلمان اهل تشیع و تسنن حذف و تحریف شده است.

اکنون در پرتو آزادی ناشی از برکات انقلاب شکوهمند اسلامی ایران بحمدالله نواقص فوق برطرف شده و مطالب کتاب حاضر با نسخه اصلی مطابقت کامل دارد.

در اینجا بی مناسبت نمی داند که از مساعی جمیله و خالصانه حضرات آیات عظام، روحانیت محترم لارستان که در تشییع و تحکیم مبانی اخوت اسلامی میان برادران تسنن و تشیع منطقه چنان با درایت و حسن نیت عمل نموده اند که تفاهم و محبت و همکاری میان تمام اهالی لارستان در تمام ایران بی مانند و زیانزد است، تشکر و سپاسگزاری نماید.

فهرست مندرجات و فهرست اعلام نیز از جمله مهمترین کمبودهای چاپ اول بود که در چاپ حاضر این نقیصه نیز برطرف گردیده است، از جمله افزوده های دیگر چاپ دوم چند نمونه هایی از خط مؤلف و پاره ای از اسناد و عکس هایی از مناظر منطقه می باشد.

موقعیت کنونی اوز:

همانگونه که اشاره شد مطالب کتاب تاریخ دلگشای اوز در حدود ۷۰

سال پیش نوشته شده است آشکار است که این شهر از آن هنگام تا امروز شاهد تحولات، دگرگونیها و پیشرفتهای زیادی بوده است که سزاوار است خواننده عزیز از موقعیت امروزی شهر اوز نیز آگاهی مختصری داشته باشد.

هرچند توصیف وضع يك شهر ولو به اختصار نیاز به شرحی چندین صفحه‌ای دارد که نه در حوصله این مقدمه است و نه مسلماً در قدرت و توان بنده، امید است خوانندگان ارجمند و خصوصاً همشهریان نکته‌سنج و فرهنگ‌دوست توجه فرمایند که هدف شرحی است کوتاه و فهرست‌وار جهت اطلاع علاقمندان که نمی‌تواند دربرگیرنده تمام خصوصیات اوز امروز باشد، امید است اگر در این معرفی کوتاه نکاتی مهم فراموش و یا لغزشی ایجاد شده باشد، همشهریان ارجمند با لطف خویش به دیده اغماض بنگرند، با این امید که در آینده کتاب جداگانه‌ای درمورد ویژگیهای فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی اوز امروز نوشته شود.

مرکز بخش اوز از توابع لارستان فارس که اکنون در مسیر جاده آسفالته شیراز لارو در فاصله ۳۴۰ کیلومتری جنوب شرقی شیراز و ۳۸ کیلومتری غرب لار واقع شده است برابر آخرین سرشماری سال ۱۳۶۵ دارای بیش از ۱۱۴۴۲۲ نفر جمعیت مقیم می‌باشد.

علت اشاره به جمعیت مقیم اینست که از زمانهای بسیار دور تعداد زیادی از اهالی این شهر به خاطر وضعیت، خاص جغرافیائی و اقتصادی بخصوص میزان اندک بارندگی سالیانه و عدم امکان گسترش کشاورزی و نیز در گذشته‌های دور به دلایل سیاسی و مذهبی یا اختلافات قبیله‌ای «که مواردی از آن در کتاب حاضر به آن اشاره شده است» سالهاست برای امرار معاش و تلاش برای زندگی بهتر ناگزیر جلای وطن نموده و هر از مدتی ناچار شهر و دیار عزیز خود را ترک و به سایر نقاط میهن و غالباً به کشورهای خارج و به‌ویژه شیخ‌نشینهای خلیج فارس، برخی به اتفاق کلیه اعضای خانواده مسافرت کرده و مقیم می‌شوند و اکثراً به کسب و کار و تجارت و برخی نیز به کارهای مهم

دولتی مشغول و خوشبختانه همگی که در ممالک عربی به (العوضی) شهرت دارند، به صفات حمیده وطن پرستی، امانت داری و پاکی و راستی معروف و مشهورند.

نکته مهم و قابل ذکر که از خصوصیات بارز و محاسن این مردم بوده و می باشد اینست که در هر کجای ایران یا سایر نقاط جهان اقامت داشته باشند به هیچ عنوان شهر خویش و میهن اسلامی عزیزشان را فراموش نکرده و در همه حال تعصب ایرانی و اوزی بودن را حفظ نموده و پیوسته با این امید تلاش و کوشش می کنند که روزی دوباره به دیار خویش بازگردند. پسندیده ترین خصلت اهالی مؤمن و مسلمان اوز اینست که در هر کجای دنیا باشند برای عمران و آبادی دیار خویش از بذل هیچ کمک و مساعدتی دریغ نمی ورزند، دلیل مشخص این ادعا کمکهای ارزنده ایست که این مردم زحمت کش و سخت کوش از گذشته های دور و بویژه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به شهر خود نموده و می توان گفت مردم این شهر بحق یکی از قهرمانان و پیشگامان خودیاری بشمار می روند و بخصوص در استان فارس به این خصیصه اشتهار دارند.

احداث صدها آب انبار که برخی از آنها قدمت چند صدساله دارند، حفر چندین حلقه چاه عمیق جهت تأمین آب مشروب، ساخت مساجد و مدارس متعدد و نیز بیمارستانی عظیم و مجهز (با هزینه ای بالغ بر دو میلیارد ریال) ساختمان سه باب درمانگاه، هنرستان فنی مجهز، استادبوم و سالن سرپوشیده ورزشی، کارگاه و آزمایشگاه آموزشی و سایر مراکز آموزشی، بهداشتی و رفاهی و حتی کمک به شهرداری در جهت احداث خیابان و نیز احداث و آسفالت، جاده های خارج از شهر که با صرف صدها و بلکه هزارها میلیون ریال هزینه توسط مردم خیر که پاره ای با خانواده بطور دائم مقیم خارج از کشور هستند، دلیل قاطعی است بر خصلت مردم دوستی و علاقمندی مردم مسلمان اوز به میهن عزیز و سرزمین اجدادی خویش.

متأسفانه یکی از مشکلات، این شهر و تمام منطقه لارستان که قرنهایست

مردم به آن دچار هستند، کمبود آب آشامیدنی است و مردم این دیار سالهاست میلیونها ریال صرف جستجوی آب نموده ولی تاکنون به نتیجه مطلوب نرسیده‌اند، به همین خاطر هنوز هم یکی از کارهای نیکی که اهالی خیرخواه این حدود انجام می‌دهند، احداث آب‌انبارهای عظیم می‌باشد که امروزه بعضی از این آب‌انبارها یا صرف هزینه چندین میلیون ریال ساخته می‌شود، امید که با کمک و ارشاد مسئولین این نقیصه دیرینه بطور کامل در منطقه برطرف شود، انشاءالله.

از دیگر خصوصیات مردم اوز همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد، علاقه قابل تحسین به فرهنگ و کسب علم و دانش می‌باشد که سابقه طولانی داشته و در این منطقه زبانزد است و خوشبختانه درصد قابل توجهی از مردم باسواد بوده و در دهه‌های اخیر تعداد افرادی که دارای تحصیلات عالی بوده و یا در دانشگاههای داخل و خارج از کشور مشغول تحصیل می‌باشند نسبت به جمعیت قابل ملاحظه است.

گرچه شیوه فرستادن اطفال به مکتب‌خانه‌های محلی سابقه بسیار دراز دارد اما نخستین مدرسه جدید در سال ۱۳۰۵ شمسی گشایش یافت و هم‌اکنون نیز مرکز شهر اوز دارای ۳ باب کودکستان و مهدکودک، ۱۰ باب دبستان، ۹ باب مدرسه راهنمایی، ۳ باب دبیرستان، ۱ باب هنرستان، ۱ باب مدرسه مجهز شبانه‌روزی علوم دینی، ۱ باب کتابخانه عمومی و نیز آزمایشگاه و کارگاه مرکزی بوده و مجموعاً بالغ بر ۳۴۰۰ نفر دانش‌آموز دختر و پسر مشغول به تحصیل می‌باشد. قابل توجه اینکه از تعداد حدود سی و سه (۳۳) واحد آموزشی و فرهنگی و درمان و ورزشی موجود در اوز ساختمان ۲۸ باب آن با خودباری مردم اوز بنا و با طیب خاطر به مسئولین تحویل گردیده است و می‌توان ادعا کرد که این شهر از نظر دارا بودن فضای آموزشی در ایران نمونه می‌باشد.

در پایان این مقدمه لازم می‌داند از تمام سروران دانشمند، دوستان و همشهریان و بستگان ارجمند که بنده را برای تجدید چاپ کتاب ارشاد و تشویق

فرمودند تشکر نماید.

سپاس بی پایان به محضر استاد گرانقدر «جناب دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی» که بزرگترین مشوق بنده بوده و با وجود کسالت و گرفتاریهای زیاد بر من منت گذاشته و يك بار دیگر محبت بی شائبه و ارزشمند خویش را با نوشتن مقدمه‌ای بر چاپ دوم نثار فرموده و افتخار دیگری نصیب این کتاب نمودند. امید است پیوسته سالم و تندرست بوده و مانند همیشه تشنگاه تاریخ و فرهنگ را سیراب نمایند. به فرموده خواجه شیراز:

تنت به ناز طبیبات نیازمند مباد

عذار نازکت آزرده گزند مباد

و نیز از آقای «داریوش نویدگوئی» مدیر محترم و موفق مؤسسه انتشاراتی نوید شیراز که با همت بلند و علاقمندی خویش امکانات چاپ و انتشار این کتاب را فراهم آوردند سپاسگزاری نموده و برای ایشان که یکی از خادمین و علاقمندان، به گسترش فرهنگ این مرز و بوم بخصوص استان هنرپرور فارس و ناشر نمونه می‌باشند، آرزوی توفیق روزافزون می‌نماید.

محمد شریف کرامتی

تابستان ۱۳۷۰

ذکر اخلاق و طوایف

از آنجا که بقصد تصایح و حکمت کاتبان این طایفه در بیان حکمت و عفت از آثار و نوازل
 چنانچه در دست تقدیر و هویدا میرسد که ایجاد نوعی تغییر در طوایف و طبایع مختلف
 و باطنی در صورتی که اگر چه هر یک یک پیر و یک پیر بود و خود آموخته اند کما قال الله تعالی
 عزه جل انما خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا
 ما یکنون فی سبیلکم لیکفرن و یمتازن و یمتازن لعلکم تتقون
 و طوایف و قبایل و شعوب و قبایل است و در بیان و در بیان و در بیان
 این امر عظیم اهمیت بسیار بر آنکه در وقتش شد و در آن گوناگون و با طوایف و شعوب
 و قبایل که بنظر انسان تصور میشود و در شرق و غرب و جنوب و شمال از وضع
 و طوایف و اخلاق بین هر کدام از این فروع فرق و تمایز بون بین درست
 شد تفاوت صورتها و اشکالی نیست و اختلاف لجه و لسان و الوان
 اعراق متنوعه و خصائل حسنه و عادات نیکه و سلوک پسندیده و اعمال ارزنده

نمونه‌ای از نسخه خطی کتاب که توسط مؤلف نوشته شده است

سواد مکتوب اقا سید الحسین بدیع‌الخط خود

حضور حضرت محضرات عموم ملت و اهل شریعت خاصه لادایان عظام و اولیای کرام
بعد از تحیه و السلام و هدیه و اکرام مجاهده بشارست و فتح و نصرت عموم ملت از هر جهت اردد و
جمیعت کفار حربی و مرتد فطری و مرتد ناشی از باطن شریعت و حضرت حجت تمام شکرست هزار
و او اصل بعذر اسباب النار چشمش با کفار من جمله بنفاد نفر از خوانین و اعیان و اتباع ایشان
که اصل شجره ملعونه فساد و فساد و کفر و ارتداد بوده در یک ساعتی با تمام گرفتار و سود گرفتار
و او اصل بعذر اسباب النار کشته و تمام آلات حرب و محاربه و حصون و قلاع و توپها
سوزنی و غیره با تمام و تصرف ملت و توفیق سعادت و کمال استقلال در عمل و عمل
و حسن اقبال و حسن حال در قوانین عدلیه و در ضایف شریعت و عوامل دینیه و فواید دنیوی
و دفع مفاسد کلیه و جزئیة و حفظ حقوق نوعیه از هر جهت در تمام محال کوهستان و بیخبات
و سبب جاست و خلیج فارس و بلادستان و بهتر و بیشتر از ایل ایمان آذربایجان مقدر در ایان
و عدل و احسان شده از جانب جمیع ملت و ارباب شریعت و خواجه نیریز و کیلی و غلام
و کلانتر که بقوانین عدلیه و قواعد شرعیه و مراتب دینی و فیه بین رعیت بعدل و احسان
و تأمین و ایمان و دین و ایمان بقانون مشروطه مشروطه و مشروطه رفتار و قرار و مدار نمایند
و قسمی که یکدیگر ظلم و عدوان مسلمین وارد نباید و غیر از حوائج و کفایت جنوری از مسلمین
نگیرد و بر رئیس سردار مسلمین برساند که در خصوص مصالح عامه خود بمعرف متقرر شرعی
صرحت شود بر خلاف سابق صحیح سردار مختار ملت (هر عیب و عجز و کجایی الهی و دوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ دلگشای اوز

دیباچه کتاب

دلگشایترین نوائی که عندلیب هزار دستان خامه بنامه پردازی پردازد و روان پرور کلامی که قلم واسطی نژاد صفحه طرازی نماید حمد و ثنای پروردگارست ذوالمنن که کارکنان قدرتش اوضاع صفحات زمین به بدایع اشجار و ازهار بوقلمون گون بیاراست و سقف نیلگون به هزاران هزار مصابیح ظلمت سوز و قنادیل انجم جهان افروز منور و مزین گردانید.

نقشبند دیباچه کاف و نون و ورق گشای علوم و فنون که سرنوشت مردم از قلم بحکمت اوست و سرنیش قلم از مردم هم بحکومت اوست. نامه هیچ عبارت با کتاب کریمش باز نخواند و خامه هیچ استعارت در کلام قدیمش حدیثی گفتن نتواند:

در سخنی کز وی است «کل لسان العقول» - وه که چه دم میزند آدمی

بوالفضول.

منشور احدیت را که تنزیل العزیز الرحیم صفت پاک اوست به بیان «هذا کتابنا یطوق علیکم بالحق» مشروع گردد. بعنایت بی علت انبیاء را مرتبه تبلیغ

رسالت ارزانی داشت و سردفتر همه افاضل بر ایاحضرت محمد مصطفی رسول الله که علت غائی آفرینش است سرور و خاتم انبیا ساخت «علیه افضل الصلوات حقا. من الرحمن ذی الفضل العظیم». و آن اولین نورست که کلك اعجاز راست رو تقدیر در ظلمات عدم همگی نقش کائنات در روشنائی و چراغ او نگاشت و آن آخرین آفتابی که تمامی ظلال از سواد شرق و غرب پیر تو ذات او محو شد علیه سلام «خالقنا و داماولله و صحابته کراما، و مناقب اصحاب کبار و خلفاء عالی مقدار بالاتر از آن که در این صفحه گنجانید نخستین یار غار ابوبکر صدیق است که عنوان نامه ایمان اول بنام آن بنده آزاد تحریر شد تا رویش بدان نور سفید گشت. دوم عمر فاروق که عدل از نام او رقم عمر یافت بلکه پای شرع را ناج سر خود ساخت. سوم عثمان ذی النورین که مصحف مجید را از رک جان شیرازه بست. چهارم علی مرتضی که مولع علم در قلب بمثابته بود که در مدینه رسول در مدینه علم گشت و صحابه دیگر که حاشیه نامه رسالت اند و ازواج طاهرات که امهات مؤمنین عصمت اند و ذریات مکرمه او که نقطه های حروف بسین اند و آل و اتباع او که در سفر مسفر اتباع فضل بالخیراند و همگی سفینه بحر نجات و نجوم سماء اهتدا و یقین اند. جاء من ربنا هدایتهم رضی الله عنهم و رضوا.

اما بعد بر الواح ضمائر عرفان مظاهر اوستادان حرف شناس لایح و واضح است که حکیم علیم عمه کلمه انسان کبیر را که از تخته لم یکن به دو حرفی کاف و نون رسانید مراد آن داشت که اولاد آدم را بتعلیم (علم بالقلم علم الانسان مالم یعلم) مکرم گرداند پس ساده دلان نهانخانه ازل را بفرمود که در عرصه (فی سنة ایام سبق سبقت و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین) درست کنند. آن نا رسیدگان بحکم رقیب قضا در جامع وجود حاضر آمدند و از نظر عنایت آموزنده ناقد بصیر بعضی عقل محلل گشتند و بعضی نفس کل و بعضی ملک مطلق و بعضی روح مجرد و بعضی جان مصور تا نوبت آدم خاکسای در رسید. چون هم از مسقط ازل تا زمین آباء علوی و امهات سفلیش گردانیده

بودند از مقطعات عدم بمرکبات وجودش رسانیدند و هدیه ابجد آدمیش نبشتند. يك اربعین کامل تخته خلق آدم علی صورته را آرایش آب و گل می داد تا کتابه احسن از قلم فتبارک الله احسن الخالقین تمام گشت. پس بعنایت حرف شناس «انی اعلم دم نفخت فیه من روحی» در وی دمید و تلقین الحمدش ارزانی. از آنجا که در ولادت نامه احسن التَّقْوِيم قابل افتاده بود عنقریب مهر عنوان و علم آدم الاسماء کلها بر او باز کردند تا نامه ها خواندن گرفت و بسبق «انی جاعل فی الارض خلیفه» چنان بر اصحاب سابق شد که به خلافت مکتب کس فکانش نشانند و تاج بهاج و لقد کرمنا بنی آدم بتارک فرق فرزندانش افراشتند و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل المظیم» این عبارت از قلم منشی اعجاز رقمی است که مقتبس از انوار مشکات فله المثل الاعلی است تا آنکه فحول انشاء مولدات از امهات تصانیف ابناء جنس برآمد: شعر

فمضت علی الحدقات اعزازاً کما مقل الوری من غرها یتعزز
از تمهید و مضمون سالف البیان چنان مستفاد است چنانکه نوع انسان را به احسان قوه ناطقه بر جمیع حیوانات امتیاز بخشیده است، افرادش را نیز بعطیه خرد و ذکا و فضل و دها بر یکدیگر فضیلت و برتری داده. مخفی نماند که در این عصر معارف حصر که عهد زرین و یا دوره نورانش می خوانند و باصطلاح متمدنین قرن تمدنش می دانند ترقیات دنیویه و نفوذ و استیلای اروپا به ممالک شرقیه عموماً و بعالم اسلامیه خصوصاً عبارت از آنست فیا اسفا.

اما بعضی از ذوات گرام که قلوب ایشان بزبور ایمان متجلی و اخلاقشان ظاهر و باطناً با نوار اسلامیت منور است، شبذیز کلام را به میدان فصاحت و بلاغت بدین وجه جولان داده و بیان می فرمایند که اگر چه از قدیم الایام موافق عادت ابنای زمان بسیاری از نوع انسان زندگانی طولانی را از دل و جان آرزو می نمایند مگر بحکم الناس فی الارض کالاشجار قام بها حلو و سرو معوج و معتدل. از سبب اختلاف طبایع بعضی از ایشان تنها برای خوردن و نوشیدن و خوابیدن و در ایفای لذات نفس کوشیدند و گروهی نیز بجهت استحصال رتبه

بزرگی و افتخار نمودن بر امثال و اقران و آزردهن مظلومان و تحکم بر زیر دستان و طایفه نیز که خیلی اقل از آن دو گروه‌اند و قلیل من عبادی الشکور صفت ایشانست برای طاعت و عبادت و تحصیل مراتب اهل سعادت طول حیات را می‌خواهند.

اما بالفرض اگر افراد طایفه نخستین مدت هزار سال هم زندگانی کرده همواره بعیش و عشرت روزگار بگذرانند، با اینهمه بعد از وفات بمرور ایام دهان و چشمان ایشان با خاک پر شده گمنام و بی‌نشان می‌گردند.
شعر:

چو اینست حال دهن زیر گل شکر خورده انگار یا خون دل
گروه دوم یعنی افراد طالبان درجه بلند هم روزی چند با زینت و زیور
اطفال پسند بافتخار رفتار نموده آخر الامر بانقلاب روزگار با خاک هموار شده
از ایشان هم یادگاری پایدار نمی‌ماند. لاجرم طایفه سومین که در بالا مذکور شد
از بحار ذخار افضال سرمدی سرشار و از بنایع فیوضات محمدی استبشار و
هادی سبیل رشاد گردیده بواسطه عقل دور اندیش و فهم عاقبت اندیش چنانکه
گفته‌اند: «مرد آخر بین مبارک بنده‌ایست» بعطایای عاریت این روزگار غدار غره
نگشته پیوسته توسن بدلگام نفس اماره نافرجام را بتازیانه صبر و عنارام ساخته و
در میدان بی‌پایان تحصیل فضل و کمال جولان داده و بمشقت تمام دامن دلارام
معارف انسانی که ودیعه بدیعه پروردگار وهاب است بدست آورده همواره به
موجودات لایتناهی عوالم علویه و سفلیه بچشم امعان نظر انداخته و در هر ذره
از اجرام علویه و موجودات سفلیه قدرت قاهره و حکمت بالغه الهیه مشاهده
نموده کلام سعادت فرجام «سبحانک ما خلقت هذا باطلا، بی اختیار بر زبان
می‌رانند و در بحر عرفان مستغرق گشته نعره «ماعر فناک حق معرفتک، بر آورده
از کمال ذوق روحانی از وجود این جسم فانی نیز بیخبر می‌گردند و گاه بمطالعه
کتب تواریخ و اخبار، از رفتار و کردار و اطوار گذشتگان آگاهی یافته و گویا با
ایشان همجلیس بوده و همچنان بعضی از خردمندان کامل که از تحصیل معارف

حظ وافر یافته‌اند و مردمان نیک کردار که دارای اطلاعات‌اند نیز از مطالعه کتب سیر و اخبار و آثار نوادر روزگار سلف تتبع نموده، از اوضاع عالم کون و فساد عبرت گرفته، فوائد بسیار و منافع بیشمار یافته، حجاب خود را فراخور جد و جهد مضاعف می‌گردانند و گاهگاه آثار گوهر آسا و اخبار فرح‌افزا و ابکار افکار هوش ربا انشا و املا نموده چون متاع گرانبها برای انتفاع پیر و برنا بیادگار گذاشته، نام نیک را در جریده روزگار پایدار می‌گذارند و لنعم ما قبل:

نام نیکوگر بماند ز آدمی به کز او ماند سرای زرنگار
 بنا علیهذا، این ابجد خوان دبستان هیچمدانی و نقطه دایره هیچ‌نشاسی،
 ره نورد بیدای بیدانسی و نامرادی، عاصی بر معاصی، عفی‌الله ذنوبه فی‌یوم
 العرض و التنادی خاکسار جفاکار محمد هادی جمله‌الله او آخره خیر من البادی
 ابن الحاج محمد امین بن حاجی احمد بن ملا صالح کراماتی بن ملا عبدالرحمن
 بن ملا احمد بن زبده الاکابر کرام و قدوة اولیاء عظام صاحب الکرامات الباهره و
 الفضائل الوافره وحید زمان و فرید دوران رئیس زمره ناجی مولانا آخوند ملا
 حاجی شمس‌الدین قدس‌الله سره العزیز السامی، بنا بخواش جمعی از اخوان
 صفا واعزه احباب وفا که جوینده اخبار و شایقین اوضاع و آثار وطن عزیزند و
 بحکم حدیث شریف «حب الوطن من الایمان» دوستدار وطن خود می‌بودند که
 شرحی در تعریف بلده اوز نگاشته آید و نیز برخاطر فاتر رسید که مجملی از
 احوال و اوضاع سلف و شمه از فضائل و خصائل آبا و اجداد کرام که در این
 نقطه بود و باش نموده‌اند در سلك تحریر کشم و در بحار ذخار معارف شناوری
 کرده در هر گوشه و کناری دری بدست آورده هدیه حضور احباب ذوی
 الالباب سازم و هم یادگاری ماند و آیندگان را تذکاری باشد و نیز قبول طبع نقاد
 و منظور نظر اولی‌الابصار گردد.

اکنون کمیت خامه مشکین شمامه بجولان آورده در میدان بی‌پایان
 بلاغت بمقصد اصلی می‌پردازد و این کتاب فوائد انتساب را به تاریخ دلگشای
 اوز مسمی نموده، زینت افزای ناظرین با تمکین می‌گرداند. از خداوندان انصاف

و معارف پژوهان دور از اعتساف التماس آنکه هرگاه سهو و خطائی از قلم شکسته رقم رفته باشد در اصلاح گرایند که ابن‌الرضا عن کل عیب کليلة اگر چه فن تواریخ نگاری آسان نیست بلکه امریست بزرگ و مهمی است سترک و خود را مورد ملامت داشتن است چنانکه فرموده‌اند «من صنف فقد استهدف» اما خردمندان هر زمان و دانشمندان دوران اعتنا به آن قول نفرموده و از طعن و شتم نهراسیده باقوه لسان و حدت قلم فصاحت شیم مؤلفات عدیده و مصنفات بدیعه عظیمه بجهت انتباه و اعتبار بنی نوع بشر ساخته و پرداخته بیادگار گذاشته‌اند بلکه ضبط وقایع اسلامی و اوضاع سیر نبویه و اطلاع بر مآثر سلف صالح نسبت بطلیقات انبیاء علیهم‌السلام و اولیاء کرام و سایر امم علی قدر مراتبهم از واجبات مهمه دانسته و فواید بیشمار از دانستن تواریخ مذکور و درج صحایف مؤلفات خویش داشته‌اند و بر رفتن لیب پوشیده و مستور نیست که قرآن کریم و کتاب عزیز واجب التعظیم که اعظم معجزات خانم‌النسین علیه افضل صلوة المصلین است نیز بتواریخ و قصص انبیاء و حکایات امم عتیقه مشحون و برهانیست قاطع و موزون که حقیقت ناپایداری دنیای دون را بما می‌نماید. لذا در بحیوحه فتن و انقلابات کثیرالمحن که شرق و غرب عالم را فرا گرفته و مضمون ظهر الفساد فی البر و البحر بظهور پیوسته و یا غایت پریشانی احوال و تشتت بال و در وقتیکه عمر عزیز در عشره هفتمین تکاپو داشت و قوای نامیه اعضا در انحطاط و نی‌خامه انگشتان بجای عصای پیری شده بود متصدی این امر خطیر شدم و این کتاب را مشتمل بر مقدمه و وقایع تاریخیه اتفاقیه آنچه از محل وثوق و از معمرین معتمدین مسموع شده و آنچه از نوشتجات قدیمه بدست آمده در سلك تحریر کشیده بدون مبالغه اندراج می‌دارد و التوفیق من الله السبحان و منه الاستعانه و علیه التکلان.

قبل از ختم خطبه کتاب ایات انقلابیه زمانیه عبرتاً للناظرین زیر که از خاطر فاتر محرر سطور مترشح یافته اسطراداً ریخته قلم بدایع شیم می‌سازد:
 بشنو از کلك سخن پیر ای من نساله ای از انجمن آرای من

می نگارد قصه سوز و گداز این حکایت گوش کن ای غمزدای عالم اسلامیان در انقلاب هم عرب هم ترک و تاجیک و عجم جملگی در تاب و هیجان و نزار دولت اسلامیان اندر زوال آتش فتنه بما انداخته هند را بلعید از مکر و دغا وادی نیل کشت خون شد از نفاق شامیان را از فرانسه شد دمار آه اسلاما ز آواز حجاز شاه مکه بد حسین ابن علی چون فسون «انگریز» در سرگرفت نجدیان از مکر جنبناید نیز شیخ نجدی وارد ام القری چون «حسین» در کین نبودش استوار پس علی بن حسین بن شریف آتش افروزی نمودند در حرم این یکی مکه بجنگ اندر گرفت حاجیان را بساب کعبه بسته شد مقصد ما زاین حکایت این بود پس عراق اندر شفاق آمد پدید که کنم آزاد و امن از جور ترک چون عراقی عرق غیرت را نبود بیرق عثمانیان را سرنگون هم بروز و هم بشبهای دراز مطلع شو هم ز غفلت باز آی ملت و دین هدی در اضطراب هندی و افغانی و شرقی امم از فشار غریبان نابکار از فریب انگلیس بد مال سوخته ما را و خود را ساخته «سند» را چاپید از کید و وغا مصریان را مبتلا اندر خناق مر فلسطین را یهود آمد قرار بین چه اندیشید و اندر پرده ساز آنکه اشرف بود و با فخر جلی ارض بیت الله شور و شر گرفت بن سعود و آل او بهر ستیز خیمه زد در بطن بطحا جابجا مکه را بگذاشت در دم شد فرار دید خود را بن سعودش شد حریف از حجازی خون روان شد لاجرم آن دگر جده پناهنده گرفت اهل مکه سر بسر دل خسته شد کز نفاق مسلمین زینرو برد انگلیس ز آنسو همیدادش نوید «پولتیک» میدانند این کار سترک از فسون و مکرشان دلشاد بود مستقر زبیر لوای کافرون

بر بروج و باره دارالسلام
 باز خامه ذکر کرد از انقلاب
 «مصطفی پاشاکمال» از ضرب شست
 ترکیه در انقره کنکاش کرد
 عنصر ترکی جمهوری پسند
 که خلافت لغو باشد بعد از این
 کسوک برج خلافت در افول
 دولت هفتصد سنه کردش تباه
 رایت جمهوری آمد بر فراز
 ملک و دین از هم جدا کرد آنمهان
 این چنین آشوب پرجوش و خروش
 خاطر اهل دیانت خسته شد
 از خلافت عاری آمد امتان
 چهارصد میلیون اسلام از قضا
 تاجداران جهان حیرت گرفت
 شاه افغان رشته فکرش گسیخت
 ترک فرزین وار کج رفتار شد
 رخ به پیل آورد ز آنجا ناخت کرد
 شان ترکی ترکنازی میسزد
 ای خداالمفو اندر مامضی
 کشتی بی ناخدا لنگر که دید؟
 آنکه مردی میکشد سوی وفاق
 آنکه انسان آورد اندر رشاد
 هادیا کلك سخن پیرا بسن است
 پرده ذات الصلیب آمد مقام
 تا همی افتد بگوش شیخ و شاپ
 گردن اعداد یونانی شکست
 ناله ساز مخالف فاش کرد
 بر ملا کردند با صوت بلند
 انقراض آل عثمان بالیقین
 هم هلال سلطنت آمد نزول
 طرد شد «عبدالمجید» بی گناه
 روی قصر انقره در اهترزاز
 گرچه بوده ملک و دین را توأمان
 مسلمین را خواب خرگوشی نبوش
 عاقلان را دیده هاشان بسته شد
 سرمیته جاهلیه شد عیان
 خون فسرده چشمها دور از ضیا
 هریکی از دست کلاه خود گرفت
 خسرو ایران با فرنجه گریخت
 بیرقش چون غرز اندر کار شد
 عاقبت از اسب شه را مات کرد
 گوی از میدان همسر میبرد
 کی در عالم بی خلیفه شد روا
 بی خلیفه مسجد و منبر که دید؟
 اتفاق است اتفاق است اتفاق
 اتحاد است اتحاد است اتحاد
 خانه ماگر کس است اینهم بس است

اوضاع جغرافیائی «اوز»

«اوز» بکسر همزه و فتح «ر» و سکون «ز» لفظ عربیست. معنی لغوی آن اسم «بط» مرغابی است و اسم قصبه «اوز» معروف از ممالک محروسه ایران، از مضافات فارس واقع در جنوب و در نواح گرامسیرات و از قرای لارستان بشمارست.

در منطقه معتدله بعرض ۲۸ درجه شمالی خط استوا بمسافت پنج فرسخ از جانب غربی شهر لار در يك وادی مستطیل احداث گردیده که طول آن وادی شرقاً ابتدا از دشت «اناخ» که قریه مخروبه قدیمه و مزار کثرالانوار شیخ العاشقین در آنجاست الی جانب غربی تقریباً مسافت ۱۰ فرسخ که می‌رسد بحدود کوهستان «فشور» و از شمالاً و جنوباً عرض وادی از نیم الی یکفرسخ و اغلب وادی سنگلاخ و ریگزار است مگر در شرق و غرب که اراضی مزروعی قلیلی داراست. و قصبه در وسط این وادی و مکان مرتفعی واقع است و اطراف اربعه‌اش بجهال مرتفعه و منخفضه محاط و مستور است و این نقطه «اوز» در قدیم الایام قریه مختصری بوده از بنای زمانه «فرس» و از قراین و آثار عتیقه که مشهود است میتوان استنباط کرد که در زمان سلف قریه عامره بوده منجمله سه رشته فاریاب که منابع آنها از کوه بریده و از مستحدثات کبریست و نیز آثار قلعه بنام «کلانو» که بالای يك تپه کوه ساخته شده می‌نماید که از برای حفظ

فاریاب بوده است.

در جانب شرق بمسافت یکفرسخ تقریباً قلعه‌ایست که در فوق یکپارچه کوه مرتفعی است بنام «پرویز» و به «پرویزه» مستعمل است شاید از بنای زمان خسرو پرویز باشد (معنای پرویز در لنت فرس فاتح است و پادشاه مذکور را لقب داده‌اند) و این قلعه بسیار محکم و استوار است و آتش از دولابی است عمیق که از کوه بریده شده و قلعه مشتمل بر بروج و باره و بیوت متعدد است و بجز يك راهی که از روی تخته پل میگذرد دیگر راهی ندارد. و خندق، قدرتی دارد که از عجایبست و بعد از انقراض دولت فرس و استیلای اسلام غالباً این قلعه معمور بوده و گاه بگاه بدست سرکشان و مرکز یاغیان میبوده و تا این زمان در بعضی اوقات مستحفظین «اوزی» از برای حراست مقرر بوده و در اواخر در عهد فتحعلی خان، بیگلربیگی لارستان بعهده مأمورین جراحی بود و اهالی «اوز» از آنها متضرر می‌شدند. اکنون چندیست که قلعه رامندرس و خرابی بآن راه یافته و از درجه انتفاع افتاده و اعتنائی بآن نیست.

اینجمله که بقید قلم آمد دلالت بر قدمت «اوز» دارد و نیز مزاریست در وسط ولایت بنام «ابراهیم مالک اژدر» یا اشتر که تاریخ تعمیر گنبدش بموجب کتیبه لوحه سر در آن سنه ۱۱۰۴ و به «پیراولیا» مشتهر است. و این غیر از ابراهیم مالک اشتر^۱ معروف است که در عهد عبدالملک مروان در عراق بشهادت رسیده و شاید یکی از رجال فاضل و از تابعین باشد والله اعلم بحقیقته. دیگر بفاصله سه ربع فرسخ تقریباً شرقی ولایت، مزار کثیرالانوار معلم کثیر است به تصغیر معروف به «پیرکوهار» یا قهار که عندالسوام اشتهار دارد و این پیر روشن ضمیر جذاب القلوب است و روضه مبارکه او محل استجاب دعاست و هیچوقت از زائرین خالی نیست و گنبد عالی آن از دور نمایان و منور است و اطراف آن نمازگاه و آب انبار و کاروانسرا برای نزول زوار و واردین مهیاست.

۱- بعقیده استاد باستانی پاریزی در مورد نام این پیر باید متوسل به کلمه اشتر و

ایشتر شد (خاتون هفت قلعه چاپ دوم صفحه ۳۱۰)

و محلی است با روح و در فصل بهار خصوصاً از منتزهات عمده می باشد که اطراف روضه بچمن زار و ریاحین و ازهار متنوعه آراسته و بدایع قدرت الهیه در انظار مشاهده، جلوه و شکوهی دارد و نسیم عنبر شمیم از جوار روضه ولی خدا بمشام انام می رسد.

این است که از قدیم مرسوم بوده که هر ساله موسم ربیع جشن عرس پیر بزرگوار معمول می دارند و یکی از اعیاد بزرگ می شناسند و موقوفاتی معین از برای اجرای عرس مقرر است. و در آنروز فیروز اهالی از کبیر و صغیر ذکور بتمامی ملبس بالبسه فاخره جدیده شده با اطعمه لذیذ و لوزینه های متنوعه همراه و در کمال بشاشت و خوشوقتی بالاتفاق از سواره و پیاده مع الثعشق در آن مکان فردوس نشان تقریباً هزار و پانصد نفر الی دوهزار حاضر می شوند و بیک نظام معینی که مرسوم است جایگاه هر طایفه و طبقات اصناف از اشراف و مشایخ و فضلا و اعیان و نجار و غیره در جای خویش خیام ذی احتشام بامره صلوات، بلند و برقرار می دارند و با فرشهای رنگین و پیرایه های ملون آگین زینت داده اسباب طرب و مسرت فراهم می آورند.

در آن روز مبارک مشایخ علم و فضلا در مجالس خویش بذکر مولد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم با الحان مسرت انگیز اذن مستمعین را زینت افزای نعمات درود و صلوات میدارند سپس با جمعهم شرف زیارت حاصل نموده و در آن روز جوانان مشغول به تیراندازی و نشانه زنی و شلیک تفنگ شده و به العاب پهلوانی می پردازند و ناهار را صرف کرده و شام را از موقوفات و نذورات «پیر» تبرکات تناول کرده بالاتفاق عودت مینمایند.

اما زمره نسوان و خردسالان اناث که در آن یوم آزادانه بر ولایت تسلط می یابند، خالی از غرایب نیست. در آن روز صورت یک اتفاق فرحناک و اتحاد تابناکی بین اهالی رخ می گشاید و چهره دلفریب شاهد تمنابشاش و بالسان مستبشر و با حسن اخلاق و روی وفاق همگنان را دیدار و بازدید مینمایند کانه از فیوضات و برکات روحانیه معنویه این ذات ولی حق چنین مقتضی است که

در اینمورد علت نفاق و نفاق از قلوب عموم محو شده با يك عالم اتفاق متحدالجمال شده باشند. فی الحقیقه این سلوک مستحسنة از اثر اخلاس در زیارت اولیاء الله باید دانست. حضرت مولانا و مرشدنا «الحاج شیخ محمد شریف» روح الله روحه در سال چند مرتبه زیارت آمده می فرمودند که تأثیرات کلیه از فیوضات ایشان بجان می رسد و بارها از برای استسقا و مولد شریف با مریدان مخصوصاً تشریف می بردند^۱. مع القصه پس از رطب اللسانی قلم مسرت شیم عنان زیر میدان فصاحت رقم گردید بذكر تتمه جغرافیا و متعلقات و اقتصادیات می پردازد.

چون از قرائن معلوم است که در این نقطه نه دارای باغ و بساتین عمده بود و نه شایسته تجارت و غیره بجز آنکه امور اقتصادی شان منحصر به همان فاریاب ثلاثه که مجرای کم آبی آنها مبین است و دهقانیت شان ظاهر می دارد و اطوآء چند که در حوالی احداث شده از مستحدثات اسلامی محتمل است و زراعتکاری اراضی متفرقه از آب باران مشروب میداشته اند و از این محر زندگی ضعیفی بسر می کرده اند و دارای مال و دواب و مواشی نیز بوده اند. بقرینه که در کوهستان حوالی، محل و منازل و شگفتها و غارها متعدد و بکثرتست و قدرتا خالق مخلوقات ایجاد و در بطون اودیه و زوایای جبال مراتع و چراگاه حیوانات بی شمار است.

در شالها و كهوف و دره ها چشمه سارهای متعدد است که بقدرت کامله یزدانی و بحکمت بالغه سبحانی اسباب معاشیه حیوانات و چارپایان و پرندگان در هر شکاف و شعاب کوه و در کنار جبال و وادی فراهم و مهیا داشته و از هر قبیل اشجار متنوعه کوهها را سرسبز و زینت بخشوده و همگی دال است بر صفت رحمانیت او که ارحم الرحمین است و بر مخلوقات خویش مهربان. ازینست که سر حب الله در جمیع کائنات ظاهر و خداشناسی از همه اشیا باهر و

۱- برای کسب اطلاع بیشتر در مورد این مراسم رجوع کنید به کتاب «خاتون هفت

قلعه» نوشته استاد گرانمایه دکتر باستانی پاریزی.

هویداست و لعم ماقیل شعر:

سر حب ازلی در همه اشیا ساری ورنه برگل نزدی بلبل بیدل فریاد
 نظر بحفظ محل که از تاخت و تاز اشرار و اهل غارت نگاهداری شود بی
 مناسبت نبوده که در این سنگستان غیر ذی زرع جای مسکن حجمی از بنی نوع
 مقرر داشته‌اند و مؤسس نخستین جز این قصدی نداشته که این کوههای اطراف
 و اتلال کثیره که حول و حوش فرا گرفته و قدرتاً تکوین یافته سدبست سدید و
 حصاربست متین که مانع از مهاجمه اشرار خواهد بود و بواسطه صعوبت راه و
 جاده‌های ماریچی که در فراز و نشیب گذرگاهها تشکیل یافته احدی بدون
 دلیل، عبور و مرور نمی‌تواند از این است که در مواقع هرج و مرج مملکت،
 مردمانش توانسته‌اند که خود را مصون دارند و مدافعه کنند. چنانکه این قسم
 قضایا بسیار بوقوع رسید و دشمن نتوانسته دستبردی نماید. و واقعه مهمه عظیمه
 انشاء الله تعالی در جای خود از قلم عجایب رقم انتظار باید داشت و نیز حکمت
 کامله بالغه الهیه جلت آلائه و عمت نواله از ازل چنین مقتضی دانسته که در این
 نکته محقره از انوار دین محمدی علیه و آله و صحبه افضل الصلوة و التسلیم من
 الملك السرمدی پرتوی ساطع که از لوامع او بواسطه اصحاب اولی الالباب و
 اتباع و نواب نبوت شعاری جمعی را در این نقطه بدولت اسلام مشرف گردیده و
 ذواتی از اینجا بوجود آید که باعث تزیید توسعه دوائر اسلامیه شده باشد و
 مردمانی بی‌پروراند که در شاهراه هدایت مستقیم و در جاده شریعت غرا، سالک
 دین قویم و از هنجار ضلالت و بدعت برحذر باشند فالحمد لله علی نعمائه
 العظیم.

تواریخ نشان می‌دهد که در عهد عدالت مهد خلیفه ثانی امیرالمؤمنین
 عمر الخطاب رضی الله تعالی عنه سرداران اسلام عثمان بن العاص و ابوموسی
 اشعری که برای فتح فارس مقرر شده بودند شیراز و «اصطخر» و «گور» یعنی
 فیروز آباد مفتوح و از آنجا کازرون و نوبندگان و جهرم را مسخر کرده و از
 سرداران اسلام «وحیه کلبی» و ساریه بن زینم بجانب فسا و دارابجرد شتافته آن

نواحی را بتصرف در آورده‌اند و امراء و دلاوران اسلام پراکنده شده آن نواحی را بتصرف در آوردند و امراء و دلاوران اسلام پراکنده شده آن نواحی را بتصرف در آوردند و از امرا و قائدان اسلام بنام عبدکثیر و عبیدکثیر و عبودکثیر که در نواحی «اوز» بکارزار اشتغال داشته‌اند معروف و مقابر هرکدام در مقام «تنگرون» و «چفده» و «برزجان» الی الان موجود است.

ذکر صحاری و براری و متعلقات و منسوبات «اوز»

اشهب خوشخرام قلم که در بوادی و صحاری این صفحات برقم طرازی در تکاپو و گوی سبقت بچوگان آبنوس بلاغت مأنوس از هم قلمان میریاید گزارش می‌دارد که از جانب جنوب صحرائیست وسیع و طویل واقعه در پشت کوه بمسافت نیم فرسخ که همان کوه، قبله راحائل بین «اوز» و صحرای مذکور مسمی به «بون عماد» و حد آن از سامان اراضی «جراش» الی ارضی فاریاب علی آباد منتهی بسامان محلجه مع تمام نقاط هر دو کوه جنوباً و شمالاً و کوه معروف «بواش» و موضع نخیل چوری و محللهای انقوزه گیری و منازل چوپانها و شگفتهای مواشیان و مالداران و چراگاه گوسفندان تماماً متعلق به «اوز» و از املاک اهالی محسوبست.

مخفی و مستور نماند که در سنه یکهزار و سیصد و چهل و دو هجری فیما بین «اوزی» و «گراشی» در خصوص اراضی «بن عماد» منازعه و مناقشه و مجادله افتاد و کار بستیز و آویز کشید و وفاق بنفاق مبدل و موافقت بنقاضت تبدیل یافت و از دوستی بدرشتی و از ملاطفت بمباعدت انجامید و آتش فتنه شعله‌ور و آقای کربلانی حسنقلی خان نایب «جراش» پافشاری نمود و نائره نفاق

را دامن زده «اوزی» را از عبور و مرور «جراش» ایابا و ذهابا ممنوع داشت و پرخاش جوئی اختیار نمود و اوانی سفالین برای اوز ممانعت کرد و این متاع عزیز و جنس نفیس را که لابد منه عموم بود از «اوز» محروم داشت و حکم بجمع سپاه داد و تفتنگچیان را باسلحه جدیده بیاراست و از اینطرف نیز سرکار خواجه محمد یوسف کلانتر مقابله بمثل کرده، لوازم استعداد و تدارکات عسکری مهیا نمود تا آنکه موکب فیروزی کوکب حضرت اشرف آقای قوام‌الملک در لار نزول اجلال فرمودند.

آقای کربلائی حسنقلیخان با عده پانصد نفری از رعایای جرایش و از اعیان بلد حاضر حضور مبارک شدند و مدعای خود را عارض شدند و دلیلی آوردند که آب سیل از وادی بن عماد باراضی و املاک جرایش جریان دارد باین دلیل بن عماد ملک و از حقوق اهالی جرایش بشمار است و از اوز نیز کلانتر سابق‌الذکر با دوسه نفری از تجار بحضور حضرت اشرف مشرف گردیده بیاناتی مقرون بشرع آراسته با دلائل متقنه پیشنهاد نمودند.

آقای قوام‌الملک بیانات طرفین را اصغاه و هیثی در زیر ریاست آقای علیرضا خان طارمی بعنوان حکم و مصدق مقرر و روانه بون عماد داشتند، پس از تحقیق و تفتیش واضح و ظاهر گردید که دلیل و شواهد اوزی اصح و احق است زیرا برکه میر و آثار سد صاروجی و قبر شیخ عمادالدین اوزی برهانیست معتمد. مصدقین اظهار داشتند که از قرائن و آثار دیگر چنین استنباط شد که میتوان حق باهالی اوز داد و محق میباشند. لذا برحسب امر مبارک بمضمونیکه بتصدیق حکم و مصدقین به ثبوت پیوست در اینخصوص صورتی را مرقوم و امضا فرموده شد که عندالحاجة، حجت و مستند باشد و اهالی اوز، «بن عماد» را بالاستحقاق متصرف شدند کما تصرف الملائک فی املاکهم...

از طرف قطب شمالی تمام نقاط کوهستان و تلال و نشیب و فراز و بانلاقها و نمک زارها الی سامان قریه «جلار» از حد تل ریگی که خطی است ممتد از جنوب بطرف قطب شمال ملصق بحدود «کلات» و آن خط معمولی

است که فصل می‌کند بین اراضی و زمین بلوک و تفصیل ضمیمه شدن اراضی برکه عالی و غیره بصحرای خوشاب در جای خود مشروحاً بر عهده خامه بدایع نگار است که با افصح بیان بر ناظران عیان سازد.

تمامی صحرای خوشاب و مسافیها و ماینسب الیها الی (لاور گره) که منتهای صحرای خوشاب است و قریه مخروبه «مربوط» که در شرقی دامنه کوه کهنه واقع و مزار کثیر الانوار سید بزرگوار قطب العارفین حضرت شاه قطب‌الدین که از اعظام سادات و اولیاء الله کرام است قدس الله سره العزیز که در یکجانب مربوط واقع و گنبد منور او مشعشع و ساطع و تمامی نقاط کوهستان مربوط و کهنه الی سامان قریه شرقی از مضافات اوز محسوب و قریه (کهنه) که در دامنه کوه جانب شمال غربی واقع است عبارت از هشتاد و اند خانوار و مشتمل بر پانصد نفر نفوس است، ضمیمه اوز می‌باشد و یک جامع و یک مسجد بنام رباط که در آنجا مدفون و مزار حضرت عارف بالاستحقاق مولانا شیخ ابواسحاق است و حماسی جدیدالبنیاد دارد. مردمانش زارع و دهقان پیشه و طایفه شریفه نجیبه علویان اوزی منسوبند بقریه مربوط و کهنه و اصلاً ساکن آنجا و دارای املاک و نخلستان و غیره بوده‌اند و اکنون از بقایا و احفادشان در بندر عباس سکونت دارند و از تجار محترمین و معتبرین میباشند و در (کهنه) نیز موجودند. در غرب اوز اراضی دشتویه و مرغزار است که میرسد بسامان (کهنستان فشور) که انتهای حد غربی است و قریه برزجان که دارای مسجد جامع و غیره بوده و اکنون خراب و خیلی قدیم و اهالی آن فراری و قلیلی در اوز ساکن‌اند و املاک و اراضی آنجا منتقل با اهالی اوز گردیده و پائین‌تر از (برزجان) قریه‌ای بنام «کهن خلیل» که آثاری ندارد مگر یکرشته قنات فاربابی که تعلق بامراء اوز دارد و دائر نیست.

ذکر اوضاع داخلی اوز

قلم واسطی نژاد که به یکه تازی معروف و در صحرا نوردی و جولان بازی فضای بی انتهای بلاغت گوی سبقت ربوده اینک از سیر صحاری و براری و از فراز و نشیب جبال و تلال متعلقات اوز فراغت یافته به امور داخلی می پردازد و از اوضاع عواید اهالی و از اخلاق حسنه و سلوک مستحسنة و تعداد بیوتات و شماره نفوس از رجال و مخدرات و غیره غیره یکان یکان با کمال نزاکت و با غایت متانت در رشته تحریر و در سلك تنسیق و تنمیق کشیده، مرسله بند گلوی شاهد آمال مشکین کللال میسازد. از بدیهیاتست که هرکس پرسش از محلی می کند، نخست سؤال از آب و هواست.

ذکر آب و هوای اوز

اولین نعمتی و گرانبهاترین عطائی که خلاق عالم بمحض الطاف و کرم بمخلوقات خویش بذل و بخشش فرموده است، آب است که واسطه حیاتست چنانکه در کتاب کریم فرموده: «وجعلنا من الماء کل شیء حی». بدیهی است هر جا آب بیشتر، آبادی زیاده تر و زندگانی پایدارتر است. اوز اگر چه از آب جاری عاری ولی نسبت بقریه جراث که همجوار و بجز کوهی که در میانه حایل نه، بالمره آب چشمه ندارد و منابعش معدوم است. اما اوز بحمدالله تعالی اطواء و آبار متعدد است و در بیوتات و منازل سکنه چاههای مخصوص احداث شده. اگر چه این آبها اندک مرارتی دارد لیکن از برای مایحتاج نافع، بتخصیص برای کشت و زرع و اشجار و کارهای دیگر بسیار مفید است و باغ و بساتین از این آب تشکیل یافته. اما آب نوشیدنی از آب انبار و برکه هائست که در اطراف

اربعه احداث گردیده که از آب باران در آنها جمع میشود چون مسیله و آبخیزش از کوه و از روی ریگزار جریان می‌کند آب را مصفا و گوارا می‌دارد، تقریباً یکصد آب انبار و برکه صغار و کبار که در طول زمان از همت اهل خیر احداث و ساخته شده است.

این برکه‌ها در صورتیکه بارندگی بوقوع برسد برای دو سه مکنفی خواهد بود و خیلی گوارا و خشک است خاصه موسم تابستان که آب از عمق برکه بنام «زیر آب» میگیرند بسیار سرد و شاربین را مثلذوققرین استبشار میدارد و سر آیه «لتستلین یومئذ عن النعیم» بیاد آورده؛ شاکر و رطب‌اللسان میشود.

علاوه بر این درگذرگاه‌های کوهسارها و طرق روندگان بیابانها و منزلگاههای مسافران و مقامات میرشکاران و جولگاه انفوزه گیران و «انزروت» چینان حتی در قلل جبال شامخه و بطون اودیه واسعه برکه‌های بیشمار است و در کمرها و گربوهای کوه، خم‌های سفالین پر آب بکثرت موجود و اعم از آنها غدیر و آبگیرهای طبیعی که قدرتاً ایجاد و از برای کوه گردان و صحرانوردان مهیا شده که هم اسباب راحت آدمیان و هم برای شرب حیوانات و جانورانست. هوای اوز که آن قوه‌ایست مترادف آب. هوا یعنی در اصطلاح حکما آب خشک و آن جسمی است الطف از آب اما غیر مرئی که در تابستان گرم و خشک و در زمستان سرد و ترویسیت زیاد که دست و پای انسان از حیث خشکی منشق میگردد ولی شبهای تابستان بوزیدن نسیم فرح‌انگیز بسیار لطیف و مشک بیز خصوصاً هوای سحری که از روایح فوایح عنبرینش در مشام شکسته دلان خاصیت مومیائی میبخشد و سحرخیزان را باشتیاق بهشت برین بر میخیزاند. انتهای طول لیل و نهار فصلین، چهارده ساعت است. و در برجهای

۱- در مناطق جنوبی ایران بعلت کمبود شدید آب آشامیدنی از زمان قدیم مرسوم بوده است که در کوهستانها و در مسیر عبور افراد و کاروانها، افراد خیر خم‌های سفالین بزرگی درون زمین تعبیه می‌نمودند، این خم‌ها در زمستان از آب باران پر شده و در تابستانهای گرم و سوزان مورد استفاده عابرین تشنه لب قرار می‌گرفته است.

قوس و جدی و دلو برودت زیاد و بادهای سرد علی‌الانصال در وزیدن است که از شدت برد و حدت سرما آبرا در (سبو) منجمد و در کنار حوضها و آبگیرها یخ بندانست و انسان از مشاغل باز میماند مگر در کنار اجاق به آتش افزوی مشغول و در شبستانها بود و باش نمایند. اما در فصل بهار که از بهار آرائی کارکنان قضا و قدر قوای نامیه را از افسردگی نجات بخشیده و از زحمات خریفی خارج گردیده و قدم بدائرة ربیعی می‌گذارد، در آن هنگام هوا در کمال اعتدال و نسیم فرح‌انگیز در وزیدن است و ساحت غبرامخضر و بسترهای زمردین بازهار بوقلمون‌گون گسترانیده و در چهار سوی قصبه انواع ریاحین و گل‌های ملون جالب‌انظار و بساط سبزه در حواشی «تل فیروزه» پهن و بگل‌های فیروزه‌گون متنوعه آراسته و پیراسته شده که از روایح عطریه، مشام جانرا فرح‌انگیز و از بوی گل شب بو دماغ را عبیر آمیز است و اسباب فرح و انبساط خاطر چنان ساریست که از حیث نشاط و خرمی باعث انبعاث پیر و برنا گردیده. اهالی قدر این نعمت ذیقیمت را شناخته بجان و دل از پروردگار خویش شاکر و مضمون آیه «و اما بنعمة ربك فحدث» بطهور می‌رسانند. چون در نواحی و اطراف اوز نزهتگاه و تفرجگاههای طبیعی بسیار و متعدد است و بساطین متحدته جدیده عمده فراوان و در خلال انلال و در شلالهای کوه و گریوها، منازل دلگشا و روح افزا دارد که مشتمل بر اشجار نخیل و غیره میباشند و نیز منتزهات و سبزه زار با طراوت در حواشی کشت است که تقریباً يك فرسخ طول محیط ولایت چمنستان و در این فصل خیلی با شکوه و چشم‌انداز عمومی است از اینرو اهالی شوقمند تفرج گردیده توجهات مخصوصه را در این باب مصروف میدارند و ذکوراً و اناثاً کوتاهی نکرده دسته دسته و فوج فوج بتماشای عجایب و غرایب قدرت بدایع نگار میخرامند و باین بیت شیخ علیه‌الرحمه مترنم:

وقت آنست که مردم ره صحرا گیرند خاصه اکنون که بهار آمد و فروردین است
و دیگری از روی مآل اندیشی میسراید:

خوش گلشنی است حیف که گلچین روزگار مهلت نمیدهد که تماشا کند کسی

كلك درافشان که با نوار در آرای بیان ساخت بستان سرای معانی منور و از نور حدقه بینش نور حدیقه آفرینش را درخشان داشته سمند برق رفتار خامه دو بان بسرحد آمال و امانی رسانیده پس از طوف تلذذ از سیر باغ و بهار و از تماشای گلستان و نوبهار محظوظ و فرحناک گردیده با کمال مسرت و شیرین کامی قدم بصحرای صعب المسالك تواریخ گذارده عنان جوادبتان بیان بمیدان اوضاع روز معطوف ساخته حسب الوعدہ تاریخ قدیمه و وقایع جدیده «اوز» را حسب القدره به فعل آورده بمنصه ظهور و بروز میرساند.

ذکر بیوتات و تعداد نفوس

اوز قبل از زمان ملا-تاجی اگر چه عده‌شان قلیل و خانه‌ها را محقر و مختصر داشته‌اند و بطریق دهقنت بسر میبرده‌اند و اما در عصر ذهبی مرشد کبیر ملا محمد شهیر که در جاده آبادی و عمران سیر داشت و کلیه مردمان همجوار بنا بملاحظه ایمن بودن از گروه اشرار در این نقطه مجاور گردیده از شور و شبن مصون آمدند تا آنکه متدرجاً آبادی بهم رسانیده کثرت نفوس روز افزون و بنای عمران و منازل و بیوتات سمت ارتقا پذیرفت. چنانکه میتوانستند از تاخت و تاز اشرار و مهاجمات عدو خود را نگاه بدارند و از قراین معلوم می‌شود که در آن اوان عده رجال سلحشور بهزار مرد بالغ می‌شده و جمله نفوس ذکوراً و انثاءً صغیراً کبیراً کمتر از پنجهزار نبوده زیرا که از قرای اطراف نیز در اینجای شامل و مجتمع گردیده میبودند و اما پس از آن دوره بواسطه فتنه خارجی و استبداد و نفاق داخلی متواری شدن جماعت کثیری ولایت از حیز آبادی افتاده بحضیض هبوط تنزل و خرابی یافت.

سپس از سنه هزار و دویست الی ۲۵۰ متدرجاً در عصر امرا سر و

صورتی بخود گرفته چنانکه از دوره امیر محمد رضی عده تفنگچیان گزین که در رکاب نصیرخان لاری هفتصد نفر قلمداد میشد ولی باز هم بسبب ظلم و استبداد و احکام جابرانه و مستبدانه، اهالی مظلوم واقع شده ناچاراً ولایت را بشکست آورده متفرق میشدند و بدین منتهج از نفوس اهالی کاسته میشد که علتش در وقایع آتیه بیان خواهد آمد.

در این عهد مانحن فیه که اوضاع زمانه صورت تجدید گرفته و حکم منع اسلحه از تمامی مملکت ایران فدغن و حکم فرماست مردم دست از رزم و پرخاشجوئی کشیده و در سلک بازاریان و بازرگانان درآمده‌اند و اغلب برای تحصیل معاش به داخله و خارجه مسافرت نموده‌اند.

بیوتات معموره ۸۰۰ الی ۹۰۰ باب است و بموجب سرشماری سجل احوال در سال ۱۳۵۱ (هـ.ق) عده نفوس تقریباً بالغ بر چهار هزار بود. بیوتات و منازل بخلاف اشکال سلف است و عمارات عالیه کثیره ایجاد شده است.

اکنون «اوز» دارای یک مسجد جامع کبیر قدیمه که در سنه ۱۳۰۳ مجدداً به همت و اهتمام پدر نگارنده مرحوم حاجی محمد امین کرامتی و بدستگیری و اجتهاد هر سه برادرانش عمارت سنگین عالی انعام پذیرفته و شهره آفاق و انفس گردید.

امید است که مقبول درگاه خداوند ذوالجلال گردیده الی مادام طول الدهور کمایت المعمور این دار عبادت را پایدار و دایماً به عابدین و ذاکرین مخلصین برقرار و فیوضات سرمدیه نایل بارواح بانیان و صاحبان خیر و طاعت کنندگان نائل و واصل گردد: بالنبی و آله و صحبه الامجاد.

دیگر هفت مسجد در هر محله بنا و معمور است و سه باب حمام و یکباب کاروانسرا و یک بازارگاه قیصریه و یکباب مدرسه دینیه علمیه موسوم باحمدیه که بهمت صاحبان فضل و معارف پژوهان در سنه ۱۳۲۵ احداث یادفته و در تحت نظارت و مراقبت علامه جلیل و معلم و مدرس نبیل شیخ الطریقه النفشبندیه مولانا و مرشد نالحاج الحرمین الشیخ احمد فقیهی مفتی ادام

اللَّهُ بَرَكَاتِهِ وَ نَعْمًا بِفِيوضاته و بَرَكَاتِهِ و اطال الله عمره بجاه سيدنا المصطفى و آله و صحبه آمين برقرارست.

در این مدرسه از علوم متنوعه عالیّه امثال نحو و صرف و تجوید و فقه و تفسیر و بیان و معانی و آیات و حدیث و غیر ذلك تدریس میشود. مصارف طلاب همجوار از خود شیخ مبذول است و در جنب مدرسه در مسجد شیخ کتابخانه عالی دارای هزار جلد کتاب از علوم متنوعه دایر است که طالبان معارف میتوانند در هر موارد مطالعه نمایند.

ذکر اخلاق و عادات اهالی «اوز»

از آنجائیکه بمقتضای حکمت کامله بالغه، خالق البرید، جلت حکمته و عمت آلائه و نوراله چنین مستفاد و هویدا است که ایجاد نوع بشر، نشد مگر با طبایع مختلفه و باطوار متنوعه اگر چه همه از نتیجه یک پدر و یک مادر بوجود آمده‌اند: کما قال الله تعالی عزوجل «انا خلقنکم من ذکر و انثی و جعلکم شعوباً و قبائل لتعارفوا» تا آنکه بشناسید یکدیگر را و ممتاز گردید بعضی از بعضی بواسطه کثرت ابناء نوع بشر که طوایف بیشمار و شعوب و قبائل بسیار پدیدار و در بسط کره ارض عظیم المقدار پراکنده و منتشر شدند، بالوان گوناگون و باطوار بوقلمون نمون.

وقتی که بنظر امعان تصور شود در شرق و غرب و جنوب و شمال از وضع و اطوار و اخلاق بین هر کدام از بنی نوع، فرق و تباین بین است: مثلاً تفاوت صورت و اشکال هیئت و اختلاف لهجه و لسان و الوان و عواید متنوعه و خصائل حسنه و عادات قبیحه و سلوک پسندیده و اعمال رذیله از هر قوم مشهود است چنانکه عربی، عجمی، ترکی، تاجیکی، هندی، افغانی، بلوچی، سندی، فرنگی، چینی، حبشی و غیرهم هر کدام با شعوب متکثره و قبائل متشره از همدیگر امتیاز دارند این نیست مگر از غرائب قدرت خلاق عالمیان که عقل

انسان در کنه ذره‌ای از صنایع موجودات او قاصر و عاجز است و برهان قاطعی است بر حقیقت وحدانیتش سبحانه ما اعظم شأنه.

«اوز» که از جمله مملکت ایران و نقطه‌ایست از نواحی فارس نیز شکلی عجیب بخود گرفته که خالی از غرابت نیست. طوایف متنوعه که از اجناس ناس و از هر دیاری افرادی در آن مجتمع و احزایی از اجزاء حزب عربی که در هنگام استیلای فارس امرای اسلام در بلدان و قرای انحاء فارس تمرکز و رحل اقامت انداخته‌اند تشکیل یافته است. چنانکه در تواریخ فتوحات اسلامی ثبت و ضبط است.

بعد از قرون عدیده ممالک ایران بدایره اسلام درآمده دولت عربیه بنام خلفا تشکیل و سپس پادشاهان از اتراک و اعاجم ملقب بسطان، سردار، امیر، رئیس، شیخ و قاید مشتهر گردیده و در نقطه اوز مجتمع و متحد شده و یک جماعت انبوهی تشکیل یافته است: مثلاً طایفه امراء از سلسله سران اعراب از دیار بعیده که در حین استیلای عرب در ایران منتشر و عده‌ای بصحرای «خوشاب» رحل اقامت انداخته‌اند و نیز از ایل حبشه محسوب که در اردوی امیر تیمور گورکانی یافت شده‌اند.

طبقه خواجه که این لقب از القاب ترک و خواجهگان ماوراءالنهر است نیز در سلك جنود امیر صاحبقران، جمعی در محال گرمسیرات تمرکز یافته‌اند.

حضرات مشایخ که از شعوب عربی و از دریه علامه شهیر فقید اسمعیل که از خلفاء حضرت مولانا و اعظم و مرشد طوایف امم الحاج شیخ محمد ابوتحمی است از ولایت بیضا هجرت کرده بدینصورت روی نموده‌اند.

زمره آخوندها از اعراب بنادر منشعب که مدت‌ها در قریه «فداغ» سکنی و بعداً در اینجا متوطن شده‌اند.

گروه رؤسا که حزبی قوی و ملاحا که شعبه‌ای از آنهاست و از احفاد سرداران عربی از بلوک «دارابگرد» و ناحیه شیراز باین حدود آمده و سکنی نموده‌اند. همچنین طوایفی دسته دسته از «نی‌ریز» و «محال مزایجان» و از حومه

لار و افرادی از بلوک «خنج» و «فشور» و جمعی از «برزجانی» و «کهن خلیلی» و «تنگزونی» و قسمتی از افغانی و برخی از «بلوک» و «هرمی» و پاره‌ای از قبائل ایلیاتی امثال «ابوالوردی» و «قادلی» و «مرکماری» و غیره با هم اشتغال گردیده معجون آسا همه اصناف را يك ذات کشته و يك امت واحده متشکل و بنام «اوزی» مشتهر آمده و در بعضی نوشتجات که «اوز» را «عوض» مینویسند دور نیست که بهمین لحاظ گرفته باشند.

عجیبتر این است که این جماعت متنوعه متفرقه تماماً متمسک بیک مذهب و مقلد بطریقه امام همام امام شافعی رضی الله عنه هستند و بشعار سنت و جماعت سالک مسالك هدایتند و هرکدام بطایفه دیگر رابطه و وصلت دارند و با اتحاد معنویه مربوطند.

السنه اهل مخفف زبان فارسی است که بالفاظ «فرس» آمیخته و با حروف شکسته و بسته تلفظ می‌نمایند. اما معارف و خط بکلام فارسی سلیس متداول و در عربیت با لهجه فصیح متکلم و جمعی از عرفا و بلغاء از این اقوام بوجود آمده که ذکرشان در مقام آتی خواهد بود.

طبایع ابنای «اوز» مختلف و بواسطه بیسیت هوا، مزاج مردمان اکثرأ تند و غیور و در منازعه و مناقشه دعاوی فیما بین بدون لجلاج و جدل صورت اصلاح ندارد.

شروع تاریخ «اوز»

خوشرقمی قلم برقم ثنای صاحب قلمیست که قلمرو مخلوقات بوقلمون‌گون يك قلم نیم نقطه‌ایست از قلم قدرت او و رطب اللسان دهان بتقریر توصیف دفتر آرائیست که تواریخ اوضاع افراد کائنات، جزء و کل، حرف

بحرف، حرفیست از کتاب حکمت او، خوشنویسی که قطعهٔ ریحان سرشت غیرا
بخط غبار دستخط فرمود شعر:

بر ریاض زر فشان آسمان مد بسم الله کشید از کپکشان
هم چنین:

چو تو حیدش ز عقل و فهم دور است بلا احصی ثنا دلرا مرور است
ز کاف و نون کنند کونین پیدا کنند هر چیز تا پیدا هویدا
بر ضماثر مهر مآثر معارف پژوهان واضح ولایح است که هیچ نسخه‌ای
در تاریخ «اوز» نوشته نشده یا آنکه بما نرسیده است تا آنکه از حالات وطن
عزیز معرفت نامه حاصل کرده باشیم مگر در تواریخ «جهانگشای نادری» که
ساخته و پرداخته قلم بلاغت شیم منشی بی نظیر میرزا محمد مهدی خان
استرآبادی منشی اول حضور نادری که ضبط وقایع ایام دولت پادشاه قهار
نادرشاه افشار بقوه قلم اعجاز رقم، در مؤلفات خویش درج نموده و بکلمات
رنگین درافشانی و دادمعانی داده و در بین واقعات فارس و گرمسیرات شمه‌ای
از احوال «اوز» نگارش داشته است. لذا محرر سطور چند کلمه از او اقتباس و
اساس تاریخ اوضاع «اوز» را می‌نگارد.

اگر چه استیعاب تمام وقایع زمان سلف از حیظه قلم شکسته رقم خارج و
ادراک فهم از بیان گذشته قاصر است ولی بحکم «مالا بدرك كله لا یترك كله»
درصد گذارش بر آمدم.

«در حدود سنه ۱۱۰۰ که اوان انقراض دولت صفویه و ابتدای حکومت افغانیه
در ایران و بمقتضای حکمت بالغه ازلیه، آوازه کوس دولت سنیه نادریه در
گوش جهانیان طنین انداز می‌شد اطراف لارستان و انحاء گرمسیرات در هرج و
مرج بود و اشرار سر بشورش برداشته به نهجیکه احدی روی امنیت نمی‌دید و
رشته انتظام ملکی از دست دولت حاضره گسیخته، مملکت بهم برآمده، ملاذ و
ملجائی از برای رعایا نبود. خصوصاً برای اهل سنت و جماعت بواسطه اختلاف
و تباین مذهبی که در دولت صفویه همواره تبدیلات و تحکیمات جابرانه روا

می‌داشتند قریهٔ «اوز» که در قرب و جوار لار واقع بود بیشتر مورد ظلم و ستم آمده و قوه مدافعه نیز مفقود و آزادی مذهب از آنها مسلوب و اجرای مذهب تشیع بجهت متروک داشتن مناقب خلفا ثلاثه در بوم جمعه و در عوض مناقب ائمه اثناعشر خواندن و رسوم تعزیه و روضه خوانی در مساجد و محلات حکماً اجرا و اسباب دشواری فراهم کرده بودند.

از آنجائیکه بر ارباب فتنان و درایت و اصحاب فهم و کیاست پوشیده نیست که ناقل اخبار و روایان آثار در تواریخ و مؤلفات خویش اوضاع عالم را در هر قری از وقایع متحده مختلفه محض عبرت آیندگان بیان و باقی گذارده‌اند منجمله حوادث عظیمه که در ایام دولت صفویه بظهور رسید، چنین مینگارد که تشکیل این دولت نشد مگر از برای اشاعه تشیع و حکم اجباری در ترویج مذهب اثنی عشری و رایج گراندن طعن و لعن نسبت بخلفای ثلاثه مخصوصاً و بر اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم عموماً.

مؤسس این سلطنت شاه اسمعیل بن سلطان حیدر که خود را از آل صفی‌الدین اردبیلی مشهور داشته در قلع وقع اهل سنت و جماعت از ممالک ایران هیچ فروگذاری نکرد و در میان اسلامیان باعث فتنه عظیمی شد که نواثر آن بشرق و غرب عالم اسلامی شعله‌ور گردید و عالمی را سوزانید و در میان طوایف اسلام نفاق و شقاقی انداخت که تا قیامت اصلاح پذیر نیست و چنانکه بطون تواریخ در اینمعنی اشعار میرود که سلاطین حیدریه که خود را بصفویه ملقب کردند بسبب قرابت و مصاهرت تراکه در سنه عشر و تسعمائه (۹۱۰) بر ایران دست یافتند. علماء این فرقه بکمال ظهور و غلبه مجتمع گشتند و بعضی از پادشاهان این فرقه را نایب صاحب‌الزمان قرار داده، رسم سجود بجا می‌آوردند و باین خوشامد، کمال تقرب یافتند و پادشاه را ترغیب کردند که مردم را در این مذهب اکراه نماید و هر که سرباز تابد بقتل رسانند و مردم را از جمعه و جماعت منع و قبله را بسمت چپ منحرف و خطبا را امر نماید که بر روی منابر، سب «عایشه» و «حنصه» رضی الله عنهما کنند و در کوچه و بازار شایع سازند و در و

جوب لعن و تبرا رسائل نوشتند و پادشاه بهمه اقوالشان فرمان پذیر شد و جماعتی کثیر از علماء سنت بقتل رسیدند و مساجد خراب و قبور جمعی از صالحین مشبوش گردید و استخوانهای آنها را سوزانید. مثل عین القضاة همدانی و قاضی ناصرالدین بیضاوی و غیرهما.

جمعی کثیر از مقهوران اهل سنت در نتیجه حمایت ایزدی از این فتنه محفوظ ماندند مثل شیخ الاسلام احمد جامی و شیخ الاسلام عبدالله انصاری و سایر مشایخ هرات. در امتداد این فتنه ملجاء و ملاذ اهل سنت غیر از بلاد ماوراءالنهر جایی نبود. هر که از دستشان رهائی می یافت خود را بتوران زمین و بلاد دیگر می رسانید تا اینکه در مدت دو بیست سال، سلطنت این خانواده در ایام سلطان حسین از دست افاغنه قندهار منقرض گردید.

فرمان نادرشاه

ما صدق این مقال و مؤید این احوال صورت فرمانیست که از دربار عظمت مدار نادری بعموم ولایات ممالک محروسه سمت صدور یافته که دلالت دارد بر صفای عقیدت آن پادشاه دیانت اکتناه و آن این است:

«بیگلر بگیان عظام و حکام گرام و سادات عالی مقام و فضیلتی کروی احتشام و اهالی شرع مبین و واقفان مسالک حق و یقین و کلانتران و کدخدایان و رؤسا و سرکردگان و قاطبه قاطنین و جمهور سکنه و متوطنین ممالک محروسه شاهنشاهی و مستظلال قصر بیقصور دولت ابد مدت ظل الهی بمکارم بیدریغ قآنی و عنایات از حد افزون خاقانی امیدوار بوده بدانند که چون شاه اسمعیل صفوی در سال نهصد و شش خروج کرد جمعی از عوام کالانعام با خود متفق ساخته باعتبار غرضهای نفسانی و ریاست دنیای دنی در میان اهل اسلام قدح و

دو برهمزنی کرده بنای سب و رفض گذاشت و باین وسیله احداث مبغضتی عظیم بین المسلمین کرده، لوای نفاق و نزاع افراشت بحدیکه کفره در مهد امان آسایش گزین شده فروج و دماء مسلمین بمعرض تلف درآمد. لهذا در شورای کبرای صحرای مغان در حینی که جمهور انام و کافه خاص و عام ایران از نواب همایون ما استدعای قبول امر پادشاهی میکردند بایشان تکلیف فرمودیم که در صورتی مستول ایشان مقرون بقبول خواهد شد که ایشان نیز از عقایدی که از بدو ظهور شاه اسمعیل در میان اهل ایران شیوع یافته نکول و حقیقت خلفاء راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین را که مذهب آبای همایون و آروغ میمون ما بوده بالجنان و اللسان اذعان و قبول کرده از رفض و تبرا و بولای ایشان تولا نمایند و برای تأکید اینمعنی از علمای اخیار و فضلائی دبندار که ملتزم رکاب ظفر شعار و پرتواند و ز ز انوار حضور مهر آثار بودند تحقیق و استفسار فرمودیم همگی بعرض اقدس رسانیدند که بعد از بعثت حضرت خیر المرسلین صلی الله علیه و صحبه اجمعین هریک از صحابه راشدین در ترویج دین مبین بذل نفوس و اموال و هجرت از اهل و عیال و اعمام و احوال اختیار ولوم لوام لثام و طعن و طنز خاص و عام را بر خود قرار داده بآن جهت بشرف صحبت خاص جناب رسالتآب اختصاص یافته پیرایه پوش تشریف نزول آیه: «وافی هدایه و السابقون الاولون من المهاجرین والانصار و الذین اتبعوهم باحسان» گردیدند و بعد از رحلت سید الابرار بنای خلافت باجماع صحابه کبار که اهل حل و عقد بودند بر خلیفه اول ثانی اثین اذهما فی الغار صدرنشین مسند خلافت ابی بکر صدیق رضی الله عنه و بعد از آن بعض و نصب اصحاب برقرار رق اعظم حزین المنبر و المحراب عمر بن الخطاب رضی الله عنه و بعد از آن بجناب ذی النورین عثمان بن عفان رضی الله عنه و بعد از آن بحضرت اسدالله الغالب و مظهر الغرایب علی بن ابیطالب رضی الله عنه قرار یافت و هریک از خلفای اربعه در مدت خلافت خود با هم سالك طریق وفاق و مبرا از شوائب خلاف و نفاق بوده رسم اخوت و ائتلاف مرعی و ملحوظ و حوزه دین مبین را

از تطرق شرک و کین مشرکین مصون و محفوظ میداشته‌اند و بعد از خلافت خلفاء اربعه رضی الله عنهم باز اهل اسلام در اصول عقاید متفق بوده‌اند، اگر چه بمرور دهور و تصاریف اعوام و شهور باعتبار اختلاف علماء اسلام در بعضی از فروع و اختلاف راه یافت لیکن در اصول مذهب و محبت و اخلاص بخدمت رسالت پناهی و اولاد و اصحاب او نقص و قصور و خلل و فتور راه نیافته تا زمان شاه اسمعیل بهمین دستور مستمر بوده ایشان نیز بحکم اقدس و ارشاد امر مقدس ترک آثار مبتدعه و سب و رفض نمودند. بل بمحبت و ولای آن چهار رکن ابوان دین مبین متشبث گردیدند و درازای اینمعنی ما نیز سریر سروری را بجلوس میمنت مانوس اقدس تزئین داده تعهد فرمودیم که عهود خمسه معموله را باعلیحضرت فلک رفعت، خاقان البرین و سلطان البحرین، خادم الحرمین الشرفین، ثانی اسکندر ذوالقرنین، پادشاه اسلام، برادر والا احتشام، سلطان ممالک روم، اعلام و آن مطلب را بر وفق مأمول پذیرای اختتام سازیم که مقدمات مزبوره بتائید الهی قریب الحصول و در شرف انجام و وصول است در اینوقت که ساحت دربند مطلع ماهچه رایات فیروزمند و مفر کوكبه آسمان پیوند بود بشجدید مزیدالتأکید از برای استحکام آن کار و توطین خاطر حقانیت مدار از علامه العلمائی ملاعلی اکبر ملا باشی و باقی علمای کرام که در رکاب ظفر انتساب حاضر و مقبس انوار فیض مظاهر بودند در مجالس و خلوات استعمال فرمودیم. همانمراتب سابق را معروض داشتند و بهمه جهت حجاب شبهه و ابهام از پیشگاه ضمیر اقدس مرتفع و ماده تشکیک و تردید مندفع گردیده بحد یقین پیوست که همگی رفض و بدع و اختلاف ناشی از فتنه‌انگیزی شاه اسمعیل بوده والا از صدر اول الی بدو ظهور او همگی اهل اسلام در مناهج اصول بر یکطریقه ثابت و راسخ بوده‌اند بناء علی هذاالمقال بتائید ربانی و الهام سبحانی حکم اشرف اقدس اعلی از موقف عز و علا شرفصدور یافت که بنحویکه در مبادی اسلام تا هنگام ظهور شاه اسمعیل همگی ایشان خلفاء راشدین را خلیفه حنیفه علی التحقیق می‌دانسته‌اند بهمان دستور هر يك خلیفه

بحق دانسته از سب و رفض محترز باشد و خطبای کرام و نقبای عظام در رؤس منابر اسامی سامی و مناقب و محامد خلفاء گرام، مذکور و جاری ساخته و در تحریر و تقریر، نام ایشانرا بخیر و ترضی یاد و شاد نمایند و علامی فهامی خلاصه الفضلاء الکرام میرزا محمدعلی نایب الصدوره ممالک محروسه را با قطار ممالک خاقانی روانه فرمودیم که مضامین حکم همایونرا بهمگی دور و نزدیک القاء و ایشان نیز بسمع قبول اذعان و اصفاء نموده تخلف از مدلول آنرا موجب عذاب الهی و مورد غضب شاهنشاهی دانند»

بنا بحکم: اکلام یجر الکلام خیلی از مقصد اصلی و از سیاق تاریخ دور افتادیم.

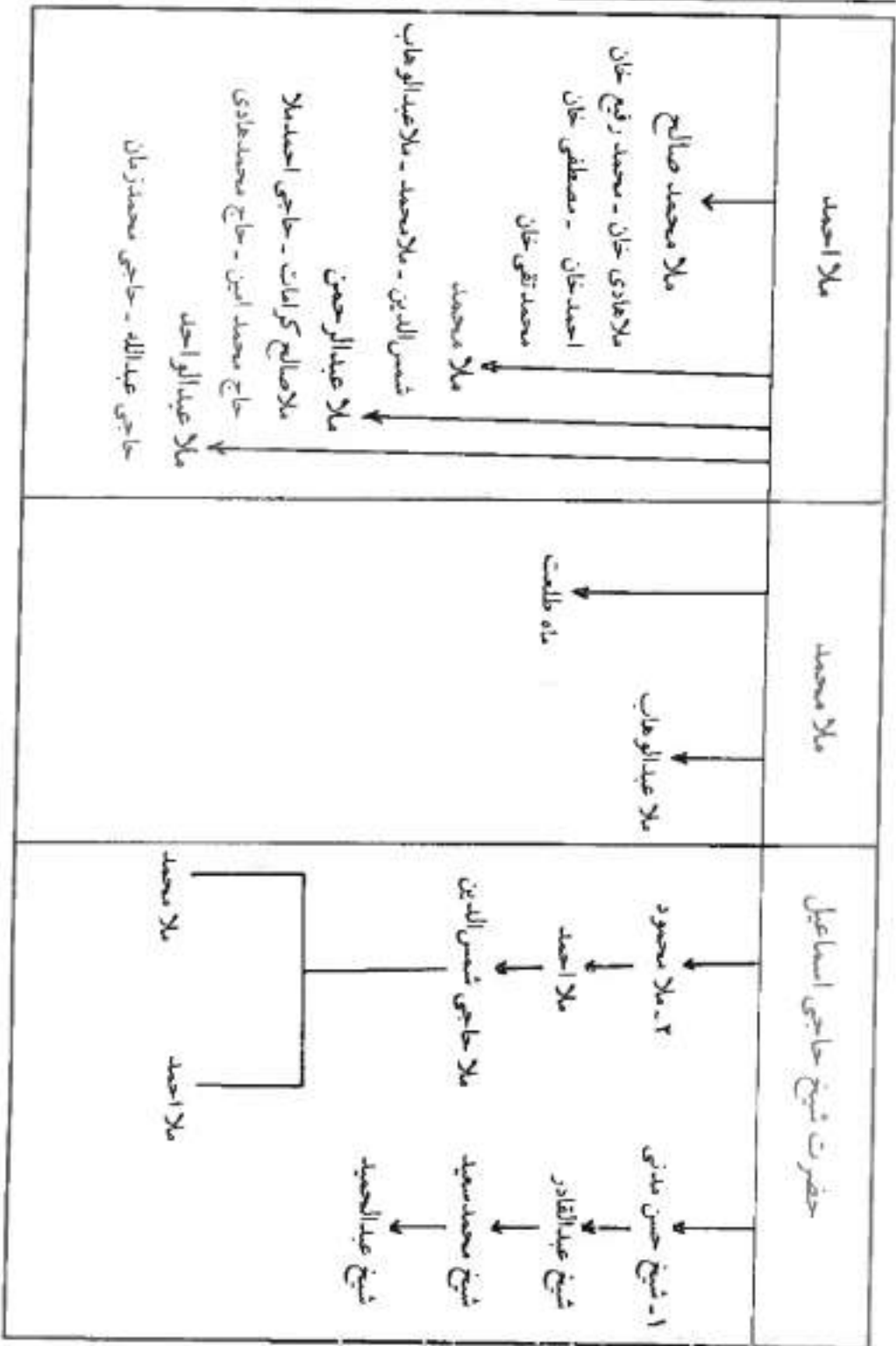
باز شبدیز مشکین لگام بجولان در آورده بر وجه سالف الی بیان رجوع باصل مطلب مینمائیم. چون در یکهزار و یکصد هجری بر ما مستور است که کدام کس بمقام ریاست و کلاتری «اوز» متمکن بوده مگر آنکه اسم سامی ملا محمد بن ملا حاجی در السنه و افواه خاص و عام جاری و مشتهر است و تاریخ جهانگشا نیز ناطق باینمعنی است که شیخ احمد مدنی، راس الرئیس اعراب «بندر» و «اوز» را از متعلقین او دانسته است. چنانکه مفصل این مجمل برنجو آتی در مقام خود ذکر خواهد یافت. پس آن ذات محتشم را بریاست شناخته، معرفی آن یگانه وجود رشید لازم دانسته شرف و فضائل او و پدرش بر وجه احسن بر ناظرین روشن می گردانیم...

ذکر نسب حضرت ملا حاجی شمس الدین

حضر قطب العارفین و مرشد السالکین مولانا حاجی شیخ اسمعیل که از اولیای کبار وجد اعلاء مشایخ مدینه می باشند از ایشان دو فرزند سعادت توأم

قدم بمالم شهود گذارده‌اند. نخست حضرت مرشد کبیر صاحب المقامات العلمیه و الکلمات القدسیه مولانا شیخ حسن مدنی قدس سره. دوم حضرت مولانا ملا محمود است و از حضرت مرشد کبیر حضرت قطب الاقطاب صاحب الاسرار الخفیه و کاشف کرامات الجلیه مولانا شیخ عبدالقادر که در قریه «گجویه» از محال «جهانگیره» مدفون و معروفند.

از حضرت ملا محمود السیف و القلم مولانا جناب شیخ احمد مدنی بوجود آمده و از آنجناب حضرت ولی الله الکامل دارای کمالات و کرامات ظاهره اوزع زمان فریدالدهر و وحیدالعصر مولانا المدعو به آخوند ملاحاجی شمس‌الدین اوزی موجود شده‌اند و در اوزه مدفون و از منکوحه ایشان که دختر عقیقه مولانا شیخ حسن مدنی است دو فرزند سعادت‌مند متولد شده است. اول حضرت فردوس منزلت صاحب النجده و البساله دارای مقامات الصوریه و المعنویه ملا محمد شهیر است. دوم جناب مولانا ملا احمد است که از آنجناب چهار خلیف رشید بوجود آمده ملا محمد صالح و ملا محمد و ملا عبدالرحمن و ملا عبدالواحد و ملا محمد صالح که خواهر زاده شیخ عبدالقادر و نیز دختر ایشان منکوحه اوست و از او سه پسر تولد یافته، ملا هادی و ملا عبدالغفور و ملا محمد سمیع و حضرت شیخ محمد سعید که فرزند ارشد شیخ عبدالقادر است. خواهر حضرت ملا محمد که صبیبه صالحه مولانا ملا حاجی شمس‌الدین باشد بقصد مزاجت خود درآورده و از او فاطمه تولد یافته و نیز فرزند او بنام شیخ عبدالحمید که دختر ملا احمد برادر ملا محمد بنکاح او درآمد و از او شیخ کاظم و شیخ احمد و شیخ عبدالرحیم بوجود آمدند و الله اعلم بالصواب. توضیح سلسله آن ذوات جلیله نبیله جدول ذیل را سمت ترقیم یافت.



روایت دیگر در نسب مشایخ مدینه

بموجب بیانات مرقومه جناب اجل اکرم عالی آقای محمد رضاخان سطوت الممالک بدین نحو که «هادیخان پسر شیخ محمد است، شیخ محمد و شیخ محمد سعید نیز پسران شیخ عبدالقادر هستند.

شیخ محمد سعید ایام حکومتی لار در خود لار وفات یافته و مدفنش در جوار پیر «براق» است. شیخ عبدالقادر پسر ملا حسن و ملا حسن پسر ملا محمد است و او پسر ملا محمد بزرگ میباشد. ملا محمد بزرگ پسر شیخ ناصر است، همینطور سلسله به عبدالله بن عباس عم رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم منتهی میشود.

اما حاجی شیخ اسمعیل پسر شیخ عبدالرحمن است که در جوار پدرش در «کوخرده» مدفون میباشد.

شیخ عبدالرحمن برادر شیخ عبدالقادر است. مشایخ مدنی فقط سر سلسله‌شان همان شیخ حسن مدنی است که از مدینه منوره تشریف آورده‌اند و نسبتی با خودمان ندارند مگر بواسطه طریقت و شاید هم مواصلتی داشته باشند...» از فحوای بیانات فوق چنین استنباط میشود که حاجی شیخ اسمعیل هم برادر زاده شیخ عبدالقادر است و هم بسلسله بنی عباس منخرط و منسوب خواهد بود و نیز رابطه مواصلت با همدیگر داشته‌اند. کمالاً یخفی و الله اعلم

بحقیقته. صورت شجره سلسله خوانین و مشایخ «بستک» بشرح زیر است.

محمدتقی خان - بن مصطفی خان - بن احمدخان - بن محمد رفیع خان
 - بن عبدالهادیخان - بن شیخ محمد - بن شیخ عبدالقادر - بن شیخ عبدالرحمن
 - بن شیخ حسن - بن ملا محمد - بن ملا محمد بزرگ - بن شیخ ناصر - بن
 شیخ محمد - بن شیخ جابر - بن اسمعیل - بن عبدالغنی - بن اسمعیل - بن
 عبدالرحیم - بن عبدالسلام - بن عباس - بن اسمعیل - بن حمزه - بن احمد - بن
 علی - بن مبارک - بن عبدالسلام - بن سعید - بن عبدالرحمن - بن طلحه - بن
 احمد - بن اسمعیل - بن سلیمان - بن محمد - بن علی - بن عبدالله - بن سید
 ناعباس - بن عبدالمطلب.

ذکر فضائل ملا حاجی شمس الدین

شیخ احمد مدنی

قلم بدایع رقم، بذکر نام نام آن ذات عالی معالی درجات حمیده صفات،
 بصفحه طرازی برخاسته چنین مینگارد که، آن وجود عرفان نمود از معارف
 «اوز» بشمار و از خانواده جلیله مدنی است که نخل قامتش مشرف فضل و کمال و
 پیکر حالش بحلیه دانش منور و بیمثال، در عنفوان جوانی آراسته بورع و تقوی
 و باخلاق حسنه و خصائل پسندیده مستحسنه دارا، محض تکمیل کمالات
 عرفانی و تشبید سلوک طریق حقانی کمر همت بسته، بعزم شرفیابی از حضور
 فیوضات ظهور حضرت ولی وقت و قطب زمان، یگانه دوران، جامع فضل و
 فضائل صوری و معنی شیخ المشایخ، مولانا شیخ حسن المدنی قدس الله سره و
 نور ضریحه که از مشایخ کبار و سر حلقه طریقه انیقه مدنیه و لد اکبر و ارشد

مولانا حاجی شیخ اسمعیل جد اعلای مشایخ مدنیه است حرکت می فرمایند. قبل از ورود بقریه «کمشک» حضرت شیخ موصوف سابق الذکر که مرآت ضمیرش با نوار حقائق روشن و عکس انداز صور مغیبات میگردید، اظهار فرمودند که «امروز مهمان عزیزی بما وارد و باید تهیه پذیرائی او را دید...» چون ملا حاجی شمس الدین وارد و بار حضور یافت مورد توجهات و تفقدات شایان و نوازشات بی پایان گردید. چندی در خدمت شیخ کسب عرفان و مشغول سلوک و تحصیل فیوضات نموده بصاهرت شیخ سرافراز و مباهی شدند و با اجازه ارشاد عباد رخصت انصراف باو مرحمت فرموده شد.

آنجناب در «اوز» بمسند ارشاد متمکن و مردمان را بطریق سنت هدایت و از صحبت اهل تشیع ممتنع و مجتنب میداشتند و چون فشار برای گرمسیر در ابتدا از روی اجبار بود خلق را مرعوب داشته بودند، خواهی نخواهی عوام الناس را و بروش تشیع و امیداشتند تا آنکه رفته رفته «اوز» هم تحت مراقبت آنها درآمده، تحکیمات نامشروع اجرا و مناقب خلفاء راشدین و اصحاب رضوان الله علیهم از خطبه متروک نمودند و شاید نماز جمعه جماعت نیز موقوف و مذهب شیعه در اغلب دهات لارستان و بلوکات رواج و جاری ساختند. این گروه مردم را بیوشیدن لباس سیاه امر میکردند که فریقین را ممیز باشند و از هر حیث مردمان را گرفتار دشواری شده که نه قوه مدافعه و نه اختیار گریز داشتند.

مدتی بر این و پیره و به تلخی و بدبختی بسر میکردند و در آن اوان هر یک از حکمرانان محال فارس مخالفت با نایب فارس نموده، لوای خودسری برافراشته، اسباب شورش فراهم نموده بودند چنانکه مؤلف جهانگشای نادری مینویسد که «میرزا باقر کلانتر لار نیز با جمعی از اعراب قلعه «اوز» که تابع شیخ احمد مدنی بود با خود متفق ساخته، بر سر محمد ولی خان بیگدلی حاکم لار ریخته، او را مقتول و اموال او را غارت کرده به گرمسیرات نزد شیخ احمد مدنی گریخت.»

احتمال کلی می‌رود که این واقعه در همان ایامی بوده که از جانب حاکم لار جمعی را به «اوز» گسیل و اهالی را بشمار تشیع دعوت می‌کردند. بتبین این مقال آنکه یکی از آخوندهای شیمه با عده‌ای مسلح عمداً بجهت اشاعه مذهب جدید روانه کرده که مراقب اهالی بوده و تبلیغ و شمار نموده و جمعی از عوام کالا نعام نیز پیروی از آنها کرده به سخنان آنها گمراه، صورتاً و ظاهراً در لباس ایشان درآمدند و از روی تقیه موافقت مینمودند. اما مأموران و مبلغین محض امتحان نعل را وارونه زده، اظهار تراضی نموده، بعزم لار حرکت کردند و از برای دسیسه بخدمت ملا حاجی شتافته، خواهش تحفه بجهت حاکم لار نمودند که مزید رضایت ایشان شود. ملا حاجی بنور باطن از ضمیر آنها فهمید و از مقصدشان واقف گردید يك تکه اخگر از خرمن آتش گرفته و در لای پنبه پیچیده و در حقه مخصوص سر بهر بایشان می‌سپارد که برای حاکم ببرند سپس آنها وداع کرده روانه شدند. اما چند نفر مسلح در شب مخفیانه مراجعت داده، در شبستان مسجد جامع مخفی شدند، صبحی که یوم جمعه بود هرکس دسته دسته بمسجد داخل شدند و همگی از رفتن مأموران اظهار بشاشت نموده، از پرده تقیه بیرون آمده، بجهت فریضه جمعه که چندی متروک شده بود بادای آن حاضر آمدند و بیکدیگر می‌گفتند که امروز باید اسلامیت از سر گرفته بمناقب چهار یار خطبه را استماع نمائیم.

همین که خطیب بمنبر صعود و بمناقب خلفا آواز بلند کرد حضرات از شبستان بیرون دویده خطیب^۱ را از منبر کشیدند و اوضاع زد و خورد و ضرب شلاق در میان، کرم و همگی بستیز و آویز بهم آویخته، يك معرکه جنگی خونین فراهم شد و آخوند مبلغ در این گیرودار در زیر چوب و سنگ جان بقابض ارواح سپرد.

نتیجه این آشوب چنین شد که اهالی اوز با میرزا باقر کلانتر لار معیت

۱- خطیب ملا حاجی بود که در این گیرودار مضروب و دندانش شکست.

نموده، حکومت لار را از میان برداشتند سپس جناب ملا حاجی در مسند ارشاد متمکن و مردم را به ثبات دعوت و از صحبت اجتناب و محترز میداشتند. ملا حاجی خلق را باستقامت دین تأکید و از ظلال امتناعشان میفرمود و بشمار تقوی و اصلاح ذات البین و مؤسسات و مماشات با برادران دینی و شیوه اتفاق و رعایت اتحاد با جماعت نصیحت میکردند و اهالی از مسلک و فرمایش آن ذات بزرگوار مطلع و مستفیض میشدند.

از انفاس شریفه او دست اهل آنها از «اوز» کوتاه و نتوانستند که شعار شیعه را رواج دهند و تاکنون بحمدالله یکنفر از «اوزی» شیعی نشده و هر شیعی که در «اوز» ساکن گشته اولاد و نواده‌اش تسنن نیک اعتقاد گردیده است تا الایومناهدا.

این قضیه سالفه و واقعه شورش که در فوق گذشت از اخبار صحیح‌ه‌ایست که بحد توأتر رسیده و در میان اهالی مشتهر است و ربیبی ندارد. بند از اینواقعه جناب آخرند ملا حاجی علناً در حفظ مذهب اهالی را و ادار و رسم تقیه که علامت جبن و بزدلیست باطل فرمودند. از برای تشجیع مردم در حراست وطن و اظهارات علنی در مناقب خلفا و اصحاب کبار که از شعار اسلامی است درودیکه مشتمل بر دعا و دست داشتن اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم است مقرر داشتند که بعد از اذان ظهر و عشاء اخیر مؤذن هر مساجد باید بصورت بلند بمسامح دور و نزدیک برساند این شعار مستحسن از آن ذات بزرگوار تاکنون بیادگار است و این رسم نیکو «اوز» را ممتاز آمده و آن ورد اینست:

اللهم صل علی صاحب المعجزات والایات سید العالمین محمد و علی
آل محمد آمرزیده باد بنده‌ایکه باخلاص بگوید کلمه طیبه لا اله الا الله محمد
رسول الله بر حق الهی که بر جمیع امتان احمد مختار و محبان اصحابان کبار،
رحمت کرامت فرمای و بیامرزی و ببخشای انشاءالله تعالی. الله بیزوال از جهت
ارواح شاد بلال و حلال و طاوس الحرمین الشریفین و المودنین الاولین والاخرین

و دفع کل البلیات و قضاء الحاجات الفاتحه...»

کرامات ملا حاجی بغایت اشتهار و تواتر رسیده و روایت است که مکرر دیده‌اند که در سطح آب برکه‌ای که خودشان ایجاد فرموده سجاده انداخته و در نماز ایستاده‌اند.

از آثار جاریه او، چهار آب انبار معروف است. خدمات مقدسه معنویه در طریق اسلام و حفظ مقامات اهل سنت و جماعت و زحماتی که در راه دین بایشان وارد گردیده ازبلاء حسن است. رحلت او باعث ثلمه در دیوار مسلمین شد رحمت‌الله علیه رحمت و اسمه. دو فرزند رشید و صالح که از بطن صبیبه شیخ حسن مدنی بوجود آمده‌اند مسمی به محمد و احمد^۱ دو نعم الخلف ایشانند و مشابه بزی پدر بزرگوار که «الولد الغریب شبه بآبائه الغری» صفت آنهاست.

ذکر مجدد زمان المؤید

من آله السبیحان ملا محمد رفیع الشان

آنحضرت فرزند اکبر و ارشد مرحمت پناه آخوند ملا حاجی موصوف سابق‌الذکر است قدس سره که در حجر تربیت والد بزرگوار پرورش یافته و از توجهات سلاله مولانا شیخ حسن مدنی روح‌الله روحه بدرجه عالی معارف دینیه و یقینیه ارتقا یافته و بعد از انتقال بر حسب وصیت و استحقاق مسند آرای ارشاد گردید و گوی نیکنمی از میدان دنیای دنی بسلامت ربود و سرآمد همعصران خویش گشت.

۱- مادر ملا محمد و ملا احمد در پسر مرحوم ملا حاجی شمس‌الدین دختر شیخ

حسن بن ملا محمد بوده که عم ملا حاجی باشد.

خدمات برجسته آن رادمرد غیور وطنی را که در بحبویه شدائد یعنی در اواخر دوره صفویه بجلوه بروز و بمنصه ظهور رسانیده و وطن عزیز بلکه سایر گرمسیران را از نکتت رهانیده لایق و شایسته است بآب زر در صفحه نور نگاشته، یا آنکه بمداد نور در جبهه حور رقم طراز شود.

جای هزاران افسوس است که با همه معروفیت آنعالی شخص غیور که محبی ملت و حامی دین و حافظ عرض و ناموس ایندیار بوده و تاکنون از منبع او همگی مشروب و رطب اللسانند و آب ملا محمد را ضرب المثل قریب و بمید و آرزوها برای لب خشکان است. تاکنون احدی برنخاسته که اوراقی چند در اوصاف صفات پسندیده آن وجود کرامت نمود، بجهت یادداشت آبتندگان تذکره نماید، مگر مردمانیکه ذکر و اسامی شان آرایش و زیب صحایف تواریخ دنیا داشته و در عالم انسانیت چطور خدمتی به ظهور رسانیده و در راه اسلامیت چگونه نمایش و امتحان داده اند.

گمان نمیرود که پس از صدر اسلام و دوره خلفاء راشدین و زمان تابعین و تبع تابعین که خیرالقرون بوده دیگر مادر گیتی کسی را بهتر از ملا محمد اوزی زائیده و پروریده باشد. این سخن اگر چه در نظرها گزاف و استغراق و اطراد در مدح او میباشد و مردمانی در این معنی از قبولش امتناع میورزند، لیکن منصفانه جای اغراق نیست، زیرا که قدرت نمائی خلاق بیچون مافوق تصورات مخلوقات زمره بشریست که بقدرت کامله و حکمت بالفه ازلیه هرچه کند و هرچه بپیر که عطا کند محض فضل و لطف فهیم اوست جل شانہ و عظم سلطانه، و هیچ محل اعتراف و ستوال نه، لایستل عما یفعل، الخ...

لهدا کمیت خامه عنبرین شمامه با غایت استعجال ره نوردوادی مراد گشته در واقعات نگاری اوضاع دوران مجد و علا و شئونات شماری ذات قمر اعتلاء محبی ملت بیضاً، حامی سنت السنیه، و حارس شریعت المحمدیه کهنفالاسلام والمسلمین، ماذالانام و المؤمنین، قانع البدعه و الملحدين. صاحب الشوکت و الشرف و الاجلال، منبع السخاء و الجود و الجود والافضال، ناشر

لوی العدل و لانصاف، ماحی اساس الجور و الاعتساف، رئیس اقوام سنت و الجماعه، امیرالجیش فرقه افاغنه، قائد الکبیر و سردار دلیر، الموید من الله الفرد الصمد شعر:

در یکتا ز بحر فیض سرمد رئیس ملک و دین ملا محمد
تفاخر میکنند عالم بنامش که اقبال و کرم هر دو غلامش
بهرکاری مدام از فضل یزدان ممد او بدی هر دم نگهبان
محبت دین احمدی و الفت آئین محمدی بر لوح ضمیرش جایگزین که
نسبت اسم و مناسب نقش بانگین مصداق این کلمات سعادت اشتمال و مضمون
این بیانات خیریت مأل آنکه: در حوالی سنه ۱۱۳۰ آن وجود کرامت نمود،
روتق افروز مسند پدر عالی گهر گردید و بمدارج علیای دینی و دنیوی ارتقاء
یافته، سایه بان مقام جاه و جلالش بر رؤس اکابر و اصاغر برافراشته آمد.

حضرتش ملجاء خاص و عام گردید و رتق مهام کلی و جزئی را دخیل و
طرح بنیان اتحاد فیما بین اهالی ریخت و همگی دست اخوت و مساوات بهمداد.
باقرای همجوار عهد و میثاق بست و معاون یکدیگر شدند. با مشایخ مدنی
متحدالمأل و رسم رسل و رسائل در میان جاری و بر دوام شد. مسلک جانبداری
مرعی و صورت وقوع پذیرفت و نخستین بنای قلعه «کوشک» اساس نهاد. چون
از ولایت منفصل می افتاد منصرف از بنای آن فرمود. سپس «اوز» را بتمامی
بصورت قلعه درآورد و عمارت نمود و به حصار متین با بروج و باره های رصین
بیاراست و اطرافش بخندق عمیق محیط و بغایت محکم گردانید و بمركزیت
خویش استقرار یافت.

با اهالی «خنج»، «سده»، «بلوک» و «باغ» متفق و همدست آمدند و با عهد
و پیمان متعهد و معاون همدیگر شدند، این ترتیبات دفاعیه و اوضاع جنگجویانه
و استعداد عسکریه در هنگامی بود که ممالک ایران بتمامی صورت یک
دارالحرب عظیمی بخود گرفته و کلیه امنیت در بلاد و در طرق و شوارع حکم
عناقا داشت و در هر چهارسوی ایران از دشمن خارجی و اشرار داخلی بنای هرج

و مرج و آتش فتنه چنان شعله‌ور و گرم بود که سر بفلک کشید و تر و خشک ایرانیان از نتیجه ظلم و بیداد صفویه يك توده خاکستر گردیده بمصداق «کرماداشتدت به الريح فی يوم عاصف» صورت ظهور یافت.

این نیران جهنمیه‌ای که مؤسس حکومت آل صفی از روی جهل و عناد و بهوس نفسانیه افروخته بود، در مدت دو صد سال که دامن زن آتش خانمانسوز خویش بودند، از مکافات عمل غافل و از خمار غرور گرفتار جهل و لایشر گشته بواسطه محمود غلجه و افاغنه قندهار باندک روزی با نعره یا چاریار دروازه اصفهان را شکسته، دودمان صفویه را خاتمه دادند.

منادی حق فحوای «و ماظلمناهم ولکن كانوا انفسهم یظلمون» بمسامع عالمیان رسید.

ملحض این سانحه کبری و خلاصه این داهیه دهیا کلک افغان سرا چون هزار دستان با هزار داستان شور افزا در صفحه نقش جهان چنان گذارش می‌دارد که محمود افغان و محمودیان در یازدهم شهر محرم الحرام سنه ۱۱۳۵ با کمال شوکت و استیلا داخل شهر اصفهان که پایتخت و دارالسلطنه سلاطین صفویه بود گردیده، خطبه و سکه بنام خود نمود و جمعی را بتسخیر شیراز مأمور ساخت. آنها نه ماه شیراز را محصور و سپس بتصرف درآوردند و تقریباً دو سال رایت حکمرانی برافراشتند.

صاحب جهانگشای نادری چنین ضبط تاریخ وقایع نموده که: «در دوازدهم شهر شعبان سنه ۱۱۳۷، «اشرف» بنی عم محمود که بانتظار مرگ او میزیست جمعی از افاغنه را با خود همدستان کرده از کنج اعتزال برآمده، نوبت سلطنت بنام خود بلند آوازه ساخت و فرستاده محمود را بخفیه هلاک نمود. من حیث استقلال جالس سریر حکمرانی گردیده و در ایام سلطنت خود شیراز، کرمان، یزد، بنادر، کاشان، قم، قزوین و طهران را تا «بول کرپی» که راس الحد عراق و خراسان است بحیطه تصرف درآورد...»

رجعنا الی المقصد:

در موردی که شیراز را جنود افغانه تحت محاصره درآورده بودند صفحات گرمسیر بغایت مغشوش، اهالی «اوز» نیز مشوش و اوقات را بسختی می‌گذرانیدند ملا محمد خلیلی متوحش و افکارش بجائی نمی‌رسید و رفتن شیراز هم در نظر می‌آورد ولی مخاطره محل مانع خیالش می‌گردید. تا مدتی با کمال اسف متحیر و انتظار مدد غیبی می‌کشید و در مراقبه و خلوت بسر می‌برد و از درگاه باری سبحانه و تعالی التماس فرج می‌کرد و بتضرع و ابتهال تا دم صبح مشغول مناجات می‌بود، تا آنکه شبی از شب‌ها در هنگام سحر از کثرت هجوم هموم و در حالت زاری بیطاق و بی‌قرار شده غشی بر او مستولی و بر زمین افتاد. طولی نکشید که صدائی بگوشش رسید و او را بنام، ندا میکند که: «برخیز و بیا»، فوراً برخاسته بیرون دوید کسی را ندید فقط آسی با زین و برگ مکمل ایستاده لگامش را گرفته برای آنکه به بیند صاحب آواز کجا رفت سوار گردید، اما اسب بی‌درنگ از جا در رفت و مانند برق در سیر حرکت می‌نمود. ملا محمد بخیالش که در خواب می‌بیند و ملتفت نبود که بکجا می‌رود و چشم را بهم پیوست مثل اینکه هیچ احساس نمی‌کند. ناگاه اسب از رفتار باز مانده بایستاد و فرود آمد، دید که در میان اردوی افغانه حاضر شده و بحضور سردار جیش مشرف و مافی‌الضمیر خود معروض می‌دارد و استدعا می‌کند که «یک شب زمام مهام قشون درید اختیار بنده واگذار کنید شاید بتائید ربانی شیراز بتصرف و به قبضه درآید...»

سردار بنا بتفرس از احوال ملا محمد محظوظ شده اعتقاداً خواهش او را باجابت مقرون و ملا محمد حسب‌المأمور عنان اختیار در کف کفایت خویش گرفته متوکلاً علی‌الله رفتار در آمد و مقرر چنین داشت که بمجرد برق روشنی چراغ، همگی قشون بهیشت مهاجمه حرکت نمایند و خود بنفسه پیشقراول باشد تا آنکه بدروازه شهر رسیده و حلقه را گرفته مفتوح یافت و تکبیر بلند نمود و لشگریان را داخل ریخته برج و باره شهر متصرف شدند و از آواز تکبیر و تعره یا چار یارسکان شیران بتزلزل درآوردند.

ملا محمد در صفحه دروازه شهر این بیت را مرقوم داشت:
 یوم الاحد چون صبح قیامت فغان گرفت شمشیر چهاریار محمد جهان گرفت
 پس از آن ملا محمد مورد مرحمت و عنایت سردار افغان گردیده تمنای
 او که استمداد قشونی بجهت حراست «اوز» و حفظ سایر فرای گرمسیرات بود
 فی الفور از جانب سردار فرمان شد که پانصد نفر از سوار و پیاده از دو طایفه
 افغانه انتخاب مع سایر لوازم عسکری با اختیار ملا محمد واگذار گردید و بامر و
 نواهی او قدغن بلیغ فرمودند.

«أهتطوان»

گرچه این واقعه عجیبه و بیانیه بدیده حقایق در انظار کوتاه بینان و ظاهر
 پسندان زمانه از محالات و بی اصل می‌شمارند اما در نزد صاحب‌دلان و کسانیکه
 دیده بصیرتشان بکحل الجواهر حقیقت دین اسلامیه آراسته و منور است یقین و
 یریب میدانند و این قسم واقعات بر متبعان و مطالبه کنندگان تواریخ و سیر
 اسلامی «کالشمس فی وسط النهار» واضح و هویدا است. نخست معراج که اعظم
 معجزات حضرت خاتم الانبیاء رسول الله و علیه و آله و صحبه و سلم که هر
 مؤمن موقن در قضیه معراج ایماناً تصدیق می‌کند که در ساعت لطیف در بیداری
 بجسد شریف از مکه معظمه تا بیت المقدس بنص کتاب الله و از آنجا تا بهشت
 بلکه تا عرش و ماورای آن تا آنجا که خدا خواست و معلوم اوست با آن
 خصوصیات و احوال که در صحاح احادیث آمده است. دیگر کرامات اولیاء
 است منجمله قطع مسافت بعیده در مدت قلبه مثل دیدن حضرت امیرالمؤمنین
 عمر رضی الله عنه در مدینه منوره از بالای منبر، جیش خود را در بلدان فارس،
 و آواز دادن او امیر لشکر را یا «ساریه الجبل الجبل» برای تحذیر از ورای جبل

تا آنکه دشمن مکر نکند و ساریه هم با وجود مسافت، صوت او را شنید و عمل کرد:

از اولیاء امت مرحومه بسیار کرامات ظاهر گردید، مثل طی الارض و رفتن بر آب.

نورالدین زنگی که از پادشاهان عدل و از مجاهدین قرن ششم بود نیم شبی تا صبح از دمشق (مملکت شام) با قشون جرار بمدینه منوره و اصل و نزول فرمود بجهت قتل دو نفر از اشقیاء نصارا که در حرم شریف جسارت کرده بودند. هم چنین مردی که خودش در مصر و مادرش در بلاد بعیده بود از شخص صالحی درخواست کرد که مرا بمادرم برسان و بیک طرفه العین خود را در خانه خویش یافت و مادر را دیدار کرد. از درویش مشایخ «خنج» مستقول است که کسی از آنجماعت خواستار شد که مرا از برای حج بمکه برسانید و آنروز، روز هشتم از ماه حج بود آنجماعت اشاره بیک نفر فقیر غبارآلود نمودند و او دست آنکس را گرفته بلند کرد و در مقابل قبله بایستاد و او را گشت چشم به بند و باز کن دید در مکه حاضر است و حج را دریافت نمود. پس از برای ملا محمد که یکمرد صالحی و بصفتا تقوا و تدین آراسته بود اگر بجهت حفظ دین و مسلمانان دیار خویش از فضل و تائیدات خداوندی چنانکه در یکشب او را از «اوز» بشیراز برساند عجیب و غریب نخواهد بود و این کرامت و خوارق عادت از ولی که یکی از امتان است معجزه ایست برای رسولیکه «کرامت» یکی از امت او ظاهر شده زیرا که ظاهر میشود باین کرامت که وی و لیست و ولی نباشد تا آنکه محق بود در دیانت و دیانت او اقرار بزبان و دل برمسالت رسول باطاعت مقبول او در اوامر و نواهی اوست، والحمدلله که ملا محمد ولی و ابن الولی است و بصفات کمال صوری و معنوی و ظاهراً و باطناً آراسته بصلاح و همواره در اشاعه طریق حق، هادی و در ابطال اهل بدعت، نادی و در اقامه دین، متممادی مشغول بسعی و اجتهاد و از کرامات او هیچ محل نزاع نبوده و نیست والله اعلم بالصواب والیه المرجع و المآب وفقنا الله و ایاکم

علی سبیل الهدایه و نبیل الثواب.

اما در غیاب ملا محمد اهالی «اوز» از فقدان او بغایت متحیر و پریشان احوال گردیده هرچند جستجو بیشتر کردند کمتر یافتند و از هر سو اخبار موحشه شورانگیز و مساوات مبالغه آمیز و اراجیف متنوعه از اطراف گوشزد اهالی میشد، نهایت مشوش و مضطرب میبودند. ملا محمد با جنود افغانه از شیراز کوچ و حرکت فرموده بنتناً «اوز» ورود و در حوالی ولایت مضرب خیام ظفر ارتسام فرمودند.

صبحدمی که شارق زرافشان آفتاب عالمتاب بنور افشانی از دریچه خاور بیرون خرامید والویه شعشعانی زرین از هرجانب در اهتزاز و نوید فتح و پیروزی بساکنان ایندیار بخشید و مژده قدوم سعادت لزوم آنولی زمان و امیر معالی شأن بمسامع جمهور اهالی رسید، همگی از صغیر و کبیر و برنا و پیر از دروازه حصار بیرون خرامیده با علم و صلوات شرف اندوز حضور فیوضات گنجور. ساطع النور مرشد کبیر و زعیم دلیر گردیدند و باین ترانه فراهم آواز شدند:

مرحبا ملا محمد کز دعا	آمدی در عالم صدق و صفا
خیر مقدم از وطن نقدیم تو	از که و مه این ندا تسلیم تو
ما همه از عشق تو دیوانه ایم	تو چو شمع و ما همه پروانه ایم
سرورمائی و فخر مؤمنین	چون محمد بر سر اصحاب دین
چون تو گشتی پیشوای گرمسیر	اهل بدعت در کمند آری اسیر
فتح شیراز از تو آمد با نیاز	لشکر افغان ز تو شد سرفراز
حق خدمت را چنان بشناختند	رایت نصرت برت افراشتند
چون امیرالجیش افضال تو دید	پسانصد مرد سپاهی برگزید
بهر حفظ مسلمین ایستدیار	با تو همره از رجال و از سوار
شد «اوز» اینک ز فرجاه تو	روشن آمد از رخ چون ماه تو
تا ابد روح بجنّت شادباد	ملك جانت در بقا آباد باد

بهر تذکار وجود نامدار در چل و سه سیصد و بعد از هزار کلك هادی از ره عجز و نیاز زد رقم برنامه گلشن طراز تا که ماند در جهان از ماثرا در خطا عفوم شود از دادگر خلاصه کلام آنکه، این قشون مکمل يك حصه در «اوز» ساخلو و قسمتی بجهت «کمشک» روانه داشتند و این جماعت افغانیه برای انتظام محل و مدافعه از اشرار و بلوایان در این دیار ساکن و متوطن شدند و از آنها خدمات نیکو و شایسته بظهور رسید و باعث امنیت و پشت گرمی بودند و اهل سنت از ایشان مستظهر گشته تا آنکه پادشاهی اشرف افغان که دولت مستعجل بود توسن اقبالشان کنندی گرفت و از سرعت سیر بازماند و از پرتو برق حسام خون آشام نادری خرمن بخت افاغنه طعمه آتش گردیده اشرف افغان تاب مقاومت در خود ندیده، اصفهان و شیراز را تخلیه کرده، عنان ریز راه فرار گردید و کلیه ممالک موقتی را از دست داد و جان را هدف تیر قضا نمود و ختام پذیرفت. بعد از آن که ممالک ایران از دست اجانب مصفا گردید و بحوزه دولت نادری درآمد از برای تمشیت بلاد فارس و جولگاه گرمسیر، طهماسب قلی خان جلایر سردار که از سرکردگان معتبر بود برای دفع فتنه و اخماد نواثر شور و شین مأمور فرمودند و توضیح اینواقعه بر نهجیست که در تاریخ جهانگشا مسطور است و عیناً درج میشود:

«در دوازدهم شهر محرم الحرام سنه ۱۱۴۷ طهماسب قلی خان سردار جلایر بعد از رخصت از درگاه جهان پناه به تسخیر قلعه «خنج» و قلعه «اوز» که مساکن اعراب بندر بود پرداخته و بعد از انجام کار ایشان بمحاصره قلعه «باغ» مشغول شده چون قلعه «کمشک» متعلق بشیخ احمد مدنی و مومی الیه رأس الرئیس مخالفان بود و جمعیت کامل از اعراب «سیمعانی» و افغان و «درگزینی» داشت و محمد بلوچ که در آن اوان در قلعه «دشینی» میبود از ورود سردار آنگاه گشته بعزم استعانت از شیخ احمد عازم کمشک شده در یکفرسخی آن با جمعیت خود که عده اش پانصد نفر میرسید رایت فرار افراخت سردار از

این معنی خبردار گشته جمعی را بمحاصره قلعه باغ و گوشمال آن طایفه یاغی تعیین نموده خود با فوجی بر سر محمد ایلغار شتافت و جمعی از اعوان او را قتل و گرفتار ساخته، محمد با معدودی بسمت سواحل فرار کرده و چون شیخ احمد از مبادی حال همیشه منشاء اختلال امر سواحل و بنادر بود و مفاسد کلیه از او صادر میشد سردار به تسخیر قلعه او عازم گشت و در اندک روزی سبیه بر قلعه مشرف گشته، شیخ احمد با تمامی قلعه گیان دستگیر و جمیع قلاع و مساکن آنجماعت که در بنادر میبودند بتصرف جنود مسعود درآمدند سردار بفرمان والا قلعه جانی که آشیانه فساد بود و بران و اهل آن کوچانیده از راه کرمان روانه خراسان نمود و احمد مزبور را با چند نفر از رؤسای اشرار بدربار سپهر اقتدار فرستاد که در روز ورود بارودی مسعود لذت سیاست چشیدیده و سر بگریبان نیستی کشیدند.»

اما راویان اخبار که حافظان آثار این دیارند واقعه اوز را بدین نهج بیان و خاطر نشان داشته اند که ملا محمد پس از آنکه قلعه اوز محکم و با دلیران افغانه و شجعان بلد و میرشکاران کار آزموده مشید فرمود و اسباب مدافعه از هر حیث فراهم و آراسته داشت، تکیه بفضل و عنایات الهی نمود و بانتظار مدد غیبی بمراقبت نشست و از آنسوی طهماسب قلی خان سردار بیشمار بحدود اوز ورود و رایت جنگ برافراشت و بکوس و کرنای بلند آوازه اعلان نمود و شروع بجنگ کرد و تنور محاربه گرم شد. در اول وهله بنا را بر مهاجمه گذاشتند ولی بواسطه استحکامات متین و خنادق عمیق اطراف بلد و از کثرت کمین داران و تفنگ اندازان با کفایت، جنود با تلفات زیاد عقب نشستند و پیشرفت برایشان حاصل نگردید سپس طرح محاصره چید و طرق و گذرگاهها مسدود نمود باز هم هر روزه خرد خرد جنگ بوقوع میرسید تا آنکه معرکه «تل محمد علی خانی» بظهور آمده و احتشادی عظیم فراهم داشتند که با قوه کبیره هجوم بولایت برند و از اینطرف سپاهیان افغانه که ظرفیت صبرشان لبریز و همگی با شمشیر برهنه مانند شیران بیشه هیجا از حصار خارج هجوم آورده و با اعدا در

آویختند و مدتی مدید در ستیز و آویز بودند و جوی خونین روان شد و تنور حرب چنان تافته گردید که کس از خود خبر نبود تا آنکه پای دشمن در معرکه از جای کنده کانهم «حمر مستنفره فره من فسوره» رو بگریز نهادند و دلیرانی که در کمینگاه‌ها منتظر و مستعد حرکت بودند، بیرون دویده بمعیت افغانان دشمن را از جا برداشته و تا يك مرحله تعقیب‌شان کرده با فتح و پیروزی و غنائم معاودت نمودند. در این گیرودار جمعی کثیر از عدو طعمه شرر شمشیر خون آشام افاغنه آمده بودند و اینان دو طایفه بودند که بشمشیر زنی معروف، يك طایفه از سر میزد و دیگری از کمر و باین علامت مقتولین طرفین را توضیح میداد. خلاصه کار محاصره بطول انجامید و هر روزه کرناچی از بالای «تل فیروزه» اهالی را دعوت بجنگ میکرد و از این جانب تفنگ‌ها را گشاده داده بگلوله‌های آتشین جواب ارسال می‌داشتند تا آنکه یکنفر از میرشکاران غیرتمند قاسما نام صبحی در جوف تنه درختی مخفی شده بمجردیکه کرناچی^۱ آواز داد او را هدف گلوله خویش ساخته بشانه زد که از پشت او تیر بیرون رفت و همان دم از پای درافتاد. بدین طریق چندی بسر آمد و زد و خورد جزئی بوقوع می‌پیوست و سردار نیز مهم شیخ احمد مدنی در پیش داشت که اهم از کار اوز میدانست. لذا طریق صلح اختیار و شروط مصالحه که موادش عبارت از مبلغی زر مسکوک و آزادی اهالی با امنیت تامی بود پیشنهاد نمود و ملا محمد که مقصودش همواره جز امنیت و آزادی مذهب نبود مقدمات صلحیه را پسندیده و پذیرفته فرمودند بنابراین در پذیرائی مقدم طهماسب قلی خان جلایر سردار جیش صلح‌جویانه نادری را حاضر و با استقبال شمعسانی در سرای خوی که تاکنون بنام طهماسبی^۲ مشهور است فرود آورد و صلح نامه را بامضاء طرفین مزین گردیده و با یکخوانچه پر از زر سرخ مسکوک و سبک تقدیم حضور سردار فرموده شد و بصرف شیرینی کام و زبان همه متلذذ آمده بطریق سنت

۱- کسی که «سرنه» می‌نوازد.

۲- این منزل اکنون متعلق به آقای عبدالوهاب کرامتی می‌باشد.

سینه اسلامیة همگنان دست بهم داده مجلس را بمبارکی و به برادری و باکمال مسرت و شادکامی ختام پذیرفت و من بعدها فتنه در نوم و تیغ در نیام آر미ده و مقاصد فاسده، کاسده، زمانه صفویه نارواج و متروک شد و پس از قضیه فجمیه شیخ احمد و اتباع او و قلع و قمع مساکن آن جماعت و حرکت سردار و کوچ دادن اردو و بدست آوردن محمدخان بلوچ بر وفق فرمان قضا جریان نادری مقید و روانه اصفهان ساختند که در روز ورود باشاره همایونی چشمهای او را از حدقه بیرون آورده عبرتاللناظرین گردانیدند.

این محمدخان بلوچ مردی نبیل و سرداری بیعدیل بوده و دوره افاغنه همواره ممد و معتمد ایشان بود. در عهد پادشاهی اشرف بسفارت اسلامبول مأمور شد و بعد از انقراض افغان در سلك اردوی نادری پیوسته خدمات شایان از او بجلوه ظهور رسید و منظور نظر همایون افتاد و او را بنیابت «کوه کیلویه» و آن صفحات سرافراز آمد چنانکه در تاریخ نادری حالات او مفصلا مشروح است و محمد مزبور چون از معتقدین مشایخ مدینه و همواره قوت الظهر ایشان بود بنا بیاس ناموس مذهب بر خود فرض میدانست که ایشان را معاون و در مواردی یاری نماید. خلاصه دیگر قضایای مهمه در گرمسیرات بوقوع نرسید و نواثر فتن و شورش رو بخمودگی آورد و حضرات افاغنه که در تحت اوامر و اختیار ملا محمد بودند جمعی را در اوز و بعضی در بستک سکنی گرفته متوطن شدند که تا هداالتاریخ ذراری آنها عده‌ای در اوز و بستک و بندر «لنجه» موجودند و آثار تاریخی و خیراتی از ایشان بیادگار است امثال مسجد افغان جامع عالی در «لنجه»^۱ و مشروعات دیگر. بعضی در سلك تجار ترقی فوق العاده نموده صاحب ثروت‌اند و بعضی شان در زمره علماء و زهاد متورع و متشرع آمدند مثل حضرت مولانا شیخ عبدالله علیه..

در اوز ملا محمدتقی و خلف او ملا احمد بگک از معارف علمی و عملی و آموزگاری شایسته بودند و جمعی از اهالی از ایشان تحصیل معارف نموده‌اند

و احفادشان موجود و محترمند.

پس از آنکه پادشاه عظیم‌الشان با سطوت قهرمانی مخالفانرا از خاک ایران اخراج و مدعیان مملکت را مستأصل گردانید بر وجه سالف‌البیان که عین فرمان همایونی سمت گزارش یافت طولی نکشید که کوکب اقبال نادری آفل و سری که با افسر استغنا بگردون فرود نمی‌آمد و در جهان نمی‌گنجید، در میدان گوی بازی اردو ملعبه اطفال بازاری شد. شعر:

سرشام شه حکم تاراج داد سحرگه نه تن سر نه سر تاج داشت
 اولاد و اعقاب آن خدیو بیهمال بزایه عدم فرستادند و باندک روزی
 بنیان کاخ دولت قویشوکت نادری از پای درآمد ذالک تقدیر العزیز الحکیم.
 مدت سلطنت آن پادشاه قهار از خلع شاه طهماسب الی آخر، شانزده
 سال و سه ماه است. در این طول مدت بتمامی اوقات را مصروف به محاربه و
 اشتغال بشکرکشی کرد. از محاسن این پادشاه این بود که اقدامات کافیه جداً
 معمول فرمود و زمره شیعه را دعوت بحقیقت خلفاء راشدین داد و خود نیز
 معتقد بود والله اعلم بحقایق الامور.

قلم خجسته رقم که شوقمند دیار محبوب است از خوشبختی در پوست
 نمی‌گنجد که محاسن وجود کرامت نمود ولی خدا مولانا الامجد ملامحمد که
 این نامه نامی بالتخصیص محض تذکر از احوال سعادت اشتمال اوست بنگارش
 آورد و محسنات اعمال آن عنصر پاک در سلك تقریر و سمت تحریر پذیرد که
 بامیدواری آترا نگارنده و خواننده امروز به باران رحمت عند ذکر الصالحین
 تنزل الرحمه، کشتزار ما عاصبان در این خشکسال از فیض ذوالجلال سر سبز و
 شاداب کند و فردا زندگانی جاوید یافته برومند از میوه نهال رحمت ایزد متعال
 و خرسند از شفاعت نبی و آل و اصحاب و اولیاء ذوالمناقب والافضال شود
 المته لله که اعمال کرامت اشتمال آن جوهر فرد آدمیت و آثار بیشمار آن
 خلاصه مردمیت حتی المقذور واضح و آشکار و تبرکاً و تیمناً بعضی از
 مشروبات خیراتی در قید قلم می‌آورد و از آن جمله آب انبار عظیمی که

مستغنی از وصف است و آب زلال افصال او شهره آفاق و انفس است و قبه حالیه آن که سر بفلک کشیده سومین بار است که باهتمام همت حاجی رئیس محمد رفیع تاجر که در سنه ۱۳۳۶ (هـ.ق) در زمان جناب میرزا عبدالرحمن خان مصباح دیوان که روتق افروز نیابت حکمرانی اوز بود تعمیر یافته^۱ وسیله میاه آن بر که از مسافت بعیده بمصارف گزاف احداث یافته و مشهور برود بالا است اعم از برکه‌های متعدد، جمیع اراضی اطراف و باغ و بساتین کثیره مشروب و آبیاری میکند. دیگر آب انبار معروف در تنگ ملا محمد و بند و جاده‌های ماریچی در مضایق آنجا و از آن جمله برکه بزرگ در جوار قریه «انوه» و در طریق بستک و ایضا در حوالی اوز برکه و آثار خیر مشهود است از آن جمله نوسه مسجد جامع قدیمیه از تحتانی و فوقانی که گنجایش دو هزار نفوس داشت و بنای مسجد «ملا دان» معروف و حمام معروف که الی الان دایر و معمور است. دیگر از مشروعات نافعه که بطول زمان منظمس یافته و دکان حلوانی و صباغی که وقف بر مسجد جامع فرموده و عصارخانه بزرگ که هر دو قطعه سنگ آن موجود و جالب نظر است و دلالت میدهد بر هم عالی آن وجود عظمت نمود و فاریاب «اسفندیاری» واقعه در دره مشهور به «عنوه» که چهار سنگ طاحونه باو بسته و حالیه در تحت تملك حاجی عبدالرحیم که یکی از افراد احفاد آن خانواده معالی شأن است میباشد و اقدامات کافیه در تعمیر و معموری او کمر همت بسته پس از دایر شدن مفید باحوال اقتصادی عموم خواهد داشت.

دیگر خانه و بیوتات متنوعه و سراهای مخصوصه و مهمانخانه و آشپزخانه و اصطبلخانه و خلوتخانه خاص و مکان مشهور بکیمیگری در آن، که در سنه ۱۲۹۰ باهتمام حاجی محمد دهباشی در آن مقام مقدس تأسیس مسجدی جمیل شد که امامت آن در مدت پنجاه سال با حضرت مولانا آقا سید

۱- سقف این آب‌انبار برای چهارمین بار توسط شادروان حاج ابراهیم حق‌شناس

اوزی در سال ۱۳۸۲ (هـ.ق) تخریب و بازسازی شد.

محمد هاشم رحمت‌اله علیه بود و رونق بسزایی داشت و اکنون نیز در دست
 اخفاد آن مرحوم میباشد.

در حال حاضر مسجد مزبور آبادان با رونق و باعث سهولت جماعت
 مصلیان فراهم شده است. دیگر شهر «پناه حصار» و خندق که محیط ولایت
 بوده با بروج و استحکامات از برای دفاع و حفظ بلد که تاکنون آثارش بر
 ناظرین ظاهر و آشکار است.

در حقیقت خیالات عالیه این شخص غیرتمند مافوق تصور ما است و
 شهبسوار ناطقه که بمركب نی خامه سوار هر چند در فیاضی مآثر آن زعیم کبیر
 ترکتازی نماید بگردش هم نمی‌رسید تا چه رسد بکردارش که محیرالعقول
 است. دیگر در صنایع مفیده عام‌المنفعه بتخصص حدادی و نجاری که توجهات
 مخصوص در این دو فن از لوازم اقتصادی و اکتساب معاشیه عموم دانسته و
 مردمانرا ترغیب و تحریص میفرمود. در صنایع اسلحه و تفنگ سازی و سایر
 ادوات و آلات زراعتی و غیره چنانکه نتایج حسنه از حدادی بوضوح پیوست
 که اهالی کلیتاً لازم و ملزوم آن صنعت واقع شدند و تفصیل ترقیات فوق‌العاده
 حدادی در اوز به عهده قلم آهنین دم است که در آئینه خاطر نشان ارباب
 اولوالالباب سازد.

نقشه آوردن نهري از رود «کارزین» نیز برای آبیاری نمودن اراضی
 صحرای «خوشاب» همواره در ضمیر مهر تنویر مرتسم میبود و محض رفاهیت
 ابنای بشر و سهولت امور زراعتی که اعظم وسیله حیات انسانی است مرکوز
 خاطر فیوضات مآثر آن ذات مقدس میداشت که متأسفانه از قوه به فعل نرسید.
 فاریاب مرغزار و بساتین نخیل که از املاک عمده ایشان است تا مدتی مدید در
 تصرف اولاد و احفادشان برقرار ولی اکنون اثری از نخل و غیره نیست.

ذکر سرانجام کار و خاتمه احوال

ملا محمد و اعقاب او

ناقلان آثار و راویان اخبار به نوک خانه مشکین شمامه در اوراق و صحایف لیل و نهار روزگار بخط غبار چنین نگارش و گزارش داده‌اند که کینه‌ور دوران را عادت‌بست که هر فرخنده طالعی اگر يك دم با جمعیت خاطر همخانه گردد در دم بسنگ تفرقه زلزله در اساس آنخانه اندازد و فتنه جوی زمانرا با حال بادیه پیمایان وجود سریست که اگر لحمه در محفل آسایش نشیند يك جرعه سم سیلاب پریشانی ارکان آن بزم را متزلزل سازد. نظیر این مقال احوال ملالت اشتمال آن یگانه فرزانه مردمی و مردم نوازیست که پس از انواع مصایب و آلام نائل بکامیابی مرام گردیده خواست که بگوشه انزوا عزلت‌گزین و از کشمکش دهر و دوران انقلاب کناره‌گیر و بقیة‌العمر در طاعت خالق برآورد. شعر:

تا بعبادت شده سلطان پناه ساخته از ترک دو عالم کلاه
ناگاه از دریچه چرخ بوقلمون گون پیکر هیولای دیو چهرسیاه بختی،
شیطنت شعاری از طبقه ریاست پرستان دنی خود را نمودار و بيك جرعه شربت
زهرآلود بنسیان معالی شأن، عظمت نشان، کاخ وجود کرامت و شهامت نمود
آن مرشد کبیر و قاید بی نظیر از پای درآورد فقط فرمودند که بعد از من شما را
باسیری میبرند و بکلمه استرجاع متکلم و بذکرالله مشغول و طائر روح مقدس از
قفس سینه در پرواز و دعوت حق را لبیک گفته بسراستان عالم بقا واصل شدند
رحمت‌الله علیه رحمت و اسعه.

از این سانحه کبرا و داهیه دهیا و واقعه عظاما کافه مریدان و عامه
هواداران جمهور محبان در لباس سوگواری در آمده فریاد و نعره وا محمداء، وا

اسلاما بفلک اثیر و جویهای خونین از دیدگان وان و صدای یا حسرتا و فغان یا اسفا بشرق و غرب عالم رسانیدند و یا حبذا - سعادت یاری که به نیروی همت عالی دامن استغنا از این خاکدان پر محنت برچید و دست در حبل المتین توفیق ازلی زد و بر مدارج کمال صعود نمود فی الحقیقه بآنچه آنحضرت از خداوند خویش می طلبید یعنی انزا و عزلت دائمی که سرمایه سعادت ابدیست بیدرنگ موفق آمد شاهد نیک بختی را در آغوش کشید و ندای ارجعی از عالم قدس بگوش هوش استماع و اصفاء فرمود و بروحانیت او این بیت سرائیدند:

جانا بغریبستان، چندان نه بماند کس باز آی که در غربت قدر تو ندانستند
 اولاد و اعقاب او فقط یک فرزند مجذوب و صالحی بنام عبدالوهاب
 بیادگار ماند و از او دختری مسمی به ماه طلعت، بوجود آمد که در مسلك
 ازدواج این عمش ملا شمس الدین ابن ملا احمدین ملا حاجی در آوردند که
 ایشان مولودی سعادت نمود، بنام نامی ملا محمد قدم بدائره شهود نهاد که سر
 سلسله اینخاندان معارف شآن گردید و بدرجه بلند معارف سرافراز و با کمال
 ورع و تقوا آراسته آمد و در خدمت پدر عالی گهر که در آنزمان سمت قضاوت
 توأم با منصب امامت داشت اکتساب معارف نمود و بدرجه قصوی کمال رسید.
 او مدتی در اوز مستوطن و بشغل صحافی می پرداخت تا در عهد
 حکمرانی امیرهاشم با طایفه فریدون و علوئین در قریه «طل» از قرای «گوده»
 سکنا نمودند و در عمر نود سالگی در ماه رمضان ۱۲۹۲ در آنجا بجوار
 رحمت ایزدی پیوست. علیه شایب الرحمه والغفران.

آن ذات ستوده صفات از اکابر و معمرین این طایفه بشمار و صاحب
 فصل و احوال بود از کلام اوست که میفرمود: «یاد دارم روزیکه ارزاق تقسیم
 میکردند، مرا عمر طولانی نصیب و حاجی احمد ملا صالح مالیه بیشتر دادند
 واللّه علم...»

فرزندان ایشان از ذکور پنج است. اکبر آنها حاجی عبدالوهاب است که
 خیلی ادب و در صنعت بنائی و در اواخر به فن کحالی اشتغال میورزید. ثانی

ملا محمد سعید که بصفت ورع و تقوی موصوف و خیلی کم نفس بود. ثالث ملا شمس‌الدین ادیب و بنفشه‌ای و بنقاشی می‌پرداخت و رابع حضرت مولانا و مقتدانا صاحب فیوضات کبیره و معارف یقینیه بحرالعرفان، مرکز الاخسان، قطب دائره‌الارشاد، جلیل‌القدر العلی و الفخر النبیل الحاج، شیخ محمد عقیل، خلیفه حضرت قطب زمان مولانا و مرشدنا الکبیر الانور سیدی الشاء‌الشیخ محمد مظهر مجددی فاروقی قدس‌الله سره‌العزیز است که در مدت شصت سال تقریباً مسند آرای طریقه سنیه نقشبندیه‌علیه بود و صدها مرید از اهالی گرمسیر و جزیره قشم و عمانات و بندر عباس از او بیعت و ارشاد یافته‌اند و روز و شب بذکر و بختم ساده خواجگان نقشبند مشغول، و با کمال زهد و ورع و تقوی آراسته و اعتنا بعمل دنیوی نداشت.

ایشان هیچوقت از دائره و سنت انحراف نمی‌فرمود. صاحب اخلاق حسنه و محاسن مستحسنه بود. کم‌نفس و کم‌نطق و نظیف و پاک و منزله بسر میبرد. در سنه ۱۳۴۳ در بندر عباس اعلی‌علین رهسپار دارالبقا شد رحمت‌الله تعالی رحمت واسعه و افاض‌الله علیه فی بحبویه الجنان آمین.

پنجمین اولاد ملا محمد جوانی بود بصفت حمیده آراسته و در شغل تجارت روزگار می‌گذرانید مسمی به ملا محمد رسول که در عین شباب در بندر عباس رخت حیات بدرواز ممت کشید و ذریات و احفاد این سلسله نجیبه نبیله باقی و معروف خاص و عام میباشند.

پس از وفات ملا محمد کبیر، اختلال کلی در امور اوز پدیدار و اختلاف کلمه و تفرقه بسیار بوقوع رسید و جمعی را فرار برقرار اختیار نموده از اوضاع ناهنجار احتراز کرده، کناره نمودند و دسته‌جائی که بانی فساد میبودند گرفتار سرپنجه تقدیر آمده اسیر کمند عدو و شورشیان شده همچنانکه مرشد کبیر در مورد مسموم شدن، بآن بدبخت شریب فرموده بود بوقوع پیوسته و توضیح یافت و آن عدو را کوچانیده به محال خراسان سوق دادند.

بتبین این مقال آنکه: در حدود سنه ۱۲۹۰ یککنفر از تجار معروف اوز

بنام حاجی محمود ملا حسین از آل آخوند که بتدین آراسته، در ضمن مسافرت کرمان بنا بکارهای تجارتي از حسن اتفاق به شهر شهیر هرات که از نواح خراسان محسوب و در عهد ناصرالدین شاه از تابعیت ایران منفصل و با قوه جنود انگلیس ضمیمه مملکت افغانستان شده است وارد میشود و در محله ای که ساکنینش شافعی مذهب بودند منزل گرفته با امام مسجد حاجی ملا ولی نام معرفی یافته در بین مذاکره و مسامره، امام موسوف اظهار می‌دارد که در اینجا عده‌ای ساکنند و میگویند ما را از ولایت اوز فارس باین شهر کوچانیده‌اند و اصطلاحات حرف و لهجه‌شان خیلی غریب است مثلاً نان تنوری را «کپک» میخوانند. پس معلوم و ثابت میشود که بدون شك آن جماعت از ذریه همان افراد مذکوره اسرای اوز میباشند.

چنین روایت است که اوز تقریباً دوازده سال در ویرانی مانده و ذی نفسی وجود نداشت و مسکن و آشیانه سباع و جانوران و لانه وحوش و حکم يك بیشه موحشه پیدا کرده بود و اطرافش نی‌زار و خارزار و با اشجار جنگل آسا مستور و محیط داشت و راه ورودش از آنجا مسدود گشت.

اما طولی نکشید که مجدداً جاذبه حب وطنی باهالی تأثیر کرده از اطراف شروع به عودت کردند و مصداق «العود احمد» مطلع انظار خویشان داشته وطن اصلی را ترجیح بیلاد غریبه دانستند.

بر متتبعان تواریخ زمان آشکار است که بعد از سوانح دوره نادری و انقراض آل افشار از ۱۱۶۰ الی ۱۱۷۱ ممالک ایران در هرج و مرج، نواثر شور و شین شعله‌ور، رشته مهام انتظام ملکی گسیخته، شیرازه دیوان دولتی از هم پاشیده و بنیان معموری ولایات رو بانهدام گذاشته تا آنکه از طایفه زندیده «کریمخان» برای اخذ سلطنت ایران در حرکت و لوای اقبال در اهتزاز آورده و دولت دو اسبه پیشرو جنود خویش میدید و از حدود «ری» نیز محمد حسنخان بن فتحعلی خان قاجار نیز با الاستحقاق بهوس ملک‌گیری و برای دفع کریمخان با لشکر بی پایان خود را بفارس رسانید و شیراز که مرکز قوای زندیده بود در تحت

محاصره درآورد و تمامی نواح شیراز را بتصرف جنود او درآمد و محمد نصیرخان اکبر لاری با شش هزار تفنگچی لارستان بهواخواهی و مددخان قاجار در اردوی او ملحق و حاضر گردید.

پس از محاربه و زد و خورد طرفین ضعف کلی به اردوی قاجار رسید. عساکر زندیه بر ایشان غالب و دشمن رامقهور و متفرق ساخته، تمامی اثاثیه و ذخایر اردو متصرف شدند.

محمدحسن خان چون بخت را وازگون دید منهنماً فرار را برقرار اختیار نمود. و نصیرخان نیز رجوع قهقری نموده بمرکز لار عودت کرد.

کریمخان پس از این فتح شایان با فتوحات عظیمه و قتل محمدحسنخان با کمال کامیابی عروس ملک را در کنار گرفت و شیراز را دارالسلطنه خود قرار داد و بنام «وکیل» بلند آوازه گردید.

حکایتی از کریمخان منقول است که پس از استقلال، یکی از معتمدین خویش را بانحاء لارستان و گرمسیرات روانه داشت پس از مراجعت بحضور، «وکیل» از او پرسید که: «چگونه آن صفات را مشاهده نمودید.» جواب داد که: «از شیراز الی جهرم مردم حسبناالله و نعم الوکیل مذکور مینمودند و از آنجا الی ناحیه لارستان نعم المولی و نعم النصیر ورد زبان داشتند.»

کریمخان تقریباً سی سال سلطنت بیابان رسانید و دولت زندیه به وفات او خاتمه یافت. در تاریخ ۱۲۱۰ طلوع شمس لوای دولت قاجاریه پرتوانداز تمام ممالک ایران گردید رجعنا الی المقصود.

در دوره زندیه و اوایل قاجاریه از معروفترین کسانی که زمام مهام اهالی اوز بدست گرفته‌اند بموجب شهرت و نوشتجات قدیمه «حاجی امیر» است که حد اعلاء امر است و از اولاد و احفاد او چند نفر بریاست اوز قایم و ارتقاء یافته‌اند. اول میر عبدالصمد بن حاجی میر. دوم میر شرف‌الدین بن میر عبدالصمد (متوفی در ۱۱۸۴) سوم میر حسین بن حاجی میر. چهارم میر شفیق بن میر حسین.

از واقعات زمان ایشان مهمی بنظر رسیده و آثاری از آنها بیادگار مانده

است. فقط اسم میر حسین حاجی میر در سر در منبر مسجد «جامع» اکنون مکتوب و ظاهر است و هی هذا:

در زمان وحید عصر و زمان «حاجی احمد» بهر علوم خبیر
گشت تعمیر باب از اوقاف عامر او «حسین حاجی امیر»
شد سعی وکیل بیت الله امر مذکور انتظام پذیر
بد «محمد امین» غریق گناه مستحق کرامت از تقصیر
عمل «احمد ابن ابراهیم» صاحب صنعت از قنیل و کثیر
سال تاریخ آن ز بعد چهار از هزار و صد و نود میگیر
اما چیزی که در زمان نامبردگان مشهور است ترقیات صنعت حدادی
است بخصوص حرفه و فن تفنگ سازی که اکثراً امرا در صنایع آهنگری و
استادی بد طولانی داشته و کلیه اهالی در این شغل لازم و ملزوم یکدیگر بوده و
مشترکاً لوازم اقتصادی و واجبات معاشیه از این ممر رواج و رونقی فراهم داشته
است.

از میان این شغل مفید کلیه اهالی از صغیر و کبیر سلاح بند و سلحشور و
در شجاعت بی نظیر و تفنگ اندازی قادراند ازو از تفنگچیان زبده و پادار
لارستانی محسوب بوده اند. چنانکه در هر موارد و معارک حریبه بمعیت
حکمرانان لار کارهای بزرگ و مهم سترگ دلیرانه از ایشان انجام می یافت. در
اینجا بر حسب وعده ای که در سابق ذکر شده در خصوص کارخانجات حدادی و
تفنگسازی محض مزید اطلاع خوانندگان اندراج میدارد:

ذکر کارخانجات حدادی

و

تفنگ‌سازی

- ۱- کارخانه میر محمد حاجی میر
- ۲- کارخانه میر حسین حاجی میر
- ۳- کارخانه میر عبدالواحد میر حسین
- ۴- کارخانه میر حاجی احمد حاجی میر
- ۵- کارخانه میر حمزه
- ۶- کارخانه میر تقی
- ۷- کارخانه میر نجما
- ۸- کارخانه میر اسماعیل
- ۹- کارخانه میر جعفر
- ۱۰- کارخانه حاجی عبدالرحمن میر محمد شاه‌میر
- ۱۱- کارخانه میر عبدالله میر حمزه
- ۱۲- کارخانه میر رسولا میر حمزه

۱۳- کارخانه میر احمد امینا

۱۴- کارخانه میر عبدالرحمن میرجعفر

۱۵- کارخانه میر محمد سعید میر احمد امینا

۱۶- کارخانه میر محمد سعید حاجی عبدالرحمن

فقط در این کارخانجات وسیله استادان فوق‌الذکر میل لوله‌های تفنگ ساده از کوره‌های بزرگ بیرون می‌آمد. علاوه بر آن دستگاه دستگانه‌های دیگری داشته‌اند که تفنگها را صیقل و منقش و لوازم آن را آراسته و پرداخته می‌داشتند و عده کثیری در این کار مشغول بوده‌اند مثل «برغوزن» باصطلاح چاوغری، گوشه بندی، نظر بندی، ماشه سازی، نقاشی، نقره کاری، قنناق سازی، طوق بندی، فتیله پیچی، باروت سازی، سراجی، گلوله ریزی و زغال سازی.

این‌ها از متعلقات کارخانه حدادی و تفنگ‌سازی است که مربوط بموم اهالی بوده و از این منابع ثروت اهالی توان فهمید. ترقیات اقتصادی در آن زمانه از کوره آتشین و آهنگران بود و سر آیه «وافی هدایه و انزلنا الحديد فیه باس شدید و منافع للناس» صورت بروز و ظهور یافته است.

اهالی اوز در آن وقت باکمال سرخ روئی اسباب مماشیه را بوجه احسن فراهم کرده محتاج امتعه اجانب نبوده، از هر حیث وطن عزیز را معمور و از دست برد مخالفین و معاندین محفوظ و محروس می‌داشته‌اند و ابناء وطن از محاسن اتفاق بدائره اتحاد درآمده، معزز و سرافراز گردیده، با قوت قلب و غیرت اسلامی زندگانی باشرف احراز و هیبت و شجاعتشان بمثابه‌ای بود که در قلوب اعدا و اشرار اثرات عظیم بخشیده و قوافل شان در نواح فارس الی اصفهان در ایاب و ذهاب عبور بوده سالمأ و غانماً کارهای خویش را انجام می‌دادند بطوریکه احدی از اشرار و سارقین یارا نبود که بمسافرتین اوزی جسارت ورزد. فی‌الحقیقه این صفت حدادی در اوز شهرتی بکمال داشت. از اطراف و جوانب مردمانی کثیر برای بیع و شری اسلحه رجوع به اوز مینمودند. ترک و تاجیک در قبال اجناس و متاعی که بجهت فروش می‌آوردند باکمال اشتیاق تفنگ و لوازم

آهنی قبول میکردند. تفنگها انواع و اقسام داشته امثال: «سیه تاب»، «ته نشان»، «دوکل»، «شمغال»، «ساده»، «نقره کار»، «پیچ نات»، «کل»، «جوهر دار». تفنگهای جوهری اختراع میرحاجی بسیار قشنگ و ممتاز و از ساخت رومی مرغوب تر بوده و با طوق و بستهای نقره و طلا کوبی مزین میشدند و چخماقهای فرنگی روی آن قرار میدادند. اقسام این تفنگها اکثر در مسقط و بلوچستان و بنادر بفروش میرسید. از استادان جمعی در مسقط و بندرعباس در زمان حکومت اعراب بساختن تفنگ اشتغال میورزیدند حتی در عهد کریمخان زند چند دستگاه تفنگ سازی از اوز توسط نصیرخان لاری بشیراز گسیل داشتند. تفنگهای قتیله دار در دور اندازی بفاصله ۷۰۰ تا ۱۰۰۰ قدم و شاید بیشتر برد داشت.

قیمت این تفنگها از ۱۰ قران الی ۲۰ قران و از نوع جوهر دار از سی قران الی ۴۰ قران تمام می شد. در ایامی که در اوز داد و ستد رواج داشت و خلقی کثیر از هر گروه جمع شده روزانه صدای تفنگ علی الانصال بگوش دور و نزدیک میرسید مثل اینکه صورت دارالحربی پیدا کرده بود از نیمه شب الی غروب آفتاب صدای چکش و مطر فیه در هر کوی و برزن بلند و در مجامع ناس جز مذاکرات تفنگ و توصیف از کار استادان نقلی نبود.

اولین تجارت اوز ابتدا از این ممر شروع و چند نفر از اهالی بعنوان تجارت به بنادر و مسقط رفته تفنگها را مصرف کرده در عوض آهن سویدی و نیل و لاکت ابتیاع و معاودت میکردند و از هر دو جانب سودمند می شدند و مرفه الحال در خانه خویش زندگانی غیر اسراف میگذرانیدند. این وضع تقریباً صد سال دوام داشت و از سال ۱۲۷۰ این اوضاع بر هم خورد یعنی بواسطه دخول صنایع فرنک بساط کهنه را برچیده و طرح دیگری انداخته شد و...! در وصف و اوصاف تفنگ بسلقه استادان در فضای میل^۱، اسم مخترع و

۱- شمغال تفنگی است بزرگ مخصوص برای حفظ قلعه و بروج

۲- لوله تفنگ.

بعضی از آیات قرآنی و اشعار مناسب فارسی محکوک مینمودند و به نقش و نگار آراسته میداشتند مثل آیه «نصر من الله و فتح قریب»، «انا فتحنا لک فتحا مبینا» و امثال آن مینوشتند و اشعار نیز همچنین:

این خوش قفا بگناه جدل ازدها دم است

هنگام رزم قاتل هر ببر و ضیفم است

عدو غافل مشو بروز نبرد کاین عمد و گداز

از راه کین کشنده سهراب و رستم است



حذر کن ای عدو از من که آتش در دهن دارم

ندارم باک از دشمن چو آهن پیرهن دارم

مخالف کی تواند در برابر با صف هیجا

که من از صولت «حاجی» دم لشکر شکن

دارم



این برق شعله خیز رعد، نهیب عدو فکن

ریزد بگناه جنگ و ستیز آتش از دهن

چون غمزه بتان نکند تیر آن خطا

گشته بروزگار مسمی بصف شکن



این طرفه تفنگ ساختم از وجه حسن

از در صفتی که ریزد آتش ز دهن

مانند عصا و یسد بیضای کلیم

لشکر شکن و عدو کش و صید افکن

نویسنده درباره ترقیات صنعتی اشعاری سروده است که بشرح زیر از نظر
میگذرد:

نشید جدید به ارواح وطنیان

نشید سرایم بر آن انجمن
 بدین گونه آلات اگر بشنوی
 ز افرنجه آمد بایران زمین
 چو پنج تیر و ده تیر و شش لول نیز
 بدور جهان تاکنون کس ندید
 تفنگهای سرپر تماماً شکست
 مبارز اگر رستم آید ز دور
 مر او را کند کور و کر و دهنک
 بلائی است مبرم ز اهل «اروپ»
 چو طیاره ز پلین موتور کار شد
 روان شد ز مغرب بمشرق زمین
 که یکساعتی سیر صد میل را
 خسر و اشتر و اسب بیکار شد
 که در لحظه‌ای میرسد بی‌گراف
 که بی‌سیم هر دم دهد صد خبر
 منور نمودند هر مرز و بوم
 نشاید که مؤمن شود در خطا
 بتاریخ گوید ز «کلدانیان»
 عجایب غرایب بدی بشمار
 عجب تر صنایع برآمد عیان

به پولاد کوبان اهل وطن
 که دوران ما شد سلاح نوی
 سپس فلس از «جرمن» و «انگلیز»
 دو لوله تفنگ «موزر» و «مارتین»
 از اینگونه آلات حرب جدید
 نه قرن کمان تیر و پیکان گذشت
 برفت دوره پهلوانی و زور
 غریب «شرنبل» نهیب تفنگ
 چو نارنجک و بمب و توپ «کروپ»
 زمین و سما چرخ سیار شد
 شمند و فر آن مرکب آهنین
 چه گویم مسیر اتومبیل را
 همه راهها صاف و هموار شد
 شنیدی تو اخبار از تلگراف
 کنون «ویلس»^۲ آمد بطور دگر
 از این قوه برق و هم رادیوم
 از این صنعت مکرها حیلها
 چنین آمده هم ز پیشینیان
 بروم و بیابان بایران دیار
 کنون کشف سرداب فرعونیان

۱- سرود و اشعاری که در انجمن‌ها خوانند

۲- بی‌سیم، Wireless

<p>ابا انس و جن در صباح و مسا که اسرار آینده ز آن شد عیان بهر دوره آمد بطور دگر که هادی ما هست صناعت فرد که سوی جنات تو راهبر است</p>	<p>بساط سلیمان شدی در هوا همان جام جمشید اندر جهان عجایب هزاران بحکم قدر تتبع در اینها نبایست کرد ره مستقیم شرع پیغمبر است</p>
---	--

ذکر حیوانات اهلی اوز

مواشی امثال بز و گوسفند که عده کثیری در تحت نظارت يك طایفه مخصوصی بنام «قاید» دایماً برقرار و يك قسمت عمده فواید اقتصادی از آنها عاید اهالی و مصرف معاشیه عمومی است و منافع عمده از این حیوانات حلال بدرجه ثروت عظیمی است که پروردگار عالم بواسطه این حیوان بی‌زبان مطیع انسان گردانیده خیرات و برکات بی‌پایان به بندگان خویش میرساند.

کوهستان اوز مخصوصاً برای مراتع و بود و باش گوسفندان قدرتاً خلق شده بطوریکه از حیث منازل و شگفتنهای متعدد و علوفه بی‌نهایت ممتاز است. دیگر از حیوانات اهلی الاغ است که واسطه حمل و نقل کارهای اقتصادی میباشد و امور عمومی را مروج و همه در تحت نظر يك جلودار مشغول بیارکشی هستند. گاو نیز از جمله حیواناتی است که زارعین و مالکین بساتین برای انجام آب‌کشی از آن استفاده میکنند.

ذکر حیوانات وحشی و درندگان جنگلی

از جمله حیوانات حلال گوشت «پازن»^۱ و «قوچ» است که بکثرت در گریبو و کمرهای کوه در چرا و «آهو» است که در صحاری کوه پایه‌های بیشمار زندگی میکنند و انواع این حیوانات مانند گوسفندان، اهلی و جوقه آنها را «جلاب» می‌نامند. هر جلایی عبارت از ده الی پنجاه و صد و شاید بیشتر از دو یست رأس است که بالاتفاق در مراتع ظاهر میشوند و چنان سریع‌السیرند که بطرفه‌المینی از کمر کوه بسیار بلند و جبال راسخه می‌گذرند.

این حیوانات خداداد که تعلق باحدی ندارد و آزادانه زندگانی مینمایند روزانه هدف تیر آتشبار آدمیان میشوند. يك طایفه جسیمی بنام میرشکاران از این ممر کسب معاش مینمایند و میرشکاران چابک رفتار که در صیادی ماهر و در تیراندازی قادرند بسلیقه و قاعده مخصوصی که ایشانرا مسلم است در هنگامیکه آن حیوانات در چراگاه مشغول و یا در جایگاه کمرها و دره‌ها براحت خوابیده‌اند، تیغه‌های کوه را پناه خود ساخته، تفنگ شرر بار بطرف ایشان گشاده داده، آنها از پا در می‌آورند و هر کدام از آنها ده الی پانزده من گوشت دارد.

انواع وحوش و جانوران نیز بیشمار است امثال پلنگ، گرگ، روباه، شغال، کفتار، سوسمار، راسو، خارپشت، خوک، خرگوش، افعی و مار قوی جثه که در حوالی چشمه‌سارها نمودار میشوند.

از اقسام طیور، طیور متنوعه امثال: باز، مرغابی، چررز، کلنگ، کلاغ، آهویره، کبوتر، قمری، انواع گنجشگ، کبک و تیهو بسیار و فراوان در کوهسار یافت میشوند.

بهترین گوشتها از جنس کبک و تیهو است که خیلی ممتاز میباشد چنانکه در مثل است که «چرنده آهو و پرنده تیهو». شکار این مرغ اصیل اکثراً در بهار و پائیز است که از طبقه اهالی برای تفنن در سر چشمه و آبشارها جایگاه

مخصوصی بنام «کدک»^۱ از خار و خس احداث نموده در هنگامیکه آن پرندگان از تشنگی زبان از منقارشان بیرون و به هیئت اجتماعی در حوالی چشمه فرود میآیند صیادان بی انصاف هدف تیر میسازند و جمعی از آنها مجروح و از دم تیغ میگذرانند و هر روزه صدها بلکه هزارها شکار وارد مطبخ متفنین میگردد.

ذکر کلاتری میر شفیع ابن میر حسین حاجی میر

از اوایل سال ۱۲۰۰ تقریباً چهل سال ابام ریاست او بوده است. در زمان او ترقیات صنعت حدادی و اسلحه سازی غایت کمال و اهالی از همین شغل معاش اقتصادی بدست آورده مرفه الحال میگذرانیدند و دهقانیت ضعیفی نیز داشته و علاوه بر آن، شغل آنقوزه گیری نیز پیدا کرده اند.

آنقوزه شیر درختی است بدبو که در کوهستان اطراف روئیده و بوسیله تیغ مخصوص و آلات دیگر شیرگیری کرده، در موقع معین جمع آوری و هر یکمینی دو قران کمتر یا بیشتر بمشتریان میفروختند و در اواخر الی زمانها این شغل ترقی یافته و آنرا بقیمت گزاف از یکمن پنج قران الی دو تومان هم بمصرف فروش میرسید و در دوره میر شفیع مردم بطور قناعت از ماکولات نان جو و گندم و خرما صرف مینمودند و عوارض دیوانی شان هم سهل بود.

بموجب نوشته شخص استرآبادی که مأمور برای اخذ مالیات بود در بیاضی که بجهت میریوسف پسر میر شفیع تحریر داشته است چنین مینگارد که «بجهت دریافت چهارصد تومان مالیات اوز در ظرف چهار ماه مقداری از

۱- کدک، Kedak، به زبان محلی به معنای «کومه» خانه کوچکی که شکارچیان با شاخ و

بال درخت در کنار چشمه سارها ساخته جهت شکار در آن کمین می نمایند.

کرباس و گیوه و «رووارملکی»^۱ و چند قبضه میل تنگ و مقداری از فتیله و لوازم دیگر بحیطه رسول درآورده و خداحافظی نمودم...»
 دیگر وقایع مهمه‌ای از آنزمان شهرت نیافته است. پس از انقراض میر شفیع آقا عبدال لاری که رابطه و مصاهرت با امرا داشت بکلانتری نائل گردید و آن در حدود سنه ۱۲۴۰ بوده که حضرت مولانا اعظم حاجی شیخ احمد از بغداد مراجعت و طرح مسجد مصلی ریخت.

آقا عبدال بنا بتحریرک طایفه رؤسا از در ممانعت درآمد و شیخ در این باب آزرده خاطر گردیده فی الفور آقا عبدال به درد پرده مبتلا و بستری شد ولی زودتر پشیمان و عیال و کسان او ملتجی بشیخ شده دعا خواستند شیخ فرمودند هرگاه ندامت‌شان از روی اخلاص است البته شفا خواهد یافت. همانوقت آقا عبدال تشنی حاصل کرد و صبحگاهی بحضور شیخ مشرف و آلات و ادوات را گرفته مشغول بکار مسجد شدند. از آثار آقا عبدال برکه مشهور به «آقا»ست و برکه و کاروانسرائی واقعه در «بندگری» که مشهور است به «پوزه آغانی».
 بعد از آن شخصی شعبده‌باز از روی شیادی موسوم به «ابول کله» چند روزی در مقام ریاست برآمده و آتش حرصش که از ممر ساحری سرکشیده بود انظفا پذیرفت.

ذکر حکومت امیرالامراء العظام امیر محمد رضی

امیر محمد رضی ابن امیر عبدالواحد بن میرحسین حاجی امیر که یکی از رجال آکفا و با خرد و لیاقتی بسزا داشت بریاست اوز منصوب و نام آور و شهره آفاق و انفس گردید. در عصر آنوجود بیا جود، اوز بدائرة ترقی و تمدن نزدیک آمد. همت و مردانگی او مشهور و حکام لار امثال نصیرخان و علیخان او را

۱- رویه گیوه که معمولاً زنها با استفاده از نخ‌های پنبه‌ای با دست می‌بافند.

معاضد خود دانسته پایه قدرش عالی میدیدند. چونکه برشادت و جلادت موصوف و سرداری دلیر و بی نظیر میبود در مهمات سترک کارهائی از او به منصفه بروز میرسید.

نخست قلعه «دو خندق» در جانب شرقی اوز احداث و انشاء فرمود که مشتمل بر بروج و باره و بیوتات متعدد و دولاب و حمام و اصطبل و غیر ذالک بود و دو خندق عمیق نیز با تخته پل تکمیل و آراسته آمد. دیوانخانه بزمی و ایوانهای رزمی سر بفلک کشیده و استحکامات رسینه و «باستون»های متینه در چهار سوی قلعه بنا نهاد و از این جهت ولایت از مهاجمه دشمنان خارجی مصون آمد ولی از آنجائیکه بحکم «العبدید بر والله یقدره» جمیع تدبیرات در مقابله تقدیرات الهیه زیون است این شد که پس از اتمام و تکمیل قلعه و مسلح داشتن بدخائر و ارزاق گوناگون بنا به تحمیلات جابرا نه بر اهالی و بنای کشمکش بین اهالی و تعدیات نوکران نسبت بر عایا و ضعفا جماعتی از اهالی بمناقشه و مجادله برخاسته بآهنگ ستیز و آویز بلند آواز شده، نواثر شور و شین سر بفلک اثیر کشید و در هر کوی و برزن محض حفظ و صیانت خویش احتشادی نموده بمدافعه شورشیان ایستادند افرادی نیز در توطئه قتل امیر اشتراک ورزیده و مناصدشان خنثی گردید.

امیر محمد رضی چون کار بدین نهج دید جمیع متهمین را چه از اقارب خود و چه از غیره ذکوراً و اناثاً گرفتار کرد و در معرض تعذیب و جرمانه و جزای نقدی انداخت و از آنها انتقام گرفت. از صعوبت این واقعه بدهنچار عده‌ای از اعیان اهالی ترک وطن گفته بدیار دیگر فرار و متواری شدند و بعضی از گرفتاران متنبه شده پا بدامن اصطبار کشید، تا آنکه آتش فتنه رو بخمودگی آورد و از تدابیر و سیاست امیر محمد رضی مجدداً اسباب امنیت و راحتی فراهم آمد و بنا به ارادتی که در خدمت حضرت مولانا حاج شیخ احمد قدس سره داشت، یک صف در مسجد مصلی افزود و مصارف معمارگران از وجهه جزیه یهودان لار مبذول داشت.

پس از انتظام امور داخله، واقعه لشکرکشی شاهزاده حسنقلی میرزا فرمانفرمای فارس بجهت انتظام کرمان و ناحیه بمپور و دفع غائله آقاخان محلاتی در سنه ۱۲۵۷ پیش آمد. لذا علیخان لاری حکمران با دو هزار جمعیت لارستانی که منجمله آنها هفتصد نفر تفنگچی اوزی بسرکردگی امیر محمد رضی بمعیت علیخان حرکت و باردوی فرمانفرمان ملحق شدند. پس از اخمدان نیران فساد آنسامان و ترتیب انتظامات محال کرمان و دفع ثوره آقاخان و تعاقب کردن او بطرف بم و بمپور و فرار آقاخان بممالک سند و هندوستان شاهزاده فرمانفرما مظفرانه مراجعت و عنان اقبال بصوب فارس مطوف فرمودند.

هریک از افراد و سرداران سپاه منصوره در مقابل خدمات خویش بخلاق فاخره و انعامات متکاتره نایل آمدند و چون خدمات و جانفشانی امیر محمدرضی نیز بواسطه مقربان درگاه فلک اشتباه بعرض حضور شاهزاده کامگار رسیده بود کفایت و جلادت آنسردار دلیر پسندیده و مورد مراحم بیکرانه آمد و او را ملقب به نبیل امیرالامرائی سرافراز و پیکر و جودش بخلعت فاخره مزین فرمودند.

امیر محمد رضی بعرض فدویانه و تشکر و سپاسداری پرداخته درخواست نمودند که چون رعایای اوز که چاکران و فدویان دولت ابد مدت اند، و از برای کشت و زراعت معاشیه خویش عرصه برایشان تنگ میباشد استدعا بر این است که اراضی «برکه عالی» را ضمیمه صحرای خوشاب فرموده شود که من بند اهالی مرفه الحال گردیده مزید دعاگوئی حضرت والا گردد. فی التور در این خصوص فرمانی صادر و مرحمت فرمودند و خلاصه حکم اینست که:

«صحاری برکه عالی» و «برکه شور» الی «خواجه عالی» از خط تل ریگی معروف به تل لاری که ممتد است از جنوب بشمال تا حدود «برد آچا» که سامان قریه «کلات» است تماماً مع مضافات به میر محمدرضی و بستگان او واگذار و مرحمت فرمودیم بجهت کشت و زرع معاش ایشان برقرار و بردوام باشد...»

در زمان امیر محمد رضی اوز کمال آبادی داشته و آن وجود گرامی دارای حسن اخلاق و با دیانت و عقیده نیکو بود. احداث و تعمیر مسجد و آب انبار و کارهای خیراتی از او بیادگار است. دوبار بشر فزیرت و حج بیت‌الله الحرام موفق آمد و دربار جمعی از اهالی با خود یار و همراه داشت. در دفعه اخیر در مکه معظمه عمرش بسر آمد و در معلی مدفون گردید و اشیائی وقف دارالضیافه حرم نمود. رحمت‌اله علیه و رحمة واسعة.

ذکر امیرالامراء امیر محمد هاشم

امیر محمد هاشم برادر میر محمد رضی که جوانی با کفایت و صاحب درایت و مهیب و نجیب و کمال و جمالی بسزا داشت بجایگاه برادر بر مسند حکمرانی قرار گرفت و زمام مهم امور ولایت در کف با کفایت خویش در آورد و نیابت حکومت لارنیز بر او مسلم شد و نصرالله خان لاری (پسر علیخان) معروف به آتشپاره بمصاهرت قبول نمود و کارهایش بالا گرفت. کوکب اقبالش بشعشعانی جلوه گر آمده بلوک «جویم» و «بنارویه» و منال ثلاثه ضمیمه ابواب جمعی او شد و ملک «جهره» از محال کارزین مالک آمد و املاک عدیده احداث و متصرف شد و انتظام لارستان در ید قدرت او قرار و مشارالیه حکمران کل گردید و کارهای عمده‌ای از او بمنصه شهود آمد و قلعه «دو خندقی» مرکز مهم حکومت خویش ساخت.

در اوایل سنه ۱۲۷۵ احداث خانه نمود خاصه برای خلوت متصل به آب انبار «ملا محمد شهیر» که اکنون دیوان‌خانه کلانتران است و امیر هاشم بواسطه تحصیلات و هستی وافر بدولت منتنابه و مناصب بلندی که حاصل وقت خود میدانست پا از جاده فناءت و تواضع فراتر نهاد و از امثال و اقران درگذشت و احدی در مقابل خود نمیدید همه دور و برش مطیع و منقاد بودند و

اطاعتش موجب افتخار میدانستند.

عده سواران هم‌رکابی متجاوز از یکصد رسید. همه یک‌ه‌تاز و دلیر و غلامان رشید با اسبان بادپیدا و با عده قوش‌چیان و میرشکاران مجرب در موقع شکار و غیره با شکوه و جلال تمام حرکت میکرد و بذل و بخششی بی‌اندازه بسرمدان میکرد و از آشپزخانه او روزانه در هر موقع ناهار و شام هفتاد خوانچه طعام در مجالس او باظروف آلات نقره‌گین و چینی‌های فغفوری و بلورین حاضر میشد.

چهار زن در حرمسرا داشت و اولاد مذکور و اثاث متعددی خداوند تعالی باو ارزانی فرموده بود. غرض که نعمت و عطایای الهی درباره او قصوری نداشت. برکه و مه نافذ بود. اما از آنجائیکه هر بلندی پستی و هر نشیبی فرازی و هر ترقی تنزلی و هر جلالی زوالی در پی دارد چنانکه در مثل است:

«فواره چون بلند شود سرنگون شود» پرودگار عالمیان که ذاتش لایزال و بیچون و هرچه خواهد و هرچه کند بدون مشاورت غیر و باراده و مشیت ازلی و بحکمت بالغه لم یزل تمشیت عوالم بی‌متها او به بد قدرت اوست و «هولایستل عما یفعل» است و احدیرا یارای چون و چگونگی نخواهد بود علیهذا بمصداق آیه کریمه: «ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی» غرور نفسانی و هوس خودستائی او را از اوج بلندی به حضیض مذلت کشید و از ترقیات موقتی بیایه پستی نزول داد. این شد که در امور کلی و جزئی خودسرانه معمول میداشت و در اوامر دولتی اهمال میورزید و از جاده صواب و طریق حزم منصرف آمد و از تهدیدات دولتی و احکام ایالتی نهرامید و سرسری پنداشت و نیابت «بنارویه» و «بلوک جویم» که راگذار «بمیر عبدالغفور» بنی عمش بود او هم بهمین و تیره طریق جیاری اختیار و بنای ظلم و بی‌اعتدالی گذاشت و تحکیمات جابرانه بر اهالی روا داشت، و جمع کثیری از جور او بستوه آمده سر بشورش برداشته بمخالفت برخاستند. ناچار قلعه «اسمیللو» را مرکز مدافعه قرار داد و مأمن خویش پنداشت و امنیت اهالی بوحشت مبدل گردید. و نیز از هر سو

راهزنان و سارقین موقع پیشرفت خود دانسته دست چپاول دراز و راه آمد و شد قوافل مسدود ساختند و اموال رعایا و مال التجاره بتاراج رفته و بیغما میبردند. این فقرات مزید بدنامی و سوء سیاست میرهاشم گردید و بواسطه رقبا و معاندین او را متهم گردانیدند و اهالی «بنارویه» و «بلوک»، شاکمی شده و از ایالت کبرا استدعاء غوررسی نمودند و نیز صاحبان مال التجاره عرایض متعدده بمرکز سلطنت فرستادند که احکام مؤکده شدیده صادر و عده‌ای توپ با سرباز و جمعیت کافی از شیراز و ایلیات برای انتظام بلوک «بنارویه» گسیل فرمودند و اطراف قلعه «اسمعیللو» فراگرفتند و قلعه را متصرف و «میر عبدالغفور» مقتول و همراهان راه گریز پیش گرفته کلیه آنان مجروح و مقتول شدند و اموال و ذخائر عظیمه قلعه تماماً به غارت بردند و قلعه را کوبیدند.

میرهاشم نیز بهمین نهج بی‌اعتدالی، ایامی بسر برده جمع کثیری از رعایای «اوز» بستوه آمده فرار برقرار اختیار نموده با کوچ و بنه بطرف گرمسیر «جهانگیریه» رهسپار و متوطن آمدند و بقیه اهالی نیز طریق مخالفت ورزیدند و هنگامه بر مردم صعب گردید.

میرهاشم چون دید که کلیه اهالی از او متنفر و شورش اهالی در ازدیاد است تاچار از در تهدید برآمد و جمعیتی کثیر از گروه «سبعه» و «جراشی» فراهم کرده بحوالی «اوز» آورد و تقریباً پانصد نفری در اطراف «تنگزون» احتشاد نمودند و بالای اتلال «تنگزون» و «معلم کثیر» سنگر بندی نموده منتظر دستور بودند که بهیئت اجماعی هجوم بولایت آورند. از آنطرف اهالی نیز که در اضطراب و تشویش بودند استمداد از مصطفی خان بستکی خواسته و از درگاه خداوندی امید فرج داشتند، تا آنکه حسب الامر «خان شیخ احمد عرب» که سرداری دلیر و باکفایت و شجاعتی بسزا داشت با جمعیت خویش وارد شد. اهالی بافوه قلب او را پذیرائی کرده و در مجلس شورا و کنگاش او حاضر آمدند. نتیجه این شد که آراء همگی بر این وجه قرار گرفت که همان شب بیدرننگ بر منازل و اردوی دشمن شیبخون آورند و بامیدواری طلب فتح و

نصرت از درگاه خداوندی، مصمم شدند و نیز از حضور حضرت مولانا «حاجی شیخ احمد» استشاره و طلب دعا نمودند. ایشان نیز مشغول دعا شده فرمودند عده‌ای که برای شبیخون منتخب گردیده‌اند باید حاضر کرد. فقط شصت نفر عمده برگزیده در حضور حضرت مولانا حاضر شدند. آن حضرت، ردایا عمامه خویش را باز و یکجانب آن بدست پسرش جناب «شیخ محمد» داده و گوشه دیگر بدست خود گرفت و امر کرد که تفنگچیان فرداً فرداً زیر ردا بیرون روند تا آنکه جمله پنجاه و هشت نفر بشمار آمدند و حرکت نمودند.

دو نفر دیگر یکی بنام «حاجی عبدالله» و دیگر «عبدالله قاسما» نام از راه دیگر بایشان ملحق شدند و حضرت، دعای فتح خوانده دم بایشان می‌دمیدند و باندک زمانی در مقابل سنگر و اردوی دشمن حاضر و تکبیرگویان بالاتفاق مهاجم شده، با شلیک تفنگ و نعره تکبیر مقارن آمده، دشمنان از سنگر بیرون کرده، اردوی دشمن بهم برآمدند و بهمین آواز «شیخ احمد عرب» با جمعیت خویش نیز از کمین‌گاه بیرون شتافته، دشمن را از جا برداشته با شمشیرهای آخته، همگی در عقب آنها ناخته و سلك جمعیت «گراشی» و «سبعه» از هم پاشیده و متفرق گردانیدند و جمعی کثیر از قتیل و جریح بجا گذاشته راه گریز پیش گرفتند. «شیخ احمد» سردار قریب به «تنگ مسجد» رسیده جلوگیری از تفنگچیان نمود که بعد از فتح، فرصت لازم است. باید همگی عودت کنید و دست از خون‌ریزی بکشید. تمام همراهان مطیع اوامر او شدند. بعد غنایم و متروکات دشمن را جمع آوری با عده‌ای اسرا با آواز شادمانه یا با کامیابی تمام مراجعت نمودند.

از جمله تفنگچیان بجز دو نفر که از زیر ردای مولانا بیرون نرفته بودند هدف تیر دشمن شده بدرجه شهادت نایل آمدند اما مابقی همگی سالم‌اً و غانماً مظفرانه درحالیکه اهالی صنیراً و کبیراً باستقبال حرکت و بانگ صلوات و شادی بفلک اثر میرسانیدند وارد ولایت گردیدند.

لیکن «امیر هاشم» که در قلمه مستعد و منتظر اخبار میبود و مترصد وقت،

بمجرد استماع بشارت نصرت از طرف اهالی علی‌القیور، الویه فتح در سر در قلعه و روی برج نصب و باهتزاز درآورد و خود باستقبال فاتحین شتافته بنا بمحبت و وطنیان، ایشان را تحسین و تمجید فرمود و همه را آفرین گفت.

این واقعه عظیمه که از حوادثی مهمه مشهوره بشمار است در حدود سنه ۱۲۶۰ بظهور رسید و معروف به دهگامه ننگزونی است که بین خاص و عام شهرت دارد و از واقعات صحیحه و از عمدتترین وقایع تاریخی «اوز» است و از اینرو دلالت میدهد بر کمال شجاعت و رشادت غیرتمندان این طایفه و ثبات ورزی ایشان در معرکه جنگ که در آن زمانه بنا بیاس ناموس و محافظت وطن با همت ملیه اسلامیه بجلوه بروز رسانیده و نام نیکی را بیادگار گذاشته‌اند. این است نتیجه اتفاق یک قوم متحد که با عده قلیله بر یک جمعیت کثیره غالب میدارد.

مع‌القصه «امیرهاشم» بحالت خویش برقرار و مهمات داخلی و خارجی بقانون استبداد ترویج داده بمقتضای وقت چندی بهمان و تیره میگذرانید هرچند از جانب دیوان احکام صادر می‌شد به تساهل و تعلل جواب میداد تا رفته رفته اعمالش پریشانتر و پیش‌آمد دشوارتر گردید و عده بزرگی از مشاهیر رعایا و عماید برایا طریق مهاجرت اختیار و بقراء «جهانگیریه» فرار و در آنجا ساکن شدند.

چون بین اهالی اسباب کشمکش و تحمیلات مداومت و ازدیاد داشت از هر سوی بر علیه «امیرهاشم» مدعیان اسباب چینی نموده او را در حضور ایالت بخائن و یاغی دولت قلمداد کرده متهمش میداشتند و تقصیر او را ثابت مینمودند بطوریکه احکام شدید و فرمان‌های تهدیدیه از مرکز طهران صادر می‌گردید و انتظام لارستان و قلع و قمع قلعجات «امیرهاشم» از نواب شاهزاده «فیروز میرزا» والی ایالت فارس خواستار میشدند.

امیر موصوف ناچار قلعه «پرویزه» که در یک فرسخی اوز واقع است و حصنی است متین و کوه پاره‌ایست خدا آفرین، ملجأ خویش پنداشته با کوچ و

بنه و برخی از هواخواهان و اقاری نوکران در آن کوهستان مرتفع با ذخایر و ملزومات متحصن گردید و مزید شهرت بغاوت او شد و از رویه عاقلانه و طریق حزم و مال‌اندیشی خارج و کارهایش از حیز صواب نفور و از مشاورت ناصحان مهجور افتاد. بختش واژگون، طالعش سرنگون و نوسن اقبالش سستی گرفت و عنان مراد از دستش گسیخت چنانکه گفته‌اند شعر:

چو نیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید بکار
لاجرم اسباب زحمت فوق‌العاده برای خویش خصوصاً و بجهت اهالی
عموماً فراهم نمود و اوقات خود را بتقدیر محتوم و اجلی محتوم سپرد، از
آنسوی یمنی از مرکز ایالت کبری موکب گردون کوکب نواب حضرت والا در
«طارم» از محال سبعه نزول اجلال فرموده خیام ظفر ارتسام برافراشت ولدی
الورود یکدسته از نظامیان با توپ و ذخایر کافی و با جمعی از سپاه چریک
بسرکردگی «جعفر قلبخان سردار» که مردی آزموده و دلیر و با تدبیر و صاحب
رأی و حزم میبود برای مهام و انتظام لارستان تعیین و مقرر فرمودند. مومی الیه
حسب‌الحکم حرکت نموده بیدرنگ باطراف قلعه «پرویزه» فرود آمد و از
چهار جانب قلعه راه آمد و شد بقراولان مسدود و محکم ساخت.

نخست با قلعه گیان بستوال و جواب ناصحانه پرداخت، اثری نبخشید
سپس بزبان توپ و تفنگ بتهدیدانی چند پرداخت و نتیجه بدست نیامد. سردار
دید که کار بدور و درازا خواهد کشید لذا به تدابیر صائبه پرداخت. شخصاً
«میرهاشم» را در محل مخصوصی مخاطب داشت که هوای نفسانی و هوس
نادانی که از وساوس شیطانی است و ترا باین مقام کشیده از سر بدرکن و عاقلانه
و بهوشیاری حاضر باش کلماتی چند که مفید باحوالت خواهد بود بشنو و
جواب ده و فکر آسودگی خویش و رعایا را در نظر بیاور و ترحم بر بندگان خدا
کن که ودایع خالقند تا آنکه تر و خشک با هم نسوزد و وخامت کار پیش‌بینی
کن که: «مرد آخر بین مبارک بنده‌ایست.»

من از روی نصیحت بشما اظهار میدارم هرگاه حب ریاست و تمنای جان

و منصب دارید و طالب اعتبار و آبرو هستید از بناوت و قلمه‌داری منصرف و تسلیم شو و من شما را تأمین میدهم که جاناً و مالاً محفوظ باشید و محترماً به عتبه یوسی حضرت والا بیا که مورد مرحمت بی پایان خواهید شد. من بکلام الله سوگند یاد میکنم و مهر و امضاء مینمایم که بشما خدعه و غدر نکنم. الغرض از این قبیل کلمات رنگین با عبارات دلنشین چندین بخرج داد که مافوق تصور است و مانند يك حکیم حاذقی که بر بالین بیماری که مشرف بموتست از عذوبت کلام و لطافت بیانش گویا نرید جان بخشی و زندگانی جاوید باو میدهد و یا مانند فرشته‌ایست که مبشر حیات ابدی اوست نصیحت کرد.

لاجرم «امیرهاشم» که جگر شیر در سینه داشت و هیبت او بمثابه‌ای بود که بيك نعره خشمگین زهره شیر سهمگین را آب میکرد، اسیر گفتار سردار گردیده و بهمه جهت و با همه شروط تسلیم گردید و سردار قرآن مجید را از بغل درآورده سوگند یاد نمود.

و خانم بر نهاد. علی الصباح قلعه را تخلیه و کارهای مهمه را مرتب کرده طبل شادی کوفته و موزیک خرمی نواخته حرکت نمودند «میرهاشم» با ذوق تمام با معدودی از خاصان و تنی از نوکران و غلامان همراه، و خویشان را بکمال جلالت آراسته و پیراسته گلگون خوشخرام را مهمیز دوش بدوش «جعفر قلیخان سردار» بجولان درآمد و راه مقصود پیش گرفتند و همی مینوردیدند تا نیمه شب در منزلی درنگ و بیاسودند. باز رنگی تازه ریخت و نقشی بدیع بر آب زد. «میرهاشم» را در خلوت بار داد و چنین اظهار داشت که من در حضرت کلام الله با تو عهد و میثاقی بسته‌ام که از در خدعه در نیایم و شما اعتماد بعهد مرا کرده‌اید اکنون آگاهی میدهم از آنجائیکه نیت و خیالات شاهزاده در دست من نیست که آیا درباره شما چه حکم کند تقصیر و گناهت، عفو کند یا انتقام کشد، این مسئله مستور و العلم عندالله است. پس عهد خودم از گردن خویش ساقط کرده که در حقیقت مسئول نباشم. الساعة شما را رخصت انصراف میدهم که آزادانه از این منزل بهرجا که میل دارید بروید و جواب شاهزاده با خود من

است و اگر مایل بحضور هستید عهد مرا منسوخ باید دانست و این سخن محض صداقت و مآل‌اندیشی اظهار نمودم: «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل».

«امیرهاشم» از این مقوله عجیب، درشدر حیرت افتاد و در اندیشه عظیم فرو رفت. ناچار در بحر عمیق فکر غوطه‌ور شد و غواصی نمود و جز این جواب که یکدانه دره شاهوارش میتوان خواند بدست نیاورد که شرف ادراک حضرت شاهزاده را که خیلی گرانبهاست، بر آزادی خویش ترجیح میدهم.

سردار بابتسام درآمده تحسین و آفرین گفت و او را عقیل دانست. اما «امیرهاشم» از آنجا که شوقمند ریاست و حب و جاه او را مست و مشعوف ساخته بود و از مرکز قضا نیز پیمانۀ عمرش سرشار و گردونه اجل ایامش هم دو اسبه در جلوش میتاخت اعتنا بمحظورات نکرده به ورود حضور حضرت والاجان خود را باخت یعنی ورودش شبی بود مهیب و سیاه و صرصر بی‌نیازی از مهیب قهاری درآشد و زیدن و خیام و سراپرده شاهزاده درشدر سیلاب غرق و از ریزش سحاب و کثرت سیلاب ساحت اردو مالا مال آب و بصورت یک دریاچه در تموج و اسبان تازی در آن بجولان بازی و اهل اردو بفکر نجات خویش افتاده بودند. نواب والا نیز صاعقه‌وار غضبناک بر باره «ازدها پیکر» سوار از گوشه اردو مانند برق در خیمه «جعفرقلیخان» نزول اجلال فرمود و نظرش بصورت مجهولی افتاد که در مقام تعظیم است. پرسید که چه کسی است؟ عرض کردند که قربان: «امیرهاشم» اوزی است. علی‌الفور دشنه خون آشام شرر بار بسینه او فرو برد و باتمامش فرمان رفت. پس از تفحص سند ده هزار تومان که از برای فدیۀ جانش تهیه کرده بود از جیبش برآمد و اما قضاکار خود را کرد و آن قامت رعنا با چهره ارغوانی در خاک و خون غلطید و طومار خیالات او در هم پیچید شعر:

همین است کردار این کهنه دهر	گهی نوش دارد گهی جام زهر
گهی تیغ زن بر سر دشمنان	گهی دشنه خوردن ز نام آوران

اگر خون «میرهاشم» اندر هدر
 چو دانش گرامی و کفوش کریم
 چه قاتل کریم است و هم شاهزاد
 خداوند بخشنده را کن سپاس
 کند توبه عاصیان را قبول
 ز «هادی» مطلق امیدم چنین
 ولی «شاهزاد فیروز» گشته ظفر
 ندادش بسجلاد نحس لثیم
 بود فخر مقتول از روی داد
 که عفوش فزونتر بود از قیاس
 بسجنات خلدش نماید نزول
 به بخشد مرا با همه مسلمین

این واقعه کبری و سانحه عظمی در مقام «طارم» بتاريخ بیستم شهر جمادی الثانی سنه یکهزار و دوست و شصت و هشت بوقوع رسیده و دوره حکمرانی «امیرهاشم» خاتمه و انقراض یافت و سلك جمعیت او از هم گسیخت و اولاد و احفادش نیز متفرق و از مقام ریاست طلبی منصرف گردیدند.

«استطراد»

بر ضمایر مهرمآثر ناظران اخبار و ناقدان بصیرت افکار مخفی و مستور
 نماند که وقایع ایام «امیرهاشم» چنانچه در درج آن تقدم و تاخیر یافته و صحت
 و سقمی در آن راه یافته باشد نگارنده التزام نکرده زیر را که قضایای آنزمانه از
 اقوال مردمانیست که بتفاریق از افواه ایشان بطریق قصه مسموع یافته و العهده
 علی الراوی واللّه اعلم بالصواب.

کلانتری «امیر عبدالهادی» ابن میر شفیع بن

میر حسین حاجی میر

پس از سانحه «امیر هاشم» محض تمشیت و انتظام مهام لارستان موکب فیروزی کوکب حضرت نواب والا نهضت در مرکز «لار» نزول اجلال فرمود. «میر عبدالهادی» که تمنای ریاست طلبی در سر و هوس سروری در بر داشت شرف حضور حضرت والا را دریافته بدون واسطه بکلانتری «اوز» نائل و سرافراز آمد و نخستین حکمی که از حضور حضرت والا صادر شد راجع بر عایای فراری که در محال «جهانگیریه» متواری شده بودند بود که صورت آن عیناً برای اطلاع خوانندگان درج می شود.

نخجسته اختر شاهنشاه جهان فیروز

هو الله تعالی شانه

حکم و ۳ زارش - آنکه عالیجاه عزت و سعادت همراه نتیجه الخوانین «مصطفی خان» حاکم «بستک» و «جهانگیریه» بدانند که چون منظور نظر انور و مکنون خاطر معدلت گستر سرکار والا چنانست که هر خرابه را آبادان نموده و هر تفرقه را جمع کرده بموطن اصلی خود آمده که باعث آبادی شده باشد. در اینوقت عالی شأن نتیجه الاعیان میر عبدالهادی کدخدای قریه «عوض» (اوز) بعرض کارگذاران سرکار والا رسانید که بموجب تفصیل ذیل رعایای قریه مذکوره متفرق شده و در قراء «بستک» و «انبه» (انوه) و «جناح» سکنا نموده اند حسب الرقم مطاع بعهدہ عالیشان محمد ابراهیم بیک غلام سرکار بست که روانه قراء مذکوره شده رعایائیکه متفرق گشته اند از آنجا کوچانیده بمکان اصلی خود آمده که بفراغت مشغول بزراعت و فلاحتی خود باشند. آن عالیجاه باید حسب الرقم مطاع رعایای متفرقه مرقومه را کوچانیده بغلام سرکاری داده که بمکان اصلی خود آمده باشد. عالیشان محمد ابراهیم بیک حسب المقرر معمول داشته و مبلغ چهل تومان بصیغه خدمتانه از خانواری که تفرقه شده باز یافت نماید و در عهده شناسد. تحریر آفسی شهر رجب المرجب سنه ۱۲۶۸ کت (دستخط شاهزاده والا بعد از امضاء متن فرمان چنین بود):

«مصطفی خان این تفرقه را باهمال نگذران. عذر نخواهم شنید باید حکماً جمع کرده بوطن اصلی خودشان بیاورید والسلام»

صورت اسامی رعایای فراری اوز به «بستقشا»

احمد خادم - عبدالله خادم - محمد جعفر آقا باقر - احمد محمد ملا - محمد شمس الدین ملا - حاجی محمد هفتگی - محمد امین ولد - حسین محمد ابراهیم شاه - میرشکار عبدالرحمن - میرشکار محمد سعید - میرشکار احمد - میرشکار ابول میرشکار رحیم - محمد عابدینی - عبدالله برادر - ملا ابول - محمد بیضائی - ملا محمد علی - میرشکار محمد وولد - حاجی زینل - ملا ابراهیم - عبدالجلیل - ملا محمد ملا علی - ملا احمد عبدالرحمن - عبدالرحیم احمد ملاعلی - ناصر وولد - غفار وولد - عبدالهادی ولد محمود احمد علی - ملاعلی - عبدالواحد وولد - ولد شمس الدین احمد ملاعلی - ولد محمد عبدالرحمن احمد ملاعلی - ولد محمود حاجی شمس الدین - عبدالغفار زینل - محمد سعید عبدالله - محمود میر محمد سعید - ملا محمد حاجی شریف - عبدالغفور برادر ملا محمد رفیع - حسن عبدالغفور - برادر محمد عابدین مقصود - میرشکار باقر - باقر زینل - حاجی خادم - حاجی کربلائی - احمد قبادشاه - حاجی جعفر شکرا - محمد سعید - شمس الدین شکرا - محمد محمود شکرا - زینل اکبر - محمد اکبر - محمد حاجی احمد - ولد محمد احمد جمال - عبدالکریم رئیس علی - حاجی ولد حاجی زینل - عبدالله ولد حاجی زینل - محمد حاجی شمس نقاش

صورت اسامی رعایای فراری اوز بقریه «جناح»

رئیس حاجی محمد حاجی محمود - محمد حاجی و ولد او - شیرخان
 و ولد - میرشکار محمود - محمد شریف عبدالله - ابراهیم برادرش - محمود
 محمدیار - محمد حسین عباسعلی - خواجه حسنعلی - محمد حاجی محمود
 و ولد - ولد ملا فخر - محمد حسین قصاب و عبدالله برادرش - حاجی معصوم.

صورت اسامی رعایای فراری اوز بقریه «انبه»

خواجه محمد حسین - حاجی محمد عبدالرحمن - محمد رفیع -
 ابراهیم شاه - محمد احمد عبدالرحمن - ولد حاجی آقا حسین - محمد نظام -
 عبدالرحیم - عبدالله - محمد حاجی محمدیار - احمد ولد محمد حاجی
 محمد یار - حاجی ولد - ابول نظام - رضا نظام - عباس محمد عباس - صمد
 محمد عباس - حسین محمد عباس - محمد علی محمد نظر.

صورت اسامی رعایای فراری اوز بقریه «کمشک»

احمد محمد احمد بدران - اسماعیل محمد عبدالرحمن - محمد حاجی
 بدران - احمد محمد عبدالرحمن - حاجی محمد عبدالرحمن - ولد احمد -
 عبدالکریم - محمد داود - عبدالله، برادر محمد داود - عبدالرحیم برادر محمد
 داود - محمد علی - ابراهیم محمد ابراهیم.
 اما مصطفی خان باهمال و تعلل گذرانید و اجرای حکم را بعمل نیاورد
 ولی بعضی از رعایا به رضای خویش عودت بوطن اصلی نمودند و جمع کثیری
 هم از قراء گرمسیر کوچ کرده در بنادر «لنجه» (لنگه) و «عباسی» و جزیره «قشم»

سکنی گرفتند و بقیه‌الباقی نیز در «بستک» ماندند.

میر عبدالهادی چندی در ترضیه خاطر اهالی جد و جهدی نمود، فی‌الجمله ولایت قرین انتظام آورد. سپس اسباب نزاع بین امراء و خواجه پدیدار و کراراً غالب و منلوب میبودند. «حاجی زینل لطفاً» که مردی مدبر و رأس رئیس طایفه خواجه بشمار و ضدیت با امراء داشت و هوس سروری در سر، بصفت کدخدائی موصوف و وکیل‌الرعا یا شد و از جانب دیوان اعلی در سنه ۱۲۹۵ بنام او رقم و کیلی‌الرعیائی بموجب چهل و چهار تومان سالماً صادر و مقرر گردید ولی حاجی میر احمد پسر میر تقی که از اعزه تجار بود و تمنای کلاتری داشت با حاجی زینل موصوف قرابت داشت و رقابت با یکدیگر مینمودند.

حاجی زینل در ظاهر خود را هواخواه او جلوه میداد اما باطناً با آقا فتحعلی پسر دهباشی علیرضا گراشی ساخته بنا بهمراهی ایشان کلاتری «اوز» بنام خویش تحصیل کرد و حاجی میر احمد از در مخالفت درآمده گرفتار دست «گراشی» گردید و چندی در قلعه «گراش» محبوس آمده گرفتار دست «گراشی» گردید و چندی در قلعه «گراش» محبوس آمد. آخر الامر خود را از قلعه گریزانید. حاج زینل قریب بدو سال بکلاتری لوای استقرار برافراشت و مجدداً میر عبدالهادی بنا بحکم امیرزاده بکلاتری منصوب ولی حاجی میر احمد اسباب مخالفت و ضدیت فراهم کرده، اوضاع نزاع پدیدار گردید تا آنکه میر عبدالهادی حکم گرفتاری او را از حضور شاهزاده صادر و با عده‌ای سرباز از «لار» به «اوز» آورد.

حاجی میر احمد از میان دررفت و بدست نیامد اما پسرش بنام میر هاشم درجائی مخفی گشته همینکه میر عبدالهادی به محاذی خانه رسید امیر هاشم یکی از سربازان را هدف گلوله قرار داده از پای درآورد و خود فرار اختیار و متواری شد. پس از چندی او را گرفتار کرده و در قلعه «پرویزه» محبوس ساختند. بنابراین خانه حاجی میر احمد که در مقابل قلعه فعلی «اوز» است خراب و ویران

نمودند و خود حاجی میر احمد چون بمرضی مبتلی بود از برای معالجه روانه بمبئی (هندوستان) گردید و در آنجا طومار عمرش در هم نوردید و بدرود زندگانی گفت و از کشمکش دنیای دنی آسوده گشت و پسرانش با عیال و اطفال به دیار گرمسیر رفته و در «گرده» قریه «طل» را اختیار کرده سکنی گرفتند.

امیر هاشم که اولاد بزرگش بود در جزیره قشم متوطن شد بتجارت اشتغال ورزیده ترقی فوق‌العاده نمود و ثروت کثیری فراهم گردانید و در حدود سنه ۱۳۳۰ (ق) در جزیره قشم بسرای جاودانی شتافت و اسامی پسران حاجی میر احمد از اینقرار بود:

امیر هاشم - میر محمد سعید - میر عبدالغفور - میر عبدالواحد - میر هادی و میر محمد علی که تماماً ترک هوای ریاست کرده به شغل تجارت که کسی است شریف و آبرومند اشتغال ورزیدند، بخصوص میر عبدالغفور که در یزد مشهور و بلند آوازه گردید و مردی بود با وقار و محتشم و در مسافرت تهران بحضور ناصرالدین شاه شرفیاب و مورد مرحمت گردید.

اکنون ذراری ایشان در بندرعباس و جزیره قشم ساکن اند. از آثار حاجی میر احمد آب انبارهایی است که در کوهستان اطراف «اوز» موجود و پیادگار میباشد. میر عبدالهادی دوباره بکلانتری نائل و تا سنه ۱۲۸۱ در این سمت باقی بود.

در بین این سنوات مهمانی بوقوع پیوست که مایه بسی تأسف است. بنا بقانون استبداد که در آن زمانه کلیه ممالک ایران جز انقلاب و هرج و مرج چیزی دیگر نبود در اوز نیز بهمان وتیره پیش آمدهای سهمگین بظهور رسید. اگر چه میر عبدالهادی مستقل و نفوذ کامل داشت ولی دائماً با طایفه خوارج بواسطه رقابت در منازعه بود تا آنکه خواجه محمد رفیع پسر حاج زینل سابق الذکر که بعد از فوت پدر هوس ریاست در سر داشت در «اوز» تاب نیاورده با اتباع از «اوز» خارج و بقریه، کوره، رحل اقامت انداخت و گاهی بحوالی اوز ناخته با امراء زد و خوردی بهم میرسانید و در پی فرصت میبود که «اوز» را بحیظه

تصرف در آورد و نیز در داخله «اوز» هم اسباب مناقشه فراهم میبود چنانکه طایفه میرشکاران از در مخالفت در آمده میرعبدالهادی متروهم شده چند نفر از آنها را گرفته و در قلعه «دو خندق» محبوس و از پا در آورد و در اواخر سنه ۱۲۸۰ خواجه محمد رفیع بتدابیری که او را مسلم بود قلعه «پرویزه» را از دست مستحفظین استخلاص کرده، اوز را بتصرف در آورد. و بهمراهی گراشی‌ها محض استقلال خویش جمع کثیری از تجار و رعایا خواهی نخواهی بگراش کوچانید.

ذکر کلانتری خواجه محمد رفیع ابن حاج زینل لطفاً

موقعی که شاهزاده مهدیقلی میرزا چنانکه مشهور است که در سنه هشتاد و دو به لار آمد بجهت تمشیت لارستان بنا به تقویت و همراهی آقا فتحعلی، خواجه محمد رفیع موصوف بکلانتری اوز نایل آمد و قلعه «پرویزه» نیز واگذار بایشان شد و رعایا جمیعاً از گراش باوز معاودت دادند و میرعبدالهادی علی‌الرسم با اتباع از اوز خارج و در قریه «بیرم» سکنی و اقامت نمود و خواجه محمد رفیع شش سال کلانتری بالاستقلال کرده و محرم سنه ۱۲۸۷ بدارالبقا شتافت، رحمت‌الله علیه.

در مدت کلانتری او، اوز رفته رفته در تحت انتظام میرفت و مناقشه‌ای بوقوع نمی پیوست و رعایا مرفه‌الحال میبودند ولی بواسطه قحط و تاخت و تاز سارقین مردم بستوه آمده و بدشواری میگذرانیدند و بعد از او بنا بتصویب عده‌ای از اهالی پسر اکبرشان بنام خواجه محمد شفیع جانشین مقرر داشتند و خلعت و رقم از آقا فتحعلی برایش رسید اما او چون از عهده امور دیوانی بر نیامد و بنظم آوردن اهالی را در خود ندید پس از چهارماه استعفاء داد.

بعد از او خواجه عبدالنور پسر خواجه عبدالواحد که سمت مصاهرت با

خواجه محمد رفیع داشت بصره جمعی از کدخدایان بکلانتری انتخاب و مقرر داشتند. او جوانی بود برشادت موصوف چون پیمانه عمرش در مدت هشت ماه سرشار گردید در مصاف سارقین باصابت گلوله جان بقابض ارواح سپرد و شهادت یافت الله، یرحیه.

بازگشت میر عبدالهادی به کلانتری

مجدداً میر عبدالهادی بنا بتصویب حکمران کل لارستان که در آنوقت مفوض به نصیرالملک معروف بود بکلانتری اوز کامیاب آمده با اتباع خود به اوز رجعت نمود ولی در آن سنوات ۱۲۸۷-۱۲۸۸ و ۱۲۸۹ بواسطه قحط شد و غارت و شلوغ کاری ایلیات و امراض کثیره «سرسام» اوز و سایر دیهات گرمسیری و کلیه محافل فارس از حیز آبادی افتاده هزاران نفر از اتراک و تاجیک در گذرگاهها و در قرای گرمسیر بدون کفن و دفن طعمه وحوش گردیدند و گندم و جو، حکم عنقا داشت. برای فقرا و بیچارگان از کراچی وسیله تجار داخله و خارجه برنج فرستاده میشد و بین آنان توزیع می نمودند و غالب قوت فقرا هسته خرما و آتش «اهلوک»^۱ و بیخ اشجار و علوفه بود.

بیان حادثه‌ای که در زمان میر عبدالهادی

بوقوع پیوست

راویان آثار و معتمدان صداقت شمار چنین بمسامح ارباب فهم و درایت

۱- اهلوک یا بخرک گیاهی است کوهی با میوه‌ای شبیه بادام.

رسانیده‌اند که در سنه‌ای که مملکت ایران تحت اوامر حکام مستبد در هرج و مرج و چپاول و تعدیات گوناگون سیر داشت و رعایا و ساکنین هر بلاد بهم افتاده اموال و دماء یکدیگر را مباح دانسته، طرح وحشیگری و بساط خونریزی گسترانیده، سلب امنیت از قراء و ولایات گردیده، از هر حیث بهم‌دیگر آویخته و قانون بربریت را اجرا می‌داشتند، از سوء اتفاق فی‌مابین اوزی و رئیس ابراهیم «بیفردی» که مردی متهور و بی‌باک بود نثار و منازعه پیش آمد و از او حرکات شرانگیز و مخالفت‌آمیز بظهور رسید. چنانکه در معرکه (برزجان) صف آرا گردیده با تفنگچی اوزی بستیزه و آویز روبرو شد و میرشکار «محمد شریف ابول» در آن میدان مقتول گردید. سپس بحبله و مکر پرداخت و افرادی از اوزی که مخالف میر عبدالهادی بودند نزد خود خواند و ایشان را با خود همراه ساخته طرح دسیسه انداخت. منجمله به قاید محمد نامی پسر قاید عبدالله که به تزویر و تهور معروف بود دستور داد پیش فراول جمعیت خویش گردد و با احتشاد تمام، حرکت و در نیمه شبی در نزدیکی اوز فرود آمدند و دستجاتی از متعینین تفنگچیان برگزیده بدلالت قاید محمد بجهت بند و بست کوچه و محلات گسیل داشت تا بموقع سر راه بر اهالی بسته راه‌گریز نداشته باشند و از تیرهای (گنز) بریده، چوب بستی پله آسا ساختند و جمعی را مأمور و بدوش گرفتند و دیوار قلعه نکیه دادند و چنان توطئه نموده بودند که بمجرد گرفتن قلعه، همگی هجوم بولایت آورده خیالات فاسده را که به دیگک طمع پخته بودند از روی آرزو و شره بگلو فرو ریزند و بوعده‌های پوچ قاید مذکور که نماینده آن گروه بی‌باک سفاک شده بود نائل آیند و ابقا بشریت و وضع نکنند و مایعرف اهالی را بتاراج برند.

اما از آنجائی که لطف الهی شامل احوال مسلمانان و همواره کافه عبادالله در کنف عنایت اوست هرگز مقتضی نبود که خیالات فاسده اوباش و اشرار اجرا گردد. خصوصاً اهالی اوز که دایماً از اینگونه واقعات محفوظ و محروس آمده‌اند و معاندین قویتر از این گروه توانسته‌اند دست بردی نموده

باشند. این نبود مگر از فضل پروردگار که همیشه در این نقطه بزرگانی پرورانیده که توجهات روحانیه آندوات عرفان صفات، همواره در هر موارد دستگیر و از بواطن ایشان تأثیرات عظیمه در حفظ اهالی داشته و دارند.

چون یکی از آن گروه غدار نابکار بنام محمد زیارتی بواسطه «سلم»^۱ چوبی خود را بکنگره حصار قلعه رسانید رئیس مستحفظین قلعه مسمی به میر عبدالغفور میر صالح قدرالله بیدرنگ برای حاجتی از سر در برج نازل شده بود و درحالیکه تفنگ، بدوش داشت نظرش بیک سیاه غولی می افتد که بر حصار سوار است. بدون صدا تفنگ را بسوی او دراز و گشاد داد. علی القور سرنگون و بیاین حصار افتاد که جارچی کشیک چیان از بروج و باره قلعه نعره: دشمن! دشمن! بگوش اهالی رسانید و چون در آترمان اهالی تماماً سلحشور و مستعد بودند بمجرد آواز جارچی قلعه حاضر و دیدند پای نردبان چوب بست یکنفر مجروح افتاده است که پس از سؤال و جواب جان بقابض ارواح میسپارد. بیدرنگ تفنگچیان عقب دشمن تاخته تا دو منزلی از ولایت. ایشانرا متفرق ساخته اموال و ادواتشان بجا گذاشته با غایت خاری و زاری رو بگریز نهاده متواری شدند و مرد زیارتی منحوس کشان کشان بچاه و بلش سپردند ولی قاید^۲ محمد پیش قراول بچنگ، مأمورین گرفتار گردید و بمحبس تعذیب انداختند و پس از بازجوئی و اقرار بتقصیر هر دو دیدگان جهان بینش بنیشر خون آشام از حدقه بیرون آوردند.

قاید مذکور تا سنه ۱۳۲۰ (ق) تقریباً در حیات بود و این حکایت لفظاً از زبان ناقص او که در آنمورد بریده شده بود بیادگار است. اما بعد از واقعه بکلی ندامت حاصل کرده تا مادام الحیات راه تقوی اختیار و در مجالس مشایخ نقشبندیه حاضر میشد. در سنه ۱۲۹۰ حاج محمد دهباشی مفلوج گردید بطوریکه قدرت حرکت نداشت و بهمراهی و اقدامات میرعبدالهادی در بنای

۱- نردبان.

۲- قاید در اصطلاح محلی به معنی صاحب گله گوسفند.

مسجد کمک نمود و باتمام رسانید. دیگر آثار مهمی از میر بیادگار نیست و کلاتتری او تا سنه ۱۲۹۲ خاتمه پذیرفت و چندی در قریه «کوره» باجل محتوم برحمت خدا پیوست. اولاد و احفا او با بنی اعمام در جراث «گراش» سکنی نموده و بعداً به اوز مراجعت نمود.

حکمرانی فتحعلی خان جراثی بیگلریگی لارستان

نظرباینکه فتحعلیخان بیگلریگی لارستان در حکمرانی خویش ترقیات فوقالعاده نمود و از جانب ایالت کبری فارس بلقب بیگلریگی سرافراز آمد نفوذ تامه در قلمرو او اعطا فرموده شد و کلیه لارستان و گرمسیرات از بندر «مقام» الی «احمدی» جنوباً و شمالاً و شرقاً و غرباً از بکوره خنج الی صحرای «کهورستان» و «کچین» که حدود بندرعباس است در ابراجمی او استقرار یافت و تمام رعایا مطیع و منقاد خود ساخت بخصوص «اوز» که از متابعان خاصه خویش می پنداشت، لذا مناسب دانستیم ذکر او از ابتدای وقایع ایام آن عالیمقام ضمیمه تاریخ اوز گردانیده محض استیعاب روابط واقعات و تاریخ نگاری به پیرایه معارف که نیکوترین جواهریست، تزئین و آراسته گردد و مطالعه کنندگان را سرور و قرین انبساط آرد. بالجمله فتحعلی خان بیگلریگی لارستان پسر دهباشی علیرضا جراثی که شخصی متشخص و با هیبت بود و هیکل و اندامی آراسته و دانش و کیاستی بسزا داشت، در حکمرانی به سیاست و به آرامی زرینه موسوف و بخت و طالعی میمون باو مسلم و همواره موکب اقبال دو اسبه پیشاپیش او در حرکت و جولان میبود در قلمرو او احدی یارای تمرد و عصیان نداشت و اگر کسی در خیال، مخالفت میاندیشید بقوه نیش خامه دو زبان از میان بر میداشت یا بیدرنگ مطیع و منقادش میکرد. در عصر او امور سترگ و حوادث بزرگ ظاهر و اصلاح پذیرفت. چنانکه از جمله آثار آن وجود با هم

و جود شمه‌ای بقید قلم نگاشته میشود.

نخست از محاسن اخلاقی او آنکه به عقیده اسلامی اصولاً معتقد و در تشیع منصفانه معمول میداشت و چون اکثر رعایا در قلمرو او تسنن بودند بنا بر پیاس مذهب احمدی از تشیع جرأت حرف لایعنی و بدگویی نداشت و اگر از کسی بروز میکرد فوراً بزیر چوب میاورد و تنبیه میکرد و خود نیز مباحثه مذهبی نمیکرد بلکه از اکابر ائمه و علماء سنت و جماعت تمجید مینمود چنانکه دائماً کتب حضرات صوفیه کرام مورد مطالعه قرار میداد.

از آثار خیریه ایشان تعمیر بقعه حضرت شاه سیف‌الله قتال و مزار شاه غیب قتالی و مرقدهای دیگر در لار است. از بناهای عالی در شهر لار مثل قیصریه بازار چهارسو را تعمیر نمود. دو کاروانسرای تجاری و میدان بزرگ احداث که باکمال شکوه در سنه ۱۳۰۰ انجام یافت و طریق از هر سوی مفتوح گردید و تجار لار بواسطه مساعدت مالی و همراهی از هر بابت ترقیات فوق‌العاده نمودند و آبادی و معموری شهر باکمال رونق و بهاء روز افزون شد. لار اولین شهر معتبر فارس بشمار میرفت که دستگاه حکومتی از هر حیث باکمال ابهت و احتشام و جلال در حرکت داشت. خداوند تعالی شش پسر لایق باو ارزانی داشت که هرکدام صاحب دستگاه و مکان عالی بودند. از اولاد و احفاد و خدم و غلام و حشم و نوکران سواره و پیاده يك ازدحام عجیبی تشکیل یافته بود که شهر لار دایماً در تزلزل میداشتند. شهر لار از کثرت آمد و رفت واردین گنجایش عابرین و مترددین را نداشت.

دیگر از اوضاع حکمرانی او و حوادث تاریخی آنزمان دفتری جداگانه باید نگاشت. اما بعضی وقایع که متعلق باوز و مهمات عظیمه آن عصر است بعهد قلم نگارنده میباشد که زیب صحایف «دلگشای» نماید. طول مدت حکمرانی فتحعلی خان از هر جهت چهل سال است که منجمله تقریباً سی سال آن نیابت حکومت لارستان باو مفوض بود. آخر الامر در سال ۱۳۳۳ پیمانانه عمرش سرشار و بدار الاقرار انتقال یافت.

ذکر کلانتری خواجه عبدالرضا بن حاجی زینل لطفاً

مشارالیه در سنه ۱۲۹۳ بنا بر حسب امر و تصویب بیگلریگی لارستان بکلانتری اوز منصوب و لوای استقرار برافراشت. رعایا مطیع و منقاد آمدند و او امر نواهی دیوانی از هر حیث جداً اجرا میداشت و از پیشگاه حکومت تسلط کافی یافته، به تقاضای زمان معمول و کفایت خویش را بروز میداد و نیز بتدابیری که مر او را مسلم بود رفته رفته کارش بالا گرفت و بیاوری بهخت و طالع میمون، نفوذ تامه حاصل نمود چنانکه در زمان او ولایت معمور گردید و هر مخروبه و زمین مواتی آباد و عمارت شد.

چون اسباب وحشت و تعدیات ظالمانه موقوف و اوضاع خودسرانه و وحشیگری و خیالات موهومه از قلوب اهالی منصرف گردید ولایت، شکلی دیگر بخود گرفت و رعایا توطن در این محل حتمی و ابدی دانستند. طبقه تجار و صاحبان بسار عمارات جدیده عالیه بنا کردند و مساجد باصفا و حمامهای زیبا و کاروانسرا خیراتی احداث و آراستند و نیز در اطراف ولایت باغچههای نخیل انشاء و ایجاد نمودند و مردمان در جاده تمدن و ترقی تجارت سیر کرده، در آبادی وطن کوشش فوق العاده مینمودند. تجار معتبر و معروف و کدخدایان صلاح اندیش که اهل حل و عقد بودند گرد هم آمدند. در هر موارد جلوگیری از اجحافات و مانع از بی اعتدالی مأمورین را وظیفه خود میدانستند خواجه موصوف نیز با اخلاق حسنه سلوک داشت و دایماً ملازم طاعت و وظایف مذهبی در مسجد، بجماعت حاضر و قرائت قرآن را هر روزه وظیفه اش میبود. با عصمت بود و از اکل حرام برای شخص خویش اجتناب میورزید و امور شرعی از هر حیث اجرا و مخالفین را سیاست می کرد. در انتظام ولایت بد طولانی داشت و اجتهاد بلیغ بهم میرسانید و اهالی يك چندی براحات

زندگانی‌شان میگذشت و بر این و تیره سالی چند پ پایان رسید.

اما از آنجائیکه اوضاع زمانه بر یک نهج مستقیم نخواهد بود و مجاری احوال بتقدیرات ازلی مربوط و انقلابات جهان و جهانیان باطوار گوناگون و باشکال مختلفه در گردش است طبیعت انسان از حالت اعتدال منحرف و بدالات هوی و هوس نفسانی، بحکم و ساوس شیطانی مغرور گشته، طریق ناهنجار و مسلك اعوجاج اتخاذ و خود را به بادیه ضلالت سرگردان می‌سازد، نتیجه این میشود که عدالت به جور، رفاهیت به بیقراری، امنیت بوحشت، دوستی بدشمنی، مبدل گردد و فس علیهذا. بنا بمضمون حدیث شریف: «اذا اراد الله شیئاً هیأ اسبابه» اسباب نفاق بین اهالی و کلاتر فراهم آمد.

خواجه عبدالرضا نیز خاطرش از اهالی مکدر و تغییر مسلك اختیار نمود و تمامی همش مصروف باجرای مقاصد بیگلربیگی کرد و رضاجوئی او را ترجیح به آسایش رعایا میدانست و منعمک در فرمانداری شده امور و عوارض دیوانی مستمره استبداد که معمول بحکومت حاضره بود اجرا میکرد و محض پیشرفت مقاصد یک فرقه از وجوه اهالی طرفدار خود ساخته، آتش فتنه را دامن زد و برای حصول دخل، اجحافات مالیاتی روا و بعناوین متنوعه از رعایا مالیات مأخوذ میداشت. ناچار کلیه رعیت دچار دشواری آمده از کثرت تعدیات از هر قبیل بستوه آمده تظلماً بفریاد آمدند. لذا جماعتی از اعیان و کدخدایان صلاح اندیش بدفع غائله فساد برخاسته تظلمات اهالی را عارض و اجحافات و مأخودی کلاتر را به آقای بیگلربیگی مدلل و توضیح دادند و حضوراً اثبات کردند.

حکمران موصوف بتدابیر حسنه و از روی بردباری مناقشات جزئی و کلی را بتسمی فیصله میکرد که طرفین برضایت تمام مرخص میشدند ولی چون از این کشمکش منافع عمده بجیب حکومت میرفت و از دو جانب فایده میرد نه عزل کلاتر را جایز میدانست و نه ابواب شکایت و مناقشه بر اهالی مسدود میکرد. باین وتیره مدت متمادی دوام کرد.

بنا بسعی و پافشاری تجار و کدخدایان قرار شد بعدها اجحاف مالیات موقوف و بجز دیوان مسمولی از رعایا چیزی علاوه مأخوذ ندارد. لذا بتصویب بیگلریگی التزام نامه‌ای بدستخط کلانتر تحریر و امضاء و مهر نموده بتجار سپرد که موجب قرارداد معمول دارد و محض اطلاع خوانندگان صورت دستخط مذکور عیناً درج میگردد.

ریال	۳۱۲۰	دیوان سری - ۲۶ سر
"	۲۰۰۰	علی الحساب
"	۶۳۰	زیادتی بلاقید و علی الحساب
"	۴۰۰	خوش نشین
"	۲۷۷۰	حیوان موجب قلمداد
"	۱۷۵	مود و روغن
"	۲۷۲	الاغ «قاید»
"	۱۹۰۴	الاغ «مکاری»
"	۲۰۰	دکان حلوانی
"	۱۰۰	صباغی
"	۱۰۰	قصایی
"	۲۷۵	بیخه
"	۲۳۰	شاخ کاوی
"	۷۰	کارخانه جولاهه

۴۰	قصابی
۳۰	جلوداری شیراز
۲۱	خراج

۰۰/۱۲۳۳۸ ریال

خواجه رضا در ذیل دستخط فوق تعهد کرد که «مالیات از قرار سیاهه فوق» از اوز دریافت نماید، چنانچه الاغ تن بجا نیآورد از میرزا ابول جلودار^۱ مطالبه نمایم و اگر گوسفند تن بجا نیآورد از حضرات قایدها مطالبه نمایم، چنانچه سرانه و سایر چیزها که در سیاهه قید است تن بجا نیآمد از کدخدایان مطالبه نمایم و هرچه تا بحال وجه از او گرفته‌ام قبض بمردم بدهم و هرچه بعد بگیرم هم قبض بدهم فی ۱۲۹۹ (مهر کلانتر، یا امام رضا)

از جمله تحمیلات یا مصادرات دیوانی که رعایا بستوه آورده بود همان واقعه تفنگچی‌گری است، که اشد تحکمات و زحمات فوق‌العاده بود که همواره عده کثیری از اهالی دچار صدمه و دشواری می‌شدند.

بنا بمقتضای زمانه که علی‌الانصال مملکت ایران در هرج و مرج سیر می‌نمود و هر سوی مملکت مردمان سرکش و متمردان در بغاوت منہمک و گروه سارقین و راهزنان از ابلیات سربشورش برداشته غارت و چپاول را وسیله معاش خود شناخته، سلب امنیت از رعایا گردیده، زندگانی‌شان از کف رفته و در ادای مالیات دیوانی نیز عاجز بودند نتیجه جز بغاوت و تمرد چیزی دیگر نبود و در ابواب بیگلری همین واقعات ناگوار کراراً بظهور میرسید و مالیات دیوانی وصول نمیشد مگر بقوه قهریه که از طرف دولت عده‌ای از سرباز با توپ حرکت و با تفنگچیان چریک منضم گردیده برای قلع و قمع مخالفین بعنوان اخماد نواثر فتنه و دفع ثوره شورشیان در تحت اوامر بیگلریگی مقرر و فرمان پذیر

می‌شدند.

اما این وضع ناهنجار مزید خرابی ملک گردیده اکثر قراء و دیهات گرفتار ظلم و لطمات اردو شده، اموال و اثاثیه‌شان صرف اردو میگردد و از اهالی هر بلد طلب «سیورسات» کرده گرفتار سرپنجه ظلم سرباز و مامورین می‌شدند و گاه اتفاق می‌افتاد که اهل اردو از نظامی یا قشون چریک برای اخذ سیورسات مخالفت ورزیده بهم برآمده از طرفین مجروح و مقتول میشدند.

بنا بملاحظه اینجور وقایع مضمته، بیگلربیگی لارستان محض حراست اردو و حفظ خویش تفنگچیان اوزی که طرفدار خاصه خود و آنها را امین میدانست در هر مورد بمقتضای موقع ارضدالی دوپست و سیصد نفر از میرشکاران و تفنگچیان زرننگ کمان‌دار منتخب کرده بهمراه میبرد و کلانتر نیز در ارسال و حرکت سپاهیان قصوری نداشت بلکه از خدمات عمده میدانست. این شغل مالایطاق دایماً برقرار بود و چه بسا که از طبقه تجار نیز عده‌ای از جوانان نامزد به ملازمی میبودند ولی مردمان از این جهت بسیار در صدمه و بمسافرت طولانی اوقانشان بقانون همجیه صرف و از کار معاش شخصی و خدمت به عیال باز میماندند و بدون چاره و اختیار بعسرت تمام زندگی‌شان بهدر میرفت. این قسم اردو کشی برای سمت «گاوبندی»، «بیخه گله‌دار»، «شیخ عامر»، «نخل تقی» تا حدود «قال و راوی» و «داد و لمیزان» و ایلیات نشین بلوک «خنج» و قلعه جات متمردان و یاغیان محالات بیخه «جم و ریز» و قلعه «میمون فداق» و شورشیان گروه ایلیات الی «بندر مقام» و ناحیه «مالکی» و «اشکنان» و «بیرم» که دایماً بغاوت و شرارت مینمودند، بود. علاوه بر آن برای اطراف لارستان و بیخه جات علی‌الاتصال بمنتظور انتظام و وصول مالیات دیوانی بهمان قرار تفنگچی در ایاب و ذهاب میبود و اوزی گاهی آسوده نبود.

در موارد دیگر پسران بیگلربیگی و نوکران حتی غلام سیاهی که مأموریت به محلی داشتند باید از «اوز» عبور کرده و از هرکدام پذیرائی شود و عیناً جمعی از تفنگچی را با خودشان ببرند و این تفنگچیان بیچاره را بضرب

شلاق و سرنیزه سرباز به اربابه کشی توپ وادارند که آنرا از تل و ماهور و جبال حرکت دهند و بنام خدمت بدولت مفتخر باشند.

باین وتیره اهالی عموماً باکشمکش متمادی باحوال ناگوار روزگار بتلخی گذرانیده و راه چاره بر ایشان مسدود زیرا اوامر و احکام بیگلریگی چنان نافذ میبود که: (کالوجی من السماء) می پنداشتند. گاه میشد که بسعایت مفرضین، تاجری را متهم داشته بدون ثبوت تقصیر مبلغی از او جریمه می گرفتند.

این اوضاع دهشتناک تا آنجا دوام پیدا کرد که بعضی از عقلای تجار از روی مآل اندیشی سرآ مجلس کنگاش تشکیل و محضاً الله از برای رفع ظلم و ترفه عباد در صدد اصلاح ذاتالبین برآمده و طریق اصلح را اختیار و جمعی از اعلی و ادنی با خود متفق بکلمه ساخته از روی صداقت با همدیگر بیعت نمودند. نخست بدربار عظمت مدار اعلیحضرت شهریاری ملتجی و بمقام صدارت عظمای استدعای تبدیل کلاتر را نمودند و فرمان قضا جریان بعهدہ بیگلریگی صادر که نصب کلاتر باید بتصویب تجار مقرر شود و در عهدہ شناسند.

بنابراین امثالاً بامر دولت علیه خواجه عبدالرضا را معزول و حسبالخواهش تجار، خواجه زینل العابدین پسر خواجه محمد رفیع کلاتر اسبق که جوانی شایسته و کافی میدانستند بکلاتری اوز منصوب گردید و این واقعه در حدود سنه ۱۳۰۵ (ق) در هنگامیکه بیگلریگی قلعه گراش را از تصرف پسر اکبرش حاجی رستمخان استخلاص نمود در همان مقام در حضور اسدخان مأمور قوامالمملک بوقوع رسید.

اما مدت دوام کلاتر جدید زیاده از يك سال طول نکشید که مجدداً خواجه عبدالرضا طرفداران خویش را برانگیخته بتمنای کلاتری اقدامات مجددانه ای بعمل آورد ولی این جریان در موقعی صورت گرفت که بیچاره خواجه عبدالرضا در حالت احتضار و ناتوانی و شدت مرض با زحمات فوقالعاده ای به لار رفت و از حضور بیگلریگی رقم و خلعت کلاتری برایش

مقرر و صادر گردید.

از غرابت اتفاق کارپردازان قضا و قدر که حاملان احکام مبرم یگانه خداوندی که مدبر اوضاع این کارخانه است جل سلطانة نزول فرموده به قبض روحش پرداخته باجل محتوم طومار عمرش در هم نور دیده، بدارالبقایش فرستاد.

فلهذا آقای بیگلربیگی مناسب دانسته امر کلانتری را به پسر مرحوم خواجه بنام خواجه محمد صالح واگذار کرد که با نعلش پندر به «اوز» معاودت نمود. مدت کلانتری خواجه عبدالرضا الی سنه ۱۳۰۷ تقریباً چهارده سال دوام پذیرفت.

از محاسن او کمال اعتقاد مذهبی و دیانت و مواظبت در طاعت و عبادت معروضه و محب عصمت بود. در انتظام ولایت سیاسی بسزا داشت و از جمله سیاست او ممانعت از زمره نسوان بود که در کوچه و برزن و در اجتماعات رجال عبور و مرور نکنند و در سور و ماتم باکمال حجاب و نهایت مستوری حرکت نمایند و در خانه‌ها آواز بلند نه نمایند و از برای آب آوردن از برکه سخت ممانعت میکرد و مرتکبین را سزا میداد و هرکس از مردان که بنماز جمعه حاضر نمیشد چوب میزد و در هر مسجدی که حاضر میشد احدی یارای کلام لایعنی نداشت.

در مزارع کشت قدغن میکرد که اطراف مزرعه خارچین نکند که محافظ آن من هستم و در کوهستان اطراف از قطع اشجار سبز مثمره یا غیر مثمره بشدت ممانعت میکرد و مرتکبین را نسق و تنبیه میکرد. از افعال شنیعه و قبیحه جداً جلوگیری مینمود. این جمله که مذکور شد از اعمال حسنه او بشمار است. اللّٰه بر حمه و غفر له...

ذکر کلانتری خواجه محمد صالح بن خواجه عبدالرضا

خواجه محمد صالح بعد از قضیه پدر بحکم بیگلریگی لارستان بکلانتری «اوز» بالاستحقاق مسند آرای مقام بزرگی گردید و در عین ربیعان جوانی و شباب لیاقتی کافی داشت. دلاور و زبان آور و با حسن اخلاق و نواضع، آرامته بود.

زامام اشغال جزئیة و کلیه بدست گرفته باوامر بیگلریگی مطیع و منقاد آمد. با طبقه تجار و اهالی باقتضاء وقت سلوک مینمود و نیز کمافی السابق نفاق و تفرقه بین اهالی سود خود میدانست. قانون استبداد را مجری میداشت و از اجحافات مالیاتی مضایقه نمیکرد. با وصف آن همواره طالب نام بوده و تمنای ترقی داشت. کلانتری سه ساله او در سنه ۱۳۱۰ که انقلاب داخلی پیش آمد بالطبع خاتمه پذیرفت و «اوز» از او انفکاک یافت و چرخ انقلاب دوران بر مسیر واقعات ناگوار بحرکت آمده شعله شرر بار فتن تر و خشک را سوزانید و مردمی را تباه واز پا در آورد.

واقعه فجیعه و حادثه عظیمه

ماجرای ثوره عظیمه یا شورش فجیعه «اوز» که احدی در خیالش خطور نمیکرد برای مزید اطلاع ناظرین با تمکین و هم وطنان عاقبت بین در قید قلم میآورد.

نخست سبب اساسی این واقعه الیمه غیر مترقبه را می‌نگارد. افرادی که منشاء و باعث این اوضاع گردیدند هرگز گمان نمیدادند که نتیجه کار بچنگ و خونریزی و خسارت بیشمار میکشد فقط قصدشان رفع ظلم و تعدیات از ابناء وطن بود و اما العبدید بر و الله یقدر.

در سال ملالت اشتهال یکهزار و سیصد و ده هجری مطابق سال چهل و

هفتم از جلوس همایون خسرو صاحبقران شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار در موردیکه اتابک اعظم میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان در مقام صدارت عظمای متمکن و شاهزاده علیقلی میرزا رکن‌الدوله بفرمانفرمایی مرکز ایالت فارس استقرار یافته بود فتحعلی‌خان بیگلربیگی نیابت حکمرانی لارستان در عهده داشت. اهالی اوز که در تحت سلطه و کلاتران ایشان واقع شده بودند بموجب نگارش سابق‌البیان همواره در زیر لطمات و تعدیات مامورین بی‌انصاف هیچوقت راحتی نداشته و سلب اختیار و آزادی از کلیه رعایا شده بود.

بدینواسطه تجار نیز با کلاتر و حکومت در کشمکش بودند که شاید اسباب رفاهیت اهالی فراهم گردد تا آنکه برای مشغله تجارت باعث نگرانی‌شان نباشد زمانی پیش آمد که آنچه مشیت‌الله و مقدرات الهی بود بمنصه ظهور آمد و قضاء حتمی نازل شد.

جمعی از عقلا و معاریف قوم که در شهرهای ایران و در نقاط ممالک خارجه بتجارت اشتغال و روابط کلیه بوطن خویش داشتند از وضع ناهنجار اوز و نفاق بین اهالی و عدم سلوک کلاتر و غیرذک واقف شده در پی چاره و اصلاح کار برآمدند و بافکار عمیق و مشاوره متواتره نتیجه بدست نیاوردند.

در سال ۱۳۱۰ که ملا عبدالرحمن پسر حاجی محمد حاجی شعیب که از معارف و موالی اوز بود و مدتی در یزد بشغل تجارت که کسی است، شریف و مفرز اشتغال داشت، از همقطاران گوی سبقت ربوده معروف دور و نزدیک گردید، در شیراز در سلك اجزای قوام‌الملک درآمده و ملقب بمصباح دیوان شده بجهت کار شخصی برای طهران حرکت نمود و بنا بسفارش ملک‌التجار یزد در حضور صدارت عظمای معرفی شد. نامبرده چندی در طهران اقامت گزید و در دستگاه حضرت صدارت آشنائی پیدا کرد و در بین مذاکرات، واقعات «اوز» و تظلمات حکومت لارستان را بسمع مبارکشان رسانید و تقاضای تجزیه «اوز» از «لار» معروض داشت و جواب اطمینان بخش شنید.

ملا عبدالرحمن علی‌الفور موقع را غنیمت دانسته بمعاریف تجاریکه در

بمبئی و یزد بودند تلگراف مینماید. ابتدا دو نفر یکی از بمبئی و دیگری از یزد اجازه تمام کردن عمل بایشان میدهند. لذا دامن مقصود بچنگ گرفته از قوه به فعل آورد.

خلاصه تقاضای صدراعظم در حضور همایونی موقع تشریف قبول یافته فرمان همایونی برای تیول «اوز» بصدارت عظام شرف صدور و نفاذ یافت و برای نظم و تمشیت «اوز» بنام عمدة التجار ملا عبدالرحمن رقم و احکامی صادر فرمود و وجه مالیاتی یکساله را که عبارت از یکهزار تومان مقرر یافته بود پیش پرداخت کرد و صورت فرمان همایونی و احکام صدراعظم برای تجار و هموطنان به یزد و کرمان و سیرجان و بنادر و بمبئی ارسال داشت و با کمال کامیابی با مسرت و بشاشت از طهران حرکت نموده در یزد حاجی محمد علی ملا حسین که از جمله تجار معروف «اوز» بود در اینخصوص بدو متحداً این نقشه را کشیده بودند و در مکاتب و نوشتجات اسم او را مقدم از نام خویش امضاء مینمود ایشانرا بمعیت برداشته بطرف شیراز که مرکز ایالتی فارس است رهسپار و با انبساط و نشاط طبل خرمی نواخته کلاه افتخار به فلک دوار میرسانیدند لیکن غافل از آن بودند که «آش نپخته گلوگیر خواهد شد».

گرچه شایسته و زیننده بود که اظهار شادمانی بیشتری را بعیوق برسانند و فی الواقع این مهم سترگ را شق القمر بدانند زیرا هرکس می شنید زبان به تحسین و آفرین میگشاد و عموم اوزی با کمال سرخ روئی بوجد در می آمدند و دوست و دشمن شادباش و مرحبا میگفتند لیکن نمیدانستند که دون ذلك احوال در حقیقت حامل قتل نفوس و تباهی اعیان و خرابی «اوز» با خسارت جانی و مالی بودند چنانکه مجملی از این مفصل در این کتاب بنظر خوانندگان میرسد که مزید اعتبار ذوی الابصار گردد.

واضح و لایح باد چون در آن ایام نگارنده کتاب با حاجی محمد حاجی عبدالغفور مرحوم و بعضی از تجار و جماعت اوزی در بمبئی مترقف بود اکثر مکاتیب هرجا بعنوان ما دو نفر میرسید و روزانه جواب و سئوال کتبی و تلگرافی

بنقاط متعدده معینه مینمودیم لذا از مضامین مکتوبات و ثوقه، واقعات را استنباط کرده ضبط و تحریر میشود تا مطالعه کنندگان بواقعات صحیحه آگاهی یابند.

در ۱۲ شعبان ۱۳۱۰ چون ملا عبدالرحمن و حاجی محمد علی باکمال آرامی و امیدواری بشیراز ورود مینمایند احکام را بابالت کبری ارائه میدهند و امضاء میفرمایند و عازم جهرم میشوند از جهرم مکتوبی بامضاء حاجی محمد علی و ملا عبدالرحمن رسید که خلاصه مضمونش این بود:

«اینک وارد جهرم شدیم «اوز» از جزء فارس موضوع و به تیول ابدی آقای صدراعظم مقرر گردید و واگذار بملا عبدالرحمن شد و حکومت نیز امضاء فرمودند ولی فتحعلیخان راه بر ما مسدود ساخته و مانع از ورود ما به اوز است...» و در تاریخ مذکور مکتوبی از خواجه زینل نیز از جهرم رسید و چنین نگاشته بود.

«در تاریخ ۲۶ رجب از سیرجان میر عبداللّه پسر حاجی عبدالرحمن تمام صورت فرمان و احکام و اخبار تجزیه «اوز» مصحوب رافع مخصوص روانه اوز میدارد. با تفصیل واقعات بنا باشاره سید مرتضی تاجر لاری آقای فتحعلیخان را آگاهی یافته رافع مع خطوط بدست میآورد و از مطالب مهمه مطلع میشود. فوراً پنجاه نفر از سوار و تفنگچی برسم سرفت باستقبال ایشان فرستاده و نیز به بلوکات «جویم» و «بیدشهر» سفارش اکید نموده که هرکس اشخاص مشارالیه را تلف نمود و یا اسیر کرد خلعت و انعام میدهم و علی الفور خواجه محمد صالح کلانتر اوز را احضار و دستور داد که اطراف اوز مفتش و جاسوس بگذارد که احدی داخل و خارج نشود و بانی این عمل هرکس باشد گرفتار و محبوس کن. از ضرب و قتل کوناهی نباید کرد و هراس مکن که جواب و سؤال شاه و صدراعظم و ایالت فارس با من است. کلانتر محل بر حسب اوامر مذکوره در پاسداری اقدامات معمول نمود و سخت ایستاد».

بعد از دو روز قاصدی از جهرم به اوز رسید. حاجی محمد علی و ملا عبدالرحمن و ملا جعفر مینویسند که:

«خواجه زینل بیست نفر تفنگچی برداشته بیاید که ما حرکت خواهیم کرد. جواب نوشته شد که از واقعه، فتحعلی خان خبر یافته حرکت شما موقوف و امکان آمدن تفنگچی نیست». در «چاه تلخ» اخبار زهر آمیز بایشان میرسد و فوراً بجهرم عودت میکنند.

آنان احکام را بیرون آورده با عیان و تجار جهرم ارائه میدهند و تماماً سواد گرفته بتوسط پست مقرری ارسال لار می نمایند اما فتحعلی خان اعتناء بآن نمیکند و بکلاتر مینویسد که خواجه زینل را با خود به «لار» بیاور که بین شما اصلاح نمایم. بعد فتحعلیخان آقا سید ابراهیم با سه نفر جراحی به اوز روانه میدارد و به تجار اعلام میکنند که این دو نفر سفیه و نادان هستند که در پی این عمل برآمده اند. میدانم که شما ریش سفیدان خبر ندارید و من دست بردار از خانه خودم نمیشوم. استشهادی نموده ام باید مهر کنند که سوای فتحعلی خان احدی را تمکین نخواهیم کرد. ملا عبدالرحمن و حاجی محمد علی تاجر نیستند بریاستشان نمیشناسیم. نخست حاجی محمد رحیم مهر میکند و عده ای از دور و بر آن مهر مینمایند سپس خطاب بحضرات تجار میکند که شماها چرا مهر نمی کنید؟ حاجی محمد حاجی احمد و حاجی عبدالله از پرده بیرون آمده که خیر، ماها هیچکدام مهر نخواهیم کرد و سواد احکام بسید ابراهیم نشان داده که ولایت از فتحعلی خان گذشته و مال صدراعظم است و واگذار بملا عبدالرحمن نموده است.

سید ابراهیم فوراً سوار شده مراجعت به لار میکند.

باز فتحعلی خان جواب تجار نوشته که شما ملک التجار یزد را مشتبه ساخته اید من رفع اشتباه و فساد شما مینمایم. حضرات تجار استشهاد نموده و مهور داشتند که ملا عبدالرحمن و حاجی محمد علی از معتبرین تجارند و اینکار بدستور و بمشاره ماها نموده اند و ریاستشان قبول داریم.

غرض که بموجب مضمون این دو کاغذ، پرده بالا رفت و اسباب مخالفت و پیکر هیولاء مناقشه و جدال بصورت مهیب ظاهر و آشکار گردید. چون

خواججه محمد صالح کلانتر مطیع اوامر فتحعلی خان میبود - قلعه اوز سپرده عبدالله خان شاپور و بیست نفر تفنگچی جراحی نموده و خودش نیز با هیتی از گروه مفسدین و مخالفین که اطراف او جمع شده بودند در پی اغوای اهالی برآمدند و احدی نمی گذاشتند از ولایت عبور نماید و سعی در نفاق و تفرقه مردم مینمودند.

بنابراین حضرات تجار معروفین مصلحتاً بقریه «ببفرد» که خاک «قشقای» بود حرکت کردند که بتوانند با خارج مراوده و مکاتبه نمایند. حاجی عبدالله و حاجی محمد و حاجی عبدالغفور و غیرهم با یک نفر تفنگچی در «ببفرد» رحل اقامت انداختند و نیز طایفه قاید با حیوانات و مواشی و خانه و عیال کوچ کرده در صحرای «ببفرد» منزل گرفتند و اوز صورت موحشی بخود گرفت و اهالی در کمال وحشت سلب آرام و قرارشان گردید. در این مورد گروه منافقین و فسادجویان اخبار این ماجرا را بگراشی‌ها رسانیدند.

اکنون صورت موحشه را بموجب مکتوبی که از «ببفرد» بامضای حاجی عبدالله، حاجی محمد، حاجی عبدالغفور و حاجی محمدعلی بعنوان حاجی عبدالرحمن و حاجی عبدالرحمن آخوند و حاجی شمس‌الدین و ملاشمس‌الدین و تمام تجار و اهل اوز مقیم بندرعباس نوشته شده بیان میشود. ((از وقایع اوز شما را آگاهی میدهیم ما و تفنگچیان در «ببفرد» اقامت نموده‌ایم. اخبار رسیده حاکی است که گروه مفسدین اخبار بگراش رسانیده‌اند علی‌الغور حاجی علی رضاخان جنگجو پسر فتحعلی خان با سیصد نفر سوار و پیاده رأساً دور ولایت حاضر و بسوی قلعه سریعاً حرکت نموده است. چون قلعه در دست عبدالله خان و بیست نفر مستحفظ گراشی میباشد بموجبی که سابقاً ذکر شد تفنگچیان خودمان که در سر بام خانه‌ها مستعد بودند مانع از ایشان گردیده نگذاشتند داخل قلعه یا ولایت بشوند و شروع بکارزار شده و جنگ بسیار سختی بین اهالی و مهاجمین و قلعه‌چیان بوقوع پیوسته است. سواران و قلعه‌گیان اکثراً به

تفنگهای مارتین مجهز بودند.

اما در آن روز که یوم شنبه و ۱۳ رمضان بود کاری از پیش نبردند و تفنگچیان خودمان از هر سوی جلوگیری نمودند. مجدداً در پی ازدیاد جمعیت شده از «فشوره» و «ارده» و «فداغ» و از طایفه قریش و بلوکات لارستان قریب هزار نفر سوار و پیاده آورده و از صبح روز سه‌شنبه ۱۶ صیام‌الی آخر عصر بکارزار اشتغال ورزیدند. از چهار جانب، ولایت در مهاجمه بود. خدا میداند چه قدر وحشت و مصیبت عظیم بر اهالی نازل شد باندازه‌ایکه مافوق تصور است.

مردم اوز از سادات و مشایخ و ملاها تماماً کمر همت بسته در جنگ اشتراک ورزیده از هر طرف مدافعه از عدو نمودند. میرشکاران و سایرین دلیرانه ایستادگی کردند. تفنگچیان بدون سرکرده، ماشاءالله چقدر داد شجاعت دادند. با وصفی که با قلعه و با اردو نموده جنگ میکردند با کلاتر و مفسدین در خانه حاجی محمد رحیم نیز در ستیز بودند. در هر خانه ده پانزده نفر تفنگچی بود که احتیاط آنها لازم‌تر بود. آخر دشمنان با تلفات زیاد شکست خورده عقب نشستند و از اوزیها فقط اکبر عبدالرحیم و محمد یادگار و عبدالله کرمستجی و محمد زینل و ابول نجف زخمی شدند ولی جراحات ایشان اندک است.

جنگ دوم در یوم جمعه ۱۹ صیام بود که از طرف دشمن بحیله پرداخته شد. اسمعیل خان «بیدشهری» که به ملامت مشتهر است بعنوان مذاکره صلح فرستادند و در عصر جمعه بدون خبر از شرق ولایت با هشتاد نفر دیلم بدست که میخواستند دیوارخانه را سوراخ کنند یورش آوردند. من جانب‌الله مردم خبردار شده بیک حرکت اجمالی آنها را جلو گرفته بیک شلیک تفنگ، ایشان را از جا برداشتند و تا وقت عشاء سه‌بار آن جمعیت کثیر هجوم آورده و شکست فاحش نصیبشان شد.

حاجی علیرضا خان از پشت سر دست بشمشیر جمعیت را حرکت میداد و داوطلب این جنگ اسمعیل خان «بیدشهری» بود. غرض که از این جنگ جز ضرب و شکست نتیجه‌ای نیافتند. اکنون سر به خرابی و وحشیگری برداشته

محصول و کشت و زرع مردم را چرانیده^۱، صد هزار من اجناس ضرر رسانیده و یکصد گوسفند و الاغ را بفارت برده حتی چرخ چاهها و حاصل سبزی و غیره شکسته و خراب نمودند، زراعت صحرا تماماً خوردند. مردم را از آفتوزه گیری باز شدند. ارزاق و آذوقه در ولایت و خانه پيلهورها تمام شده است.

ده یوم، اذان و جماعت و نماز جمعه موقوف گردیده باز هم در پی خرابیست. دو سه خط بما نوشته که اطاعت از من نمائید و فرمان من باشید. امر بار گردنم شده بنویسند که باز ولایت را آقای صدراعظم بخود من بدهد.)) مکتوب دیگری که بامضاء حاجی عبدالله است نیز واقعه جنگ را مفصلتر مینویسد:

«پس از کارزار حاجی علیرضاخان و شکست او فتحعلی خان بیگلریگی اگر چه یاور توپخانه دولتی توپ باو نداد با اردوی جسیم و دو ارابه توپ که یکی از «گراش» و دومی از «پرویزه» بدست آورده بود بحرکت در آورده و به اوز وارد شد و اردو را در پشت «تل فیروزه» متمرکز ساخته و خود نیز در آنجا منزل کرد و خیامها برافراشت و تمامی سرتلها سنگربندی نموده حتی در بالاهاهی کوه استحکامات بنا و تفنگچیان با تفنگ مارتین مسلح نموده و جمعی از این اردو بقراولی معین داشت.

اطراف اربعه ولایت راه عبور و مرور بر اهالی مسدود ساخت و شب و روز شلیک تفنگ و توپ اشتغال ورزیدند و جمعیت حاجی علیرضاخان که در پهلوی برکه «حاجی معصوم» اردو زده بودند در ۲۶ رمضان بتحرک و دلالت خواجه محمد صالح از آنجا «بچاه عالی» و «چاه باغو» حرکت نمودند و در میان نخيلات منزلگاه ساخته شروع به جنگ کردند و قریب به آب انبار ملاحاجی دو پسر عبدالله رحیم هدف گلوله واقع و مقتول میشوند و فشار میاورند که از جانب خانه «حاجی هاشم» داخل اوز شوند ولی تفنگچیان و میرشکاران دلیر بسرکردگی خواجه زینل جلوگیری کرده ایشان را بضرب گلوله

۱- منظور اینست که کشتزارها را تبدیل به چراگاه احشام نمودند.

عقب نشانده متفرقشان ساختند...

واقعاً خواجه زینل و سایرین با کمال شجاعت در هر معرکه جانکوشی نموده ابراز رشادت بظهور رسانیدند. اما کار بر اهالی روز بروز صعبت شد و از آذوقه و سایر لوازم مایحتاج بتنگ آمدند حتی آب نوشیدنی نداشتند و مردم بآب شور قناعت میکردند و دشمن از آب برکه ملا محمد که در تحت تصرف خود داشتند استفاده مینمودند...»

در مکتوب دیگری حاجی عبدالله و حاجی محمد و حاجی عبدالنفور چنان نوشته بودند:

«از ورود فتحلی خان به اوز سیزده روز گذشته، روزانه هشتاد توپ شلیک میکنند بعضی از حصارخانه‌ها خراب کرده ولی مردم پروا از او ندارند. در این ایام یکصد سوار بسرکردگی علیرضاخان و محمدرضاخان و اسمعیل خان بید شهری و میرمحمد کاظم و میرشفیع از مرکز اردو بتصد گرفتاری ماها روانه «بیفرد» کرده، دو ساعت قبل از صبح داخل بیفرد شدند. منجمله چهل سوار در خانه‌ایکه قبلاً در آنجا منزل داشتیم بفتناً وارد شدند ولی از حسن اتفاق چهار روز پیش بخانه دیگر که محکم‌تر بود منتقل شده بودیم. فقط در آن خانه ملا جعفر و محمد هادی حاجی محمد و محمد پسر رئیس عبدالرحیم بودند. ملا جعفر چون بیدار بود فرار کرد و آن دو بچه دستگیر گردیدند. و آنچه از سامان و غیره یافتند بغارت بردند. بعدها خبردار گشتند با تفنگچیان «بیفرد» شروع به تیراندازی نموده و چند نفر از معاندین مجروح گردیده و تنفیباتشان نموده از ولایت خارج‌شان می‌نمایند.

فوراً قاصدی برای اوز روانه کرده صدنفر تفنگچی بیرون آمده نزدیک «جلار» و «تنگ نارکت» بآن گروه عنود رسیده جنگ شدیدی واقع شد از گراشی دو سه نفر مجروح و هفت اسب تیر خورده و بسجنگ گریز از مسرکه متفرق میشوند و آن دو نفر بچه با خود میبرند.

پس از این واقعه حضرات تجار با همراهان از «بیفرد» خارج شده در قلعه

قریه «سده» که محکمتر بود اقامت نمودند و نیز احشام قایدها با مال و دواب کوچانیده در اطراف «سده» سکنا گرفتند و منتظر بودند که از پرده غیب چه حادثه‌ای بظهور برسد و در قلعه «سده» با کمال پاسداری آرام گرفته مراقب بودند و خوف کلی داشتند چونکه جواسوس عدیده عدو علی‌الاتصال در آمد و شد می‌بودند و اخباری میرسید که فتحعلیخان جمعی از نجار آورده و چند کرسی ماندی از چوب و تخته ساخته‌اند که آدم جلو خود گرفته برود دیوارخانه‌ها را سوراخ کند.

ایضاً از داخل قلعه مقنی آورده برای نقب زدن بخانه حاجی محمد و خانه حاجی محمدعلی و خانه حاجی امیر محمود که هر کدام هفتاد و پنج من باروت آماده داشته و تقریباً سیصد اصل نخل از اطراف ولایت زده و با تنه آنها «بالکی»^۱ ساخته برای تیراندازی بخانه‌های داخل ولایت و شب و روز از شدت آواز توپ و تفنگ گوشها کر است و صغیر و کبیر در اضطراب و راهمه هستند و اما جنگجویان وطن مقابل بمثل نموده دلیرانه مدافعه می‌نمایند و با دهان تفنگ کلمات تهدید آمیز یا نیش زبان جواب به اردوی گروه ظلمت پشروه می‌رسانند.

مضمون مکتوب حاجی محمد رفیع ولد حاجی عبدالله که از اوز بعنوان کسانیکه در «بیگرد» بودند چنین است:

فی ۲۷ شوال میرزا فتح‌الله خان که از جانب ایالت یمنی صاحب اختیار فارس نظام‌السلطنه مأمور رسیدگی باوضاع اوز بود وارد اردو میشود و بمأمورین خویش می‌رساند که باید اردو از محاصره اوز دست بردارد.

فتحعلی خان بیگلریگی جواب میدهد که اردو را حرکت میدهم، اما به شرط:

اولاً: حاجی محمود و حاجی محمد رحیم با چند نفر دیگر که بسته و اتباع ایشانند باین اردو که آنها با من هستند و کسی ممانعتشان نکند و اگر با من

۱- بالك، Balak، واژه محلی به معنای طاقچه می‌باشد.

بیایند شیراز اذیت عیالشان نه نمایند.

ثانیاً: آنکه پنج رأس اسب و قاطر خواجه محمد صالح باید مرخص کنند.

ثالثاً: بقیه مالیات که در محل است پردازند. ولی اینها تمام مکر است و منظورش این است که شاید باین وسیله اسباب تفرقه بین اهالی فراهم شود و در فقره دو نفر بچه‌ها محبوس داشته که هرگاه جواب صواب بمن دادند مرخص می‌نمایم.

غرض که جز مکر و دسیسه خیالی دیگر ندارد. ترک محاصره ولایت نمی‌کند بلکه باز هم در صدد است که بیاید «حسین آباد» یا «بیگرد» که شما را ملاقات یا بتدبیر باسم مصالحه شما را بدست بیاورد. مصلحت آن است که خودتان و حضرات قایدان با احشام بروید در قلعه «سده» و مال و دراب باطراف «خنج» و «سده» بفرستید.

از مکر و خیال او ایمن نشوید. در هر جا مستعد پاسداری و مراقب باشید زیرا او از این خیالات متصرف نمیشود.

میگوید میروم ولی طفره میرود. روز و شب مشغول انداختن توپ و تیراندازی است. اعتنا نمی‌کند و همواره در پی خرابی و گرفتار نمودن مردم است. شما نباید غفلت ورزید. مردم استقامت دارند و...»

((مضمون مکتوب حاجی محمد حاجی احمد از «بیگرد» به بمبئی:))

«مراسله شما تحریر ۲۸ شعبان از بمبئی در ۸ شوال رسید. بعضی مزخرفات نوشته‌اند که چند وقت در «بیگرد» خیلی تفنگچی دارید. چرا بولایت نمی‌روید. و حکم در دست دارید دیگر چه مانده است. از شما مایوس شده‌اند. اینهمه سختی که بر مردم وارد آمده است از حماقت شما ها جهال است که ریش و گبسی بهم بافتید تا آبادی سی‌ساله اوز برباد رفت. یکماه است که عیال و اطفال مردم در محاصره و آماج گلوله ظالم هستند. آب شور ندارند که بخورند اگر مردم شور حقیر محمد حاجی احمد را پسند کرده بودند این صدمه‌ها بر

سرشان نمی آمد. حکم جاری نمی شد. حضرات به شیراز نمی رفتند. ماها به بنادر می رفتیم. تفنگچیان بکار آنفوزه گیری خود می رفتند. کار از طرفین به عرض و تلگراف درست می شد. عیال و اطفال مردم آسوده می شدند چه فایده که من در میان دیوانه بودم و مردم عاقل...! حماقت مان پر زور است. خیر از حکم دیوان عجم ندارید بر پدر دیوان که بداد مردم نمی رسد صد تومان در شیراز در یک ماه مخارج تلگرافات شد و هیچ وسیله بجهت مسلمانان که محصورند نشد، سوای تلگراف بمبئی و حدیده و جدده که بقول شماها وسیله جنرال قونسل و غیره شد همان قسم که آقای صدراعظم روز اول یک جوابی به ملا عبدالرحمن داده است که امسال فارس تمام با من است و اوز که و صفش معلوم است. حال بنظر نظام السلطنه که صاحب اختیار مملکت فارس است کار اوز درست میشود. همان قسم هم جواب تلگراف فتحعلی خان داده است که اوز با شما قرار میگذارد. ملك التجار بزد همچنین جواب فتحعلی نوشته است. چهل یوم است که ملا عبدالرحمن و بچه ها! بشیراز رفته اند. یکماه کامل اوز محصور است. از این همه تلگراف و عرایض و داد هیچ فرجی نشده. محصولات تمام و کمال صحرا دویست و سیصد بار^۱ حمل جراث می شود.

پیاز و تخمک و تنباکو و غیره از حد «تنگرون» الی «چاه علی» همه جا آتش زده اند. گوسفندان و الاغها را بغارت برده اند. برکه ملا محمد متصرف اند و اهالی ممنوع اند اطفال صغیر و کبیر، زن و مرد هرچه می بینند می کشند. پای دختر کوچک آقا سید محمد هاشم امام پای برکه حاجی محمد امین را با چارپاره مجروح کرده اند. در ۲۶ رمضان شب خیرات روز جمعه اردو از برکه «حاجی معصوم» بطرف غربی ولایت مرکز هجوم آوردند. دو پسر عبدالله رحیم شاه، را هدف گلوله قرار داده مقتول و شهید مینمایند که در جوار پیر اولیاء مدفون میشوند. عبدالواحد محمد محمود روی بام خانه حاجی هاشم را از «تل فیروزه» گلوله زدند. مطلب اوز تمام شد. تکه هیزم برای طبخ وجود

ندارد. آذوقه مردم بانتهای رسیده در هر خانه تاجری باید روزانه سی نفر تفنگچی با عیال و اطفال نان بخورند و آب از چاههای^۱ خانه مینوشند. از قلعه و از اردو روز و شب دعوا و از خانه خواجه محمد صالح کذالك بیچاره پایداری کرده و می‌کنند ولی از هر طرف مردم خسته شده‌اند.

از جانی حمایت و غوررسی نمیشود. اطفال صغیر و زنان در اطاق دربسته نفسی میکشند و آه و ناله ضعفا و نسوان بعیوق میرسند. یکصد تومان سرب و باروت از اینجا بار اوز^۲ شده بچه مصارف گزاف وارد میشود! سه طرف ولایت مسدود، فقط از طرف «تنگ مسجد» راه بروی مردم باز است...»
«مکتوب خواجه زینل رئیس زمامدار قوای حرابه اوز بدین مضمون است:»

«فی سلخ ذیقده برای رفتن شیراز اشخاص ذیل را روانه «بیگرد» نمودم:
حاجی عبدالرحیم - حاجی جعفر کمال - رئیس زینل عابدین - حاجی عبدالوهاب - ملا محمد عبدالرحمن جمال - حاجی عبدالغفار - حاجی محمد کمال عبدالکریم احمد شمس‌الدین - محمد میرشکار یوسف - مزارع^۳ احمد حاجی - عبدالله - مزارع محمد زینل شیر و ۱۲ نفر تفنگچی زرنگ نیز روانه خنج نموده شد.

بموجب نوشتجات رارده مورخه ۱۷ رمضان ۱۳۱۰ فتحملی خان با دوپست و پنجاه سوار و یکصد تفنگ مارتن در پشت «تل فیروز» ۱۲ چادر برپا کرده و فرار گرفته است.

اولاً قاصد مخصوص فرستاده نزد سران اهالی که اطاعت از من بکنید و تمکین داشته باشید چه دیوان مرا بخواهد و چه نخواهد والا آماده باشید که اوز خراب و غارت و عیالتان اسیر شود. اهالی جواب دادند که ازین زیادتر اگر

۱- آب چاه منطقه لارستان عموماً شور می‌باشد.

۲- منظور اینست که به «اوز» حمل می‌شده.

۳- مزارع «Mozare» کسی که زراعت می‌کند.

در نظر داری بکن و ما مطیع امر دولت هستیم.

صبح فردای آنروز جمعیت هر گروه که تقریباً سه هزار بالغ بودند به هشت قسمت ترتیب داده شروع بجنگ مینمایند و روز و شب اتصالاً دعوا جاری بوده بحمدالله هیچ دستبردی بولایت نتوانستند بزنند. پس از تلفیات با هشت نفر مقتول و چند نفر مجروح بمنازل و اردوشان معاودت کردند و از اینطرف چشم زخمی بوقوع نرسید. میرزا فتحالله خان مأمور مجدداً باردوی دشمن میروید و با فتحعلی خان گفتگو میکند که چرا در خانه رعایا نشسته‌اید و خرابی مینمائید؟ جواب داده که حسین خان بهارلو خانه مردم چاپید و چون و چرائی نگفتید من که اوز و قلعه اوز و گراش را خانه خود میدانم و هرگز بیرون نخواهم رفت. مأمورین سابق که مفتش بودند روانه شیراز شدند. نظام السلطنه میفرماید تا تصدیق نامه میرزا فتحالله خان نرسد راه به تکلیف نمیرم یک عدد گلوله توپ هم با مأمور ارسال شیراز شد. بار سه نفر مأمور از جانب نصیرالملک و صمصام الملک و شاهزاده خلیل میرزا رئیس تلگراف بجهت تحقیق محاصره اوز و واقعه جنگ و مقتولین آمدند. الحال از «بیشرد» برای اوز حرکت نمودند ولی مشکل است فتحعلی خان تمکین کند و اردو را بردارد. کار بر مردم دشوار شده، آذوقه‌شان تمام و آب شور بزحمت گیرشان می‌آید. در بین محاصره رسانیدن آذوقه مشکل است تا از طرف دیوان چه شود؟ تا امروز سی هزار تومان ضرر وارد آمده شما کوتاهی نکنید. از تجار بمبئی طلب اعانه نمائید. توسط تجار عجم تلگراف بشاه و بصدر اعظم کنید. قینل و جریح بسیار داریم ولایت خراب و از کف رفته است. فتحعلی خان دشمن است. اوز را «چول» میکنند که آبادی آن محو شود. باشتباه کاری در نزد حکومت عجم پول میدهد تا پیشرفت کند مثل آنکه بنظام السلطنه صاحب اختیار فارس و هم بتهران تلگراف نموده که حضرات اوزی از قدیم دو فرقه بودند و همدیگر را کشته‌اند اکنون بیست سال است زیر دست من آباد و معمور شده است! دوست و دشمن با هم راه می‌رفتند. اوز قابل چهار تومان مالیات است نه هزار و پانصد تومان که من میگیرم چون

سپاه لارستان بوده‌اند مالیات دیوانی شان کم شده است.

البته تلگراف از خارجه و هرجا بنمائید که حکومت عجم غم رعیت ندارد و غور رسی نمیکند نظرشان بدخل و به پول مدعی است. نظام السلطنه سابقه با اوزی دارد. صرف طرفدار مدعی هرچند اصرار میشود بخرجش نمیرود. ملتجی بدرگاه خداوندی جل سلطانه باید شد چنانکه فرموده‌اند «والله د والقائل من استعان بغير الله في طلب فان ناصر و عجز و خسران».

فتحعلی خان بعد از آنکه جمعیت سوار برای گرفتاری چند نفر از ما به بیگرد فرستاد و کامیاب نشد هشت نفر جاسوس مقرر داشته و وعده بآنها داده که هرکس حاجی عبدالله و حاجی محمد و سایر اسم داران را بیاورد به هرکدام چهارصد تومان انعام میدهم و قدغن کرده که از قرای لارستان و بلوکات احدی اجناس به اوز نبرد و بآنها نفروشد و ما انشاءالله تعالی از سرکار عبدالله خان ایلی بیگی خرید نموده‌ایم.

اخبار ولایت این است که امروز روز پنجم است که فتحعلی خان اردو را مرخص کرده و سرداران و تفنگچیها را خلعت داده و نوازش نموده و خود برای جراث حرکت کرده تا به «لاره برود ولی قلعه «اوز» بدست ۶۰ نفر تفنگچی مستحفظ به دهباشی‌گری میر شفیع ولد میر عبدالهادی و دهباشی علیقتی ده میانی داده و جیره و مواجب یکماهه را نیز بآنها داده است. هیچ قراری با اهالی نداده همین قدر گفته که شما تیر و تفنگ نکند که آنها نمی‌کنند. خودش از لار از طریق جهرم عازم شیراز است و برای اوز و ابوابجمعی خودش در نظر گرفته که پول بسیاری خرج نماید حتی گفته است مالیات چند ساله اوز را دو علاوه میدهم و اوز خراب و خیش میزنم خاکش بیاد میدهم که هیچوقت آباد نشود. همه روزه این خیالات خام را به دیگک طمع می‌پزد. امیدواریم که خداوند موقع باو ندمد و ترحمات خداوندی و نظریات بزرگان دین همواره شامل احوال اهالی اوز بوده باشد.

غرض آنکه او میخواهد باقترا و بهتان بی‌ماخذ از پیش ببرد مثل آنکه

میگویند بساختن اسناد جعلی پرداخته که مبالغه‌ی طلب از حاجی عبدالله و حاجی محمد و تجار دارم برای دریافت طلبم آمده‌ام اوز. اینجور واهیات در نظر می‌آورد محض آنکه در مورد استنطاق بری الذمه شده باشد اما لطف و عنایت حق سبحانه و تعالی شامل احوال مظلومین بوده و تقریباً دو ماه اوز محصور داشت و روز و شب در جنگ و دعوا بود و هر قوه‌ای داشت بخرج داد و نتوانست رخنه در بنیان اوز بیندازد و یا از گوشه‌ای دستبرد نماید.

با وصفی که گروه مخالفین که هواخواه او بودند در اوز در پی دسیسه می‌بودند و جاسوسی می‌کردند و اهالی اوز در زحمت و دشواری بسر می‌بردند و اسلحه‌ها را نیز جدید هم نداشتند که مقابلی با اسلحه آنها باشد و در میان دو سه هزار سپاه دشمن که از برای غارت و چپاول اوز آمده بودند لیکن الطاف و عنایات الهی بود که مردم بدون خوف و هراس بالای سیرت خودشان و حفظ ناموس بکارزاری اشتغال ورزیدند و چنان جنگیدند که صدای آفرین و آواز تحسین از دور و نزدیک بگوش می‌رسید. البته به حضرت آقای قوام‌الملک معروض دارید که خواجه زینل‌مردی لایق و باکفایت و سرور است بی‌بدیل و چگونه در مدت دو ماه سینه این جمعیت کثیره گرفته و نگاهداری از اهالی نمود. فی‌الواقع شایسته تحسین و استحقاق انعام و خلعت است. خرابی و خسارت اوز متجاوز از پنجاه یا شصت هزار تومان میباشد.

حاجی عبدالرحیم امروز سه یوم است که به اوز رفته تا خسارات و تلفیات اوز را به میرزا فتح‌الله خان مأمور و تصدیق‌نامه از او بگیرد...

بند از حرکت فتح‌علی‌خان برای شیراز حضرات تجار با جمعی از رعایا و تفنگچی عده سی نفری روانه شدند بجهت احقاق حق اهالی اوز. بمرور ملا عبدالرحمن و حاجی عبدالرحیم جمعی تجار بحضور نظام‌السلطنه صاحب اختیار نائل آمده عارض شدند و با کمال بی‌مرحمتی جواب شدند و فرمودند برای چه رفتید اوز را تبول صدراعظم نمودید و من احقاق حق شما نخواهم کرد. و آنچه فتح‌علی‌خان در مورد محاصره خسارت و مقتول و مجروح بر شما

وارد کرده حق داشته و من مؤاخذه بر شماها کرده پولی دو پول از او میگیرم و مجلسی از صاحب منصبان تشکیل داده شما را حاضر می‌کنم...»
حاجی عبدالرحیم نیز چنین می‌نگارد:

فی ۹ ذیحجه آمدم شیراز دیدم ملا عبدالرحمن ابدأ بحضور حکومت نرفته است چونکه خیلی از او متغیر و بی‌میل است. فی‌الواقع که حکومت ضدیت تمام داشت و صرفاً طرفداری از فتحعلیخان مینمود مثل اینکه خودش مدعی بود و ما هم جواب صریحاً دادیم و مدعی هم در خانه سعدالملک منزل دارد. آخر کار بمرام او میگذرد هفتاد هزار تومان ضرر، پنج نفر مقتول و بیست و پنج نفر مجروح کارهائی است که فتحعلی خان کرده و حکومت بتمامی مسبوق و قبول دارد و مدعی نیز حاشا ندارد. چونکه پول میدهد احترام از او دارند. مختصر! کار خیلی مشکل است. مگر خداوند فرجی سازد.

لذا جناب ملا عبدالرحمن با حاجی نوشاد روانه طهران شدند و ماها لاً ابدأ در مسجد «نوه» که «متعلق بامام جمعه است بست نشستیم» حالا باید از بنادر و بمبئی و هرجا بتلگراف پردازند و دست بردار نشوند تا مدعی در شیراز است و کار فیصله نکرده باید اقدام نمود والا امر از اوز و اووزی گذشته است. حکومت مجدداً علناً طرف مدعی گرفته است...»

مکتوبی از بوشهر بامضاء تجار عباسی^۱ یوم ۲۶ صیام.

«جناب آقای سید عبدالرحیم حاجی شمس‌الدین و میر محمد علی و رئیس ابراهیم و حاجی عبدالرحیم و ملا شمس‌الدین و حاجی عبدالرحمن میر عبدالله با جهاز^۲ «کالدر» صبح ۲۶ وارد لنگه شده. ملا عبدالرحیم ملا حاجی، احمد و محمد و ملا محمد امین حاجی عبدالغفار زینل هم با ما سوار شده در ۲۹ وارد بوشهر و در سرای گلشن نازل شدیم. به طهران بعنوان صدارت عظماء و به شیراز به آقای سعدالملک تلگراف نمودیم و بنظام السلطنه از طرف حاجی

۱- منظور بندرعباس می‌باشد.

۲- جهاز، معنی لنج و کشتی کوچک می‌باشد.

عبدالله خاجا و از حاجی عبدالرسول گمرکچی به سعدالملک و دیگر از بوشهر بعنوان هرکس در طهران و شیراز بود تلگراف متعدد شد حال نشسته‌ایم تا جواب از حاجی عبدالرحیم و ملا عبدالرحمن و ملا ابراهیم برسد و تکلیف بدست آید تا کار یکسره نشود به عباسی مراجعت نخواهیم کرد. خداوند عواقب امور بخیر مبدل گرداند. ۷ شوال سنه ۱۳۱۰ آقا سید عبدالرحیم و رفقا...»

صورت خسارات و تلفیات اوز که در مورد محاصره بوقوع پیوسته بموجب نگارش حاجی محمد رفیع ولد حاجی عبدالله از تاریخ ۱۳ رمضان الی یوم جمعه ۳ ذیقعه الحرام سنه ۱۳۱۰ پنجاه روز محاصره از طرف اردوی فتحعلیخان بیگلریگی لارستان بگناه آنکه چرا اوز از جزء لار مجزا شده بقرار زیر است.

محصولات شتوی از جو و گندم مال اطراف ولایت:	شصت هزار من
محصولات دیمی حوالی اوز از جو و گندم	چهل هزار من
محصولات صحرای اوز بذرافکن ۶۹ بدر.	یکصد و پنجاه هزار من
محصول گاوچاه «مربوط» گندم و جو.	شش هزار من
کاه شتوی و دیمی اوز و صحرا و حوالی	سیصد و پنجاه هزار من
محصول فالیزی از هر قبیل سبزی و غیره.	
تخیلاتی که از بن قطع کرده‌اند و نابود	۱۰۰۰ تومان
گردیده بجز آنهاییکه شاخه‌هایش بریده‌اند. ۲۰۴ اصله	۲۰۴۰ تومان
شکوفه نخل آنچه ضایع کرده‌اند.	۸۰۰ تومان
خانه‌های سرگاو چاه دستان و چرخهای چاه و	
اسباب خوبی که آتش زده‌اند	۱۰۰۰ تومان
خرابی قنوات حاجی عبدالرحیم مع محصول شتوی و صیفی	
و فالزی و غیره.	۱۵۰۰ تومان

تخم و نهال تنباکو و جو زق که ضایع کرده‌اند	۳۰۰۰ تومان
الاغ و عوامل که بغارت برده‌اند ۵۰ رأس	۶۵۰ تومان
گوسفند بغارت برده‌اند ۳۰۰ رأس	۱۵۰ تومان
احشام مال داران برده‌اند.	۱۵۰ تومان
آنقوزه رعایا که بواسطه محاصره از دست رفته مال ۴۰۰ نفر	۴۵۰۰ تومان
مخارج بر گوسفنددار و الاغ‌دار وارد آمده که بخاک	
قشقائی فرار کرده‌اند	۲۰۰ تومان
مخارج بر تجار و ارد شده از تلگراف و عرایض و قاصد و سوار	
از بمبئی و بوشهر و عباسی و لنگه و یزد و کرمان و	
سیرجان و شیراز و جهرم و بیگرد.	۱۵۰۰ تومان
مخارج و ضرر بر ولایت و اهالی وارد آمده	
از شدت محاصره و اشیائی که زیر زمین دفن کرده‌اند	
و خراب شده از هر قسم	۱۲۰۰۰ تومان
خرابی فاریاب و تخیلات و محصولات مال	
حاجی زینل ابوالقاسم اوزی ساکن جده.	۵۰۰ تومان
خرابی خانه قلمه دیوانی اوز که تاکنون که ۱۹	
شهر ذیعقده است در تصرف نوکران فتحعلیخان میباشد.	۵۰۰ تومان
سوار فرستاده بیگرد دو نفر بچه تاجر گرفته و اموالی	
که غارت کرده‌اند	۳۱۰ تومان
علاوه بر این ۷ نفر مقتول و ۲۵ نفر مجروح شده‌اند.	
سرجمع ۱۶ قلم قرانی	۲۹۴۰۰ تومان
۴ قلم محصولات ۲۵۶ هزار من	۲۴۸۰ تومان
کاه محصول مذکور ۳۵۰ هزار من	۲۰۰۰ تومان

جمع کل

۵۲۸۰ تومان

متن تلگراف نظام السلطنه باهالی اوز

جواب عالیشان تجار اوزی - میرزا فتح الله که از نوکرهای صدیق و امین اینجانب است مأمور اوز کردم که کلیه عرایض شما رسیدگی گردد. صدق و کذب و کم و زیاد عرض کند و همچنین مأمور است که در آنجا برای سرپرستی رعایا توقف نماید و تا مشارالیه وارد نشود و اطلاعات خودش را عرض نکنند معروضات شما ابدأ معتنا به نخواهد بود اگر بعد از تحقیقات لازمه معلوم شود که بر شما تعدی و بی اعتدالی شده البته در دولت مورد مسئولیت خواهد بود ولیکن از حکمرانی چند نفر را که شما مایل هستید دخالت در عمل اوز داشته باشند مثل ملا عبدالرحمن و ملا عبدالرحیم صرف نظر کنید که ابدأ مداخله نخواهم داد. (نظام السلطنه)

متن تلگرافات اهالی اوز بشاه، شاه و صدراعظم و پاس‌خهای آن

۱- حضور مبارک، بندگان آقای صدراعظم دامت شوکتہ - تیول قریه اوز بندگان حضرت مستطاب اجل و سپرده بجناب عمدةالتجار ملا عبدالرحمن تاجر اوزی کمال تشکر حاصل کردیم. مادام الحیات در ظل رأفت و عاطفت مرفه الحال هستیم. اما فتحعلیخان صحه نمیگذارد گاهی تجار را حبس و جبراً رضایت میگیرد و قاصد حامل خطوط تجارتمی جلو گرفته و در پی اشتباه کاری برآمده عمدةالتجار رئیس قوم را مفسد میدانند استدعای ممانعت و آسودگی تجار و اهالی داریم.

حاجی محمد و عموم تجار اوزی

۲- حضور مبارک بندگان حضرت مستطاب اشرف آقای صدراعظم - عموم تجار و رعایای اوز عرایض و تلگراف تشکرانه معروض داشته

فتحعلی خان از ورود جناب ملا عبدالرحمن خبر شده چند نفر سوار فرستاده که با همراهانش گرفتار و بلاز ببرد و از خبردار شده بجهرم مراجعت میکند. بشیراز عارض میشود. فتحعلیخان مأموری فرستاده اوز که تجار مجله را مهر کرده باشند. تجار معروفین ابا میکنند و آن مجله جعلی محض اشتباه کاری است. ملا عبدالرحمن از عماید تجار و بصوابدید عموم اقدام در تجزیه اوز نموده محض رفع ظلم و تعدیات فتحعلیخان که بعدها آسوده شوند.

۳- تهران - اعلیه حضرت شاهنشاه ایران - نایب لارستان تمکین فرمان همایونی نکرده اوز مدحصور داشته و خود بشخصه جمعیت بسیار با توپ محض خرابی اوز و نهد و اسر. اهالی بشیراز عارض شدیم، جواب ندادند و غوررسی نمی نمایند. رعایا فقیر و سایر اهالی گناهی ندارند. ناچار بحضور عدالت موفور شاهنشاهی جسارت ورزیده استدعا داریم که نظر عواطف سلوکانه مبذول فرمایند.

تجار اوزی مقیم بمبئی

۴- صدراعظم - تجار اوزی در شیراز بست نشسته غوررسی فرمائید
تجار در تعب پناهی جز مقام صدارت عظاما ندارند.

تجار اوزی از جاسک

۵- طهران - صدراعظم - موجب خبر شیراز فتحعلیخان بعزم غارت و خرابی اوز حرکت و با اردوی جسیم وارد. تجار و اهالی در نهایت اضطرابند
استدعا آنکه غوررسی فرموده شود.

تجار اوزی از بمبئی

۶- شیراز - تجار اوزی تلگراف طهران شد جواب نیامد تکلیف شاه را
خبر کنیم.

تجار اوزی از بمبلی

۷- جواب تلگراف صدراعظم - در جواب تجار اوزی سفارش مؤکد در آسودگی شما بجناب جلالمتاب نظام السلطنه صاحب اختیار دام اقباله کرده ام مأمور مخصوص میفرستد قرار کامل برای نظم آنجا میدهند همین تلگراف را بجناب مشارالیه ابلاغ نمائید که فوراً مأمور روانه نموده و قرار آسودگی مردم را بدهند.

صدراعظم

۸- تلگراف آقای نظام السلطنه - در جواب تجار اوزی: تلگراف شما رسید تا آن اندازه که شما را در عرایض خودتان راستگو بدانم انشاء الله تعالی در صدد اصلاح برخوردارم آمد بهیچوجه تشویش نکنید انشاء اله امور شما کاملاً میشود.

نظام السلطنه ۱۲ ذیقعدة

۹- از طهران، ۲۲ شوال بشیراز: جناب جلالت مآب نظام السلطنه پیشکار و صاحب اختیار فارس دام اقباله - تجار اوزی از بوشهر تلگراف کرده اند که فتحعلیخان اوز محاصره نموده بیست نفر از اهل اوز کشته و زخمی کرده باز دست بر نمیدارد البته یکنفر که محل وثوق خودتان باشد بفرستید که بفتحعلیخان ضرب بزند و او را از این حرکات ممنوع دارد - خیلی بدمآل است، زود اقدام نمائید.

صدراعظم

۱۰- بتوسط عموم تجار و رعایای اوز بجناب جلالتمآب نظام السلطنه دام مجده مگر از بابت آسایش این عارضین بشما نوشته ام چرا اینها را ساکت و

آسوده نمیدارید که اینقدر تظلم نکنند.

صدر اعظم ۲۰ صفر ۱۳۱۱

۱۱- بتوسط عمده‌التجار حاجی عبدالرحیم و سایر اوزی‌ها بجناب جلالتمآب نظام‌السلطنه حکمران زید مجده از تظلم و تشکی اوزیها من خسته شدم و مکرر هم بشما سفارش آسایش حال شده است فراری نگذاشته البته رفع شر از آنها کرده آسوده‌شان دارید.

صدر اعظم ۲۰ صفر ۱۳۱۱

۱۲- تجار و رعایای اوز تلگراف شما که بعمده‌التجار ملا عبدالرحمن کرده بودند دیدم بهیچوجه وحشت نداشته باشید در کمال آسودگی بکار و تجارت و رعیتی خود مشغول باشید جناب جلالتمآب نظام‌السلطنه صاحب اختیار دام اقباله شما را آسوده مینماید و نهایت محبت را بشما خواهد کرد. ملا عبدالرحمن یقین است التفات مرا بشماها رسانیده است و باید پا از جاده اطاعت حکمران کل بیرون نگذارید.

صدر اعظم ۱۲ صفر ۱۳۱۱

۱۳- جواب تجار محترم اوزی: تلگراف شماها رسیده عجالتاً آدمی از بندگان جناب مستطاب اجل اکرم آقای نظام‌السلطنه مدظله‌العالی برای رسیدگی بمطالب امور آنجا روانه شده تا بعد که انشاءالله قرار درستی در کار آنجا داده شود.

قوام‌الملک.

۱۴- جواب عمده‌التجار ملا عبدالرحمن تاجر اوزی از تلگراف تظلم شما مطلع گردیدم. نواب اشرف والا شاهزاده مهدیقلی میرزا سهام‌الملک برای احقاق

حق و کار شما بچاپاری مامور و روانه شد. سفارشات لازمه درباب شما باو شده است. شما هم جزو حکومت شخصی می‌باشید. بطوریکه لازم است قرار آسودگی شما را خواهند داد آسوده باشید.

صدراعظم

۱۵- طهران صدراعظم.

تمام تجار اوزی بکار پردازخانه آمده عرض مینمایند که بموجب تلگراف شیراز فتحعلی خان بمزم غارت به اوز رفته تمام تجار و اهالی در نهایت اضطراب اند جان و مال مان در معرض تلف است آرام و قرار نداریم مستدعی آنکه غوررسی فرموده و بجواب اطمینان داده که آسوده شویم.

مصباح السلطنه کاربرد از دولت علیه ایران.

۱۶- طهران صدراعظم: حکومت فارس فدویانرا بدشمن می‌سپارد تمام

شدیم اموال مان بتاراج رفت اهالی اسیر و تلف خواهند شد.

تجار اوزی عقیم بمبئی.

۱۷- جواب تجار اوز ساکن بندرعباس: ملاعبدالرحمن و آن چند نفر

کسان او از احداث اختلاف و گفتگو فیما بین اهالی اوز آسوده نخواهند بود و ناچار ممنوع خواسته شد. دو سه روز پس از ورود بشهر انشاءالله تعالی يك نفر از آدمهای خود را که امین و بیغرض باشد مأمور خواهم نمود که سرپرستی نموده رفع این اختلافات بشود.

نظام السلطنه

۱۸- شیراز آقای نظام السلطنه صاحب اختیار فارس.

عموم اهالی از ملاعبدالرحمن راضی و اختلافی نداریم. استدعا دفع شر

فتحعلی خان است توجهی باحوال رعایا بفرمایید.

تجار اوزی مقیم بندرعباس

۱۹- طهران صدراعظم: تجار اوز آمدند کار پردازخانه بموجب تلگراف رسیده از شیراز اوز غارت و اهالی کشته شدند و جواب از طهران نیامد.
مصباح السلطنه.

۲۰- تجار اوزی. غارت اوز دروغ است و خالی از صحت. آسوده باشید احکام لازمه هم برای رفع شر فتحعلی خان صادر و فرستاده شد.
صدراعظم.

۲۱- طهران دربار معدلت مدار اعلیحضرت شاهنشاهی ارواحنا فداه. حضرت مستطاب اجل صدارت عظمای محض آسایش رعایا از ظلم فتحعلی خان وجوه قریه اوز را از لارستان موضوع فرموده، عناداً درصدد اتلاف و قتل و تهب رعایا برآمده، دو ماه است قشون زیاد آورده اوز را محصور داشته که احدی امکان دخول و خروج نیست. قوت و آب ممنوع جمیع املاک مزروعه ضایع و چندی از رجال و نسوان مقتول. دو ماه علی‌الاتصال دعواست. هرچند اصرار شده اولیاء امور دولت قاهره غوررسی نمیفرمایند ناچار به خاکپای فلکفرسای اقدس همایونی ملتجی شده که توجهات رثوفانه در حق رعایا و ضعفاً ترحمماً معظوف فرموده شود.

تجار اوزی مقیم بندرعباس

۲۲- از شیراز به بمبئی تجار اوزی: فاصد اوز فی ۴ شوال رسید. جمعیت زیاد اوز را محاصره دعوا بجاری سی نفر از ذکور و اثاث کشته و زخمی خرابی و خسارت مالی قریب به بیست هزار تومان است.

سه نفر مأمور رسیده حکومت از اوزی بی‌میل و از ملا عبدالرحمن متغیر، می‌خواهد کلاتر از خود بفرستد که دست اوزی و فتحعلی‌خان هر دو کوتاه شود. فتحعلی‌خان احضار شده سید ابراهیم شیراز است توسط بالهوز کبری بظهران بگویند.

عبدالرحیم.

۲۳- جواب تجار اوزی: تلگراف رسید. از مطالب معروضه اصلاح حاصل شد. من کمال صمیمیت و همراهی را درباره شما دارم. جناب جلال‌تمآب اجل اکرم آقای صاحب اختیار دام‌ظله هم نهایت مرحمت را درباره عموم رعایای فارس دارند و هم ایشان مصروف رفع ظلم و فراهم آوردن آسایش اهل این مملکت است. فتحعلی‌خان حاضر است و برحسب امر مبارک حضرت مستطاب اجل اشرف اکرم ارفع افخم آقای صدراعظم روحی فداه مشغول اصلاح کارهای شما هستند البته مطمئن و آسوده باشند که اسباب رفاهیت شماها از هر حیث فراهم خواهد آمد.

سهام‌الملك ۱۷ ذیحجه الحرام ۱۳۱۰

۲۴- حضور بندگان نواب مستطاب اشرف ارفع حضرت والا رکن‌الدوله. ملا عبدالرحمن بتصویب تجار و عموم رعایای اوز برای رفع تعدی و تظلم از فتحعلی‌خان اقدام در تجزیه اوز کرده. فتح علی‌خان به اوز سوار فرستاده که ملا عبدالرحمن را گرفتار نماید و نیز مجله جعلی ساخته فرستاده است اوز که مجبوراً از تجار امضاء بگیرد تجار امتناع از او نموده‌اند و ملا عبدالرحمن معاودت بشهر نموده بحضور حضرت والا عارض شده که با اطمینان تمام مراجعت کند تا اهالی مرفه‌الحال گردیده بدعای دوام عمر و دولت اعلیحضرت شهر یاری اشتغال ورزند.

تجار اوزی ساکن بندرعباس و اوز

۲۵ و ۲۶ - صورت دو تلگراف از بندرعباس بیک مضمون یکی بنام صدراعظم و دیگری صاحب اختیار فارس: فتحعلی خان اگر چه ظاهراً دست از محاصره اوز کشیده و اردو حرکت داده اما قلعه اوز با شصت نفر مع‌لوازم و تجهیزات جنگی محکم نموده. راه عبور و مرور اهالی تنگ و مسدود است و دو نفر دیگر باز مقتول شده‌اند. و دو نفر اسیر و در قلعه گراش محبوسند. هرچند آقای میرزا فتح‌الله خان سعی در تخلیه قلعه و مرخصی دو نفر نمودند بخرج نرفت. تلفیات اوز بموجب ثبتي است که میرزا فتح‌الله خان ضبط نمودند بحضور مبارک میرساند. فتحعلی خان ۲۵ ذی‌قعدة از لار برای شیراز حرکت کرده، خواجه محمد صالح کلانتر سابق با حاجی محمد پدر عیال او که مصدر فساد اوز بوده‌اند با خود آورده. مستدعی آنکه احقاق حق بیچارگان شود. توجبهات حضرت اشرف ارفع در آسودگی و ترفیه احوال عموم متمنی و منتظریم، فی ۴ ذی‌حجه ۱۳۱۰

تجار اوزی از بندرعباس

علاوه بر اینها تلگرافات عدیده از جده بتوسط حاجی زینل ابوالقاسم که توسط آسید علی آقا مرشد صدراعظم که در آن ایام برای حج آمده بودند سفارشات اکیده نموده برای ترفیه احوال اهالی اوز مخابره نمودند و نیز از حدیده بندر یمن بتوسط حاجی ابوالحسن تاجر جهرمی، قونسل دولت ایران از اعمال و سوء رفتار فتحعلی‌خان لاری بمركز مملکت شکایت کرد و همچنین حاجی عبدالحسین ابن حاجی زین‌العابدین امین التجار از اعظم تجار شیراز که از قدیم مقیم هندوستان بوده است تلگراف دوستانه‌ای بجانب جلالت‌آب نظام‌السلطنه صاحب اختیار فارس فرستاد که معظم‌له فوراً جواب صادر فرمود که «خواهش شما قبول و پذیرفته شد...»

حال مطالعه کنندگان ملاحظه میفرمایند که مردم اوز چه اقدامات و

زحمات فوق‌العاده متحمل شدند و بجه پولهایی برای قطع نفوذ فتح‌علیخان خرج کردند. طبق صورت حساب موجود فقط پولی که در بمبئی بتلگرافخانه انگلیس ریخته شد بالغ بر یکهزار و پانصد روپیه شد و آخر الامر نتیجه‌اش صدور دو تعلیقه بود که در زیر نگاشته میشود:

صورت (تعلیقه حضرت اجل آقای نظام‌السلطنه)

«چون قریه اوز لارستان تیول بندگان حضرت مستطاب اشرف امجد افخم صدراعظم مدظله‌العالی است و از طرف بندگان حضرت مستطاب معظم باین جانب واگذار است، لهذا محض انتظام و انضباط امور باسایش سکنه و رعایا و وصول مالیاتی و کمال مردم داری و درستکاری مقرب الخاقان فتح‌علیخان بیگلریگی نایب الحکومه لارستان در هذا لسنه ثیلان^۱ ثیل و ما بعدها ضبط و ربط قریه مذکوره کمافی السابق بمقرب الخاقان مشارالیه مرجوع و واگذار داشتیم که در تأمین قاطبه اهالی و تجار و ترفیه عامه سکنه آنجا مراقبات کافیه منظور داشته و جوهرات دیوانی آنجاها را در هر قسط دریافت و ایصال دارد. عموم تجار و ریش سفیدان و رعایای قریه اوز خود را سپرده مترب الخاقان مشارالیه دانسته بدهی دیوانی خود را پرداخته تجاوز ننمائید. ۲۲ محرم سنه ۱۲۱۱.»

سواد مطابق اصل است (حاجی میرزا رستم خان)

صورت (تعلیقه نواب مستطاب اشرف والاخاجی سهام‌الملک)

«عموم تجار و رعایا و اهالی اوز را مرقوم میشود مدت مدیدی است عرایض شما را کلیتاً چه محتوی بر صداقت و چه مبتنی بر لجاجت شنیده و دانسته‌ام، اکنون موجب لزوم بر این مختصر مبادرت میشود. مقصود اولیاء

۱- ثیلان ثیل: سال مار، بحساب منجمان ترک ششمین سال از دوره اثنا عشری

ترکان (فرهنگ معین)

دولت ابد مدت قاهره و مکتون خاطر حضرت مستطاب اجل اکرم افخم آقای صاحب اختیار مملکت فارس دام ظلّه العالی، فقط آسایش عموم رعیت و آرامش قاطبه اهالی مملکت است، خاصه دربارہ اشخاصی که از شرارت و هرزگی دور و مردم معقول بلاقصور باشند. محض فراغت بال و رفاهیت احوال شما از طرف بندگان حضرت صاحب اختیار مدظلّه العالی حضوراً و شفاهاً سفارشات لازمه و تأکیدات معلومه بمقرب الخاقان فتحعلی خان بیگلربیگی لارستان شد حتی الامکان در نگاهداری و تنظیم اسباب امیدواری و آسودگی و رأفت شماها مواظب و ساعی باشد. علی هذا بر حسب الامر بندگان حضرت مستطاب معظم الیه مقرب الخاقان بیگلربیگی مقرب الحضرت حاجی رستمخان پسر خود را بجهت استمالت و انجاح مسئولیت شما روانه اوز داشت که قرار صحیح در امورات و حصول و ایصال مالیات شماها بدهد. مخصوصاً محض توجه همه شماها مرقوم میشود که حاکمی بهتر و نگهداری مهربان تر از مقرب الخاقان فتحعلیخان بیگلربیگی برای شماها پیدا نخواهد شد. بلاجهت در صدد لجاجت و ایجاد مزاحمت و مشقت برای خودتان نباشید. قطع نظر از مذاکرات سابقه و مقاولات سالفه من بعد هرچه از شما بیشتر معقولیت دیده شود زیادتیر موقع احترام و محبت فتحعلیخان واقع خواهید شد. چنانچه مخصوصاً برای اطمینان خواطر شما مشارالیه بمقرب الحضرت حاجی رستمخان قدغن کرده است که هرکس را شما بکلانتری خود معین کنید و او را بخواهید مشارالیه او را کلانتر نماید و در انجام مقصود و انجاح مطلب شماها بقدر خردلی تقاعد و کوتاهی ننماید. عجالتاً زیاده از این مقرر و مرقوم نمیشود.

سهام الملك ۲۸ محرم ۱۳۱۱

در ۲۸ صفر ۱۳۱۱ کارها خاتمه یافت و بموجب اخبار اوز که از بندرعباس نوشته اند فتحعلیخان قبل از حرکت از شیراز بجنابان حاجی عبدالله و حاجی محمد مرقوم داشته که «اوز برگردان نمودم محض آسایش شما و رفاه

عموم سپرده حاجی میرزا رستمخان مینمایم. از گذشته گذشته‌ام اینقدر محبت با شما بنمایم که خودتان خجل شوید در هر موارد و از هر جهت موجبات رضایت شما مطمع نظر است، اطمینان کلی حاصل نمائید.

لذا صاحبان، تلگرافاً و کتباً بشما و بهر نقاط ابلاغ داشته‌اند که من بعد دست از عمل باز دارید. علاوه بر این نمیتوان با دیوانیان جدل کرد و فایده‌ای ندارد.»

(صورت فرمان همایون شاهنشاه جمجاه ایران پناه)

المک الله

السلطان ابن السلطان

ناصرالدین شاه

وعموم تجار و اهالی و رعایای قریه اوز من توابع فارس بصدور این همایون خطاب مستطاب سرافراز بوده بدانند چون مکرر تلگرافاً و کتباً از خاک پای جواهر آسای اقدس استدعای موضوع بودن از جزو فارس نمودند که از تعدی مباشرین حکمرانی و ایالت فارس مصون و ایمن باشید انطاف و تفضلات بیکران شاهنشاهی شامل احوال عموم اهالی اوز آمده و از آنجا که رفاه حال عموم رعایا و برایا همواره منظور نظر رأفت الر خسروانه است لهذا تمام قریه اوز و توابع آنجا را به موجب این فرمان قضا جریان مبارک به تیول ابدی جناب مستطاب اشرف امین السلطان وزیر اعظم مرحمت فرموده اسر و مقرر میفرماییم که از کنون به بعد قلم و قدم اجزا و مباشرین امور حکمرانی و ایالت فارس از قریه اوز و اهالی آنجا کوتاهست و از سنه میمونه لیلان لیل خود را تیول و سپرده جناب معظم‌البه دانسته منال دیوانی خود را بکارگذاران وزارت اعظم پرداخته باکمال فراغت و آسودگی خاطر بامر رعیتی و دعاگوئی ذات ملکوتی صفات اقدس همایون اشتغال ورزیده حسب‌المقرر در عهده شناسند - شهر جمادی‌الاولی ۱۳۱۰.

ترتیبات تحکیم و لایت بجهت مدافعه از

مهاجمه خصم

چون تهدیدات و تشددات بیگربیگی پی‌درپی بگوش اهالی میرسید و محاربه را حتمی و یقین‌میدانستند قوای حربیه را فراهم آوردند و در میدان برخاش منظره و در جمع آوری جمعیت کافی جداً احتشاد ورزیدند. نمایشات جنگجویانه را بجلوه بروز و ظهور رسانیدند و اسباب کینه‌ورزی آشکار ساختند. درحالتیکه اهالی اوز هیچ استعداد جنگی نداشتند و بخواطرشان نمیگذاشت که آقای بیگربیگی برزم آرائی حاضر میشود بلکه تصور میکردند به تدبیرات عاقلانه در نزد اولیای دولت کارها را از پیش میبرد ولی چون امر بزرگ شد و صورت واقعی پیدا کرد ناچار بنا بتکالیف شرعیه و واجبات عقیده و غیرت وطنیه از برای حفظ و حراست سیرت و نوامیس خویشتن لزوماً تشکیل یک مجلس کنکاشی نموده کلیه رجال طایفه را باجماع دعوت داده حاضر شدند.

پس از مذاکره و استشاره نتیجه این شد که ریاست امور مدافعه از هر قبیل در کف کفایت خواجه زین‌العابدین باکثرت آراء و بالاستحقاق قرار گرفت و جمله تفنگچیان با سرکردگان بهادر نشان در تحت اطاعت و فرمانبرداری او حاضر آمدند.

مشارالیه قبول این امر سترگ را نموده و بالاغیرتاً متحمل و متعهد گردید

و با تدابیر صائبه که ایشانرا مسلم بود در انتظامات امور مدافعه مجتهد گردید. نخستین: رخنه‌های حصار ولایت را ترمیم و کوچه و سرکوه‌ها را از جانب خارج مسدود و خانه‌ها با هم پیوستگی داده و بروج و باره‌ها ایجاد و اطراف اریعه بمستحفظین معتبر و دلاور برقرار داشت و باروها و استحکامات چنان ایجاد کرد که مشرف بمنازل و اردوی دشمن میبود و کلیه خانه‌ها و اطراف که خیلی محکم و هرکدام مانند قلعه متینه در مقابل مهاجمات عدو سدی سدید مینمود از برای مدافعه کنندگان مأمنی محکم و رصین شد فی الواقع اوز بصورت يك قلعه جنگی درآمد و چهار دسته از تفنگچیان گزین و پادار بنام گزمره شبانه‌روز تحت امر «خواجه زینل حرکت» داشتند که در حین کارزار فوراً به امداد مستحفظین رسیده جلوگیری از هجوم خصم نموده، مدافعه از آنها میکردند.

دسته دیگر با اسم قراول و جو امیس خارج از ولایت مراقب حرکات طلایع اعدا میبودند و چند نفر از ذوات محترم اعیان تجار که بتدابیر و فنون جنگ آشنائی داشتند مثل حاجی محمد شریف حاجی احمد و حاجی احمد حاجی ملا حسین و حاجی محمد رفیع حاجی عبدالله و غیرهم تحریر و ترغیب میرشکاران و تفنگچیان مینمودند و ایشان را بصبر و ثبات توصیه میکردند و هرکدامشان مکرر پیول نقدی دل آساو دلگرم کرده گلوله میریخت بی‌مهابا بسمت جنگ آوران می‌شناختند. ماشاءالله هیچکدام پروائی از مهاجمات بدسگالان نداشتند و بالمثل جواب از دهان تفنگ میدادند. از خیل زنانه نیز هلله و «شبا» بلند بود. طبقه فضلا و سادات و علما مشغول به اوراد فتیحه و از روحانیت حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم استمداد و از انفاس متبرکه بزرگان دین یاری و نصرت میجستند.

عده‌ای از سادات و علماء و تجار امثال محمد هاشم امام، حاجی شیخ عبدالجبار، حاجی محمد قاضی، رئیس حاجی محمد شریف و غیره چند بار بخواش بیگلربیگی و نیز از طرف اهالی داخل اردو شده حضوراً بنصایح

پرداخته، و خامت نتیجه کار را متذکر میشدند و دعوت باصلاح میدادند ولی در ایشان اثر نکرده بمعاذیر جواب میدادند، اما آخر فهمید که خطاء فاحش از او است لذا بیدرنگ اردو را حرکت داده و مرخص نمود و جریده بشیراز شتافت و پس از حرکت اردو باز هم اهالی آسوده نشستند چونکه قلعه با استعداد در دست مأموران میبود و مکرر تیر و تفنگ از دو جانب رد و بدل میشد و مردمان دچار زحمت و دشواری میبودند.

هرچند از خارج راه آمد و شد باز و میتوانستند که جلب ارزاق و آذوقه نموده باشند ولی با غایت عسرت اوقاتشان پریشان و هرکس در فکر جلاء از وطن منفور آمدند خصوصاً خواجه «زینل» که با اینهمه زحمات و خدمات و جانفشانی در راه وطن یقین میدانست که در خاتمه در صورتیکه باید مجدداً در تحت سلطه بیگلربیگی قرار گیرد جز مسافرت و جلای وطن راهی برای نجات خود نمی‌دید و همواره درصدد تهیه مسافرت بود که بمجرد وقوع این خبر از شیراز بیدرنگ با عیال و اتباع حتی بعضی از رعایا و هواخواهان خویش کوچ کند.

نتیجه اعمال خواجه زین العابدین

بر کافه اهالی اوز اعم از اعیان و کدخدایان مخفی و پوشیده نخواهد بود که خدمات برجسته و جانفشانیهای خواجه زین العابدین در راه وطن در مورد محصور بودن اوز و کارهای عمده‌ایکه از ایشان میشد و اقداماتیکه در ممرکه پیکار خصم بمنصه ظهور رسانید روشن و هویداست و (کالشمس فی رابعة النهار) بر عالمیان واضح و مبرهن است و الحق لایق تحسین و آفرین میباشد. در این خصوص بر احدی جای انکار نیست و از روی انصاف در عالم

حق‌شناسی زیبا و شایسته بود که بعد از خاتمه ماجرا جایگاه او را بلند دانسته بریاست کل‌اشن برقرار بدارند. اما این معنی با عقاید آقای بیگلربیگی منافات نامه داشت و اولین مواد صلحیه صحبت از مومی‌الیه نمود و گفت که از تقصیر او اغماض نمودم ولی باید از ولایت خارج شود چونکه صدمات و لطماتی که در اوان کارزار آنچه بایشان اصابت نمود تماماً از چشم او میدید. بنا باکراه طبع دیگر نخواست که مشارالیه را بریاست دیدار نماید. علیهذا خواجه زین‌العابدین موصوف مصلحت ندانست که در خانه خویش توقف ننماید بمجرد بروز این مطلب کوچ و باروبنه خود حرکت داده با اتباع و بستگان عازم خنج گردید و در آنجا رحل اقامت انداخت و چند سال در آنجا روزگار گذرانید تا بعد از انقراض بیگلربیگی معاودت بوطن نمود.

تبصره - چون اوضاع ناگوار اوز قریب بانتها رسیده صورت يك محاکمه ضرورت پیدا کرد و مناسب افتاد که در اینجا درج شود تا آنکه مزید بصیرت اولی‌الابصار گردد که از کماهی اوضاع درباری سلطنت ناصری با اطلاع شده باشند. حضرات تجار بر وجه سالف البیان مظلومیت رعایای اوز را بتوسط صدارت عظاما بدربار معدلت شعار شاهنشاهی رسانیده استرحام نمودند. بنابراین ذات همایون شاهانه متأثر گردیده ترجمان‌الرعیه و محض ترفیه و آسایش مظلومین، اوز را تیول صدراعظم مقرر فرمودند و از ایالت فارس مجزا و برای انتظام محل بتصویب صدارت بسبیل مقاطعه بملا عبدالرحمن تاجر مقوض فرمود و در اینخصوص فرمان همایونی صادر و احکام لازمه بمعهده ایالت فارس و شعبات حکومت نیز بمشارالیه سپرده آمد و ملا عبدالرحمن برای اجرای عملیات رهسپار مقصود گردید و هرکس ملاحظه فرمان و احکام مینمود بیدرتنگ و بدون ریب تصدیق میکرد زیرا هیچ قید و نقصی نداشت و عدم اجرای فرمان در قلب کسی خطور نمیکرد.

اکنون باید فهمید که چگونه فتحعلیخان بیگلربیگی تمکین نکرد و اطاعت نمود. برای اینکه در سالهای دیرین اوز زیر سلطه و فرمانش بوده و

بکیف مایشاء عمل میکرد و شاید هم رعایا را غلامان حلقه بگوش خویش میپنداشت. بنا بقانون استبداد و رسوم بربریت بمجرد استماع این اخبار که هیچوقت انتظار نداشت متنغیر میگردد و اظهار میداشت که این عار باید از خود دور و اوز باید عالیها سافلها نمود چه که سالهاست بارکش جور من بوده و هستند بجهت سرکویی آنها حرکت میکنم و خاک اوز بیاد میدهم تا آنکه عبرت دیگران شده من بعد احدی بطمع تجزیه ابوابجمعی من بر نیاید و بدانند که بیگلربیگی پشت دست از اوزی نمیخورد.

اولاً بقوه قشونی که در دست دارم و ثانیاً به بخشیدن زر و سیم که حلال مشکلاتست شاه و صدراعظم و صاحب اختیار و سایر اولیاء امور را متقاعد میکنم و این مهم را برگردان کرده بمرام و مقاصد خویش نائل خواهم شد! اما اهالی اوز در بدایت کار چنان سرگرم و مشتاق بودند که دست از پا نمیشناختند و بهمديگر تبریک میگفتند و اهالی را دعوت باتفاق مینمودند و از داخله و خارجه همگی متحد شدند و مجالس عدیده در هر نقطه‌ای تشکیل و منعقد نمودند و دواير سیاسی بهر دیار وسعت دادند، چه که در بادی نظر یقین میپنداشتند که تجزیه یافتن ولایت امریست حتمی و هرگز ملغی نخواهد شد و در قوه احدی نیست که تمکین از فرمان شاه و حکم صدراعظم ننماید و شأن فرمان همایونی اجل از آنست که فتحملیخان بتواند جواب بگوید. کار سرسری و بازیچه نیست که کسی گمان ببرد. لذا همگی کمر همت بسته جاناً و مالاً حاضر بدفاع شدند و در پرخاشجوئی چنان مستعد گردیدند که مزیدی بر آن متصور نبود و در مقابل جنود بیگلربیگی رشادت و شجاعتی نشان دادند که بیگلربیگی انگشت حیرت بدنندان گرفت و در پنجاه و سه روز محاصره هر قوه و تدبیری که بکار برد خایب و خامر آمد و رخنه در بنیان ولایت نتوانست کرد و تجار اوز نیز از بلاد خارجه و داخله بمخابرات تلگرافی و شکایات کتبی پرداخته باندازه‌ایکه ارکان دوائر دولتی در تزلزل انداختند و کارهایی نمودند که مثل نداشت تا آنکه بیگلربیگی از کار جنگ خسته شده بدون قید شرطی اردو را

مرخص و حرکت به لار بنمود و در آنجا ساختگی کار خویش کرده عازم شیراز شد و بحضور ایالت نائل آمد و کار خویش از هر حیث حسب الخواهن بعمل آورد و هرکسی طرفدار او آمد و از سرخ و سفید همگانرا سیراب و راضی نمود و هدایای گرانبها با نامه چاکرانه بحضور صدارت عظاما تقدیم نمود.

نظام السلطنه صاحب اختیار بر علیه تجار اوزی سخت مدعی شد. فرمان شاه و احکام کان لم یکن پنداشت. مانند وزرای محمودی شکستن فرمان سلطان اهون از کسر گوهر شناخت و گویا کلام ملوک که ملوک الکلام است در نزد ایشان قدر و قیمتی نداشت و بیمعنی میدانست. غرض که حق را به بیگلریگی داد و اوز مجدداً ضمیمه ابوابجمعی او شد.

تجاری که بشیراز رفته و سه ماه در آنجا توقف داشتند آخرالامر مایوسانه بوطن مألوف عودت نمودند و آقای بیگلریگی بمرام و مقاصد خویش نائل آمد با کمال ابهت و اجلال موکب فیروزی کوکب را مظفرانه از شیراز نهضت و با فر و اقبال در مرکز حکمرانی لارستان فرود آمد و حاجی عبدالله و حاجی محمود و چند نفر دیگر از معروفین و عماید تجار نیز بالاتفاق باستقبال شتافتند و از پیش آمد ناگوار اظهار تأسف و صرفنظر از وقوع ماجرا نمودند و طرفین با همدیگر مانند شیر و شکر بهم آمیختند.

لطف کلام اینجاست که از طرف آقای بیگلریگی لساناً و کتباً بهمگی بستگان و قاطبه رعایا علی العموم اعلام و اعلان کردند که از این تاریخ و مابعدا هرکس از ماجرای اوز سخنی یا حکایتی بر زبان آورد مستوجب جرم و عقاب شدید خواهد بود. اهالی اوز از هر حیث آزاد و از گذشته ها گذشت و بضمون «عفی الله عما سلف» عفو عمومی صادر گردید و من بعدا فیما بین اوزی و گراشی کمافی السابق با کمال صفا رسوم مراوده مرعی الاجرا شد. پس از استرضای خاطر تبار و کدخدایان بیگلریگی از روی مآل اندیشی و محض ختم شجر نفاق بین اهالی مقام کلانتری را از طایفه خواج مسلوب و رقم کلانتری بنام امیر محمد کاظم پسر میر عبدالهادی سابق الذکر صادر کرد. حضرات تجار نیز از

این حسن انتخاب تمجید و اظهار تشکر و امتنان نمودند و از برای ستم رسیدگان رعایا و فقرا و ضعفا مقدار کثیری جنس ترحمماً مبدول و عنایت شد.

اگر چه آقای بیگلریگی در شیراز بنا بتصویب صاحب اختیار طرح آشتی و مصالحه چیده بود که در مجلس نواب والا شاهزاده مهدیقلی میرزا سهام‌الملک همگی حضور بهم رسانیده با حضور ذراتی چند از اکفا قرار صلح با شرفی برای طرفین داده باشند اما حاجی عبدالرحیم و سایر رفقا بهمان لجاجت واهی سخت پافشاری نموده از حضور در چنین مجلسی که با هیئت اجله رجال ایالتی فارس عمداً برای اصلاح ذات‌البین منعقد و تشکیل یافته بود بدبختانه ابا و امتناع ورزیدند و شأنیت خودشان از میان بردند. چنانکه از مکتوبی که خود حاجی عبدالرحیم مینویسد این موضوع آشکار میگردد: «فتحعلی خان آدم فرستاده که چه شما حاضر شوید و چه من بیایم نزد شما بجهت مذاکره صلح. جواب دادیم که ما حاضر نمیشویم تا احقاق حق ما نشود!»

ای کاش همان دوزات محترمین مثل حاجی عبدالله و حاجی محمد بشیراز رفته بودند که با رأی زرینه باکمال شرافت کامیاب میشدند.

کلانتری امیر محمد کاظم ابن میر عبدالهادی

پس از رفع غائله و ترتیب قوائد سلم و تنظیم شروط و مواد مصالحه بنا بتصویب بیگلریگی و رضاجوئی خاطر تجار و کدخدایان و محض رفاهیت عموم اهالی، میر محمد کاظم که مردی بود سلیم‌القلب و بصفتان پسندیده آراسته بکلانتری منتخب شد. او اوقات خویش را صرف دل آسائی رعایا و ستم رسیدگان نمود و ایشانرا بسوی سکون و مسالمت دلالت کرده و بطور تملطف و مهربانی درباره هر یک از وضع و شریف رفتار و سلوک مینمود و بشیرین کلامی خاطر عموم اهالی بخود جلب کرد.

بنا بنیات حسنه و سلوک مستحسنة آنذات محترم امور داخلى رفته رفته صورت بهبودى رخ و فضائل و برکات خداوندی نیز چهره گشائی نمود. قطرات رحمت از سحاب مکرمت الهی علی‌الانصال ریزان میشد. در مدت کلاتری آنوجود مهربان که تقریباً هفت سال دوام داشت سالهای خوش و خرم نمودار شد و اهالی در مهاد امن و امان راحت و آسوده گردیدند. ارزاق فراوان و ارزان شد چنانکه جو هفت من یکقران، گندم و قری^۱ نه قران، روغن چهارقران، برنج و قری شانزده قران رسید و مردم چندی در رخاوت متنعم و نیز از کشاکش دیوان و تحمیلات ظلمه آسوده میبودند و اسباب نفاق و هوس نفسانی از میان برخاست.

از واقعات مهمه زمان ایشان انتقال فتحعلی خان بیگلربیگی بسرای آخرت است که در این مورد شاهزاده عین‌الملک به لار نزول اجلال کرد و حاجی میرزا رستمخان بجایگاه پدر مقرر نمود و از مالیه بیگلربیگی یکصد هزار تومان نقداً نصیب شاهزاده آمد...

در سنه ۱۳۱۴ حادثه فجیعه میر محمد یوسف پسر حاجی عبدالغفور میرحمزه معروف به «میرمرد» بامیر شفیع پسر میرعبدالهادی بوقوع رسید در موقعی که حاجی علیرضاخان پسر بیگلربیگی نیابت لار داشت چون میر محمد یوسف وکیل مالیه عمش مرحوم حاجی میر عبدالغنی بود عیال او اموال شوهرش را مطالبه کرد و بنایب الحکومه عارض و شاکی شد. نایب میر شفیع را مأمور نمود که از او وصول نماید. میر محمد یوسف امتناع ورزیده و در خانه خودش متحصن و جواب گفت و کار بجداال و تنازع کشید. میر شفیع داخل خانه شد که او را متقاعد کند بمجرد ورود بخانه هدف گلوله میر محمد یوسف واقع شد مصاب گردیده و از پا درآمد و یککنفر دیگر نیز بضراب گلوله مجروح شد و آتش فتنه شعله‌ور گردید. مردم اطراف خانه را گرفته جانی را گرفتار و در حبس انداختند. بعد از دو یوم میر شفیع فوت کرد و میر محمد یوسف نیز در حبس

۱- وقر به کسر واو و سکون قاف معادل ۲۵ من.

مقتول ساختند. این است نتیجه اعمال جهالت (فاعتبر وایا اولی الابصار). این ماجرا با فبح و جهی صورت خاتمه یافت. در اواخر باز اوضاع نفاق بین اهالی از سر گرفته شد و جمعی طرفدار خواجه محمد صالح گردیده و وجه پیشکی فراهم آورده نایب‌الحکومه نیز بنا بقانون سابقه و رسوم سابقه بدون علتی میر محمد کاظم را عزل و خلعت و رقم کلاتری بنام خواجه موصوف الذکر صادر کرد و کارها تغییر پذیرفت...

بیان کلاتری خواجه محمد صالح

خواجه محمد صالح مجدداً جالس مسند سروری گردیده زمام امور در ید قدرت خویش یافته بهمان مسلک، سابقه استبدادیه پیش گرفت و اسباب دوئیت بین اهالی فراهم شد چندی بهمان و تیره روزگاری بر مردم گذشت تا آنکه واقعه مهمه شیخ محمد بن شیخ خلیفه و آقا سید یوسف در بندر لنگه بوقوع رسید و در آن شورش جمعی از لاری قنیل و جریح آمدند و آتش فتنه سر بفلک کشید و تر و خشک با هم طعمه نواتر شور و شین گردید.

حاجی علی رضاخان بامر دیوان مأمور دفع فتنه گردیده با جمعیتی کامل از سوار و پیاده و تفنگچی اوزی حرکت نموده وارد لنگه شد. اگر چه اوضاع شورش رو بسکون آورده بود، با وصف آن بعضی افراد معروف و غیر معروف را متهم داشته بدهن توپ سپرد. چندی در آنجا بگناه برای انتظام محل اقداماتی بعمل آورده، آمر و ناهی میبودند و در تمشیت شهر و اطراف کفایت خویش را ظاهر میداشتند ولی کارکنان قضا و قدر از برای او نقشی دیگر بآب زدند. چون آب و هوای بندر با طبیعت خان ناساز و مخالف افتاد بمرض صعب و مهلکی گرفتار آمد، لهذا بحکم قضای محتوم مرغ روحش که در قفس سینه محبوس آمال و آرزوی دارفانی میبود خواهی نخواهی ترک محل کرده بسوی دار

آخرت در پرواز آمد و این جهان را بدرود گفت:

پس از قضیه، نیابت حکومت لارستان بنا بتصویب قوام‌الملک واگذار بحاجی علیقلی خان این فتحعلی خان بیگلریگی گردید. او شخصی بود مدبر و با کفایت. در موقعیکه منال بنا رویه و ثلاثه وجویم بسبیل اجاره در تصرف داشت وقوه و قدرتی بسزا یافته بود نیابت کل لارستان و سبعه‌جات نیز ضمیمه جمعی او شد و از هرگونه طالع و بختش مساعدت میکرد. رفته رفته کارش بالا گرفت و بدرجات عالیات ارتقاء یافت و دستگاهی با ابهت واجلال برایش فراهم آمد که نالی بیگلریگی گردید و پسران او نیز بالیافت و کارآمد میبودند.

میرزا حسنعلی خان ولد ارشدش که نیابت لار و سبعه‌جات مفوض باو بود سرآمد اقران گردید. شوکت و بسالتش مشهور و بطور کافی از عهده کارها بر می‌آمد و کمال و جمالی توأم داشت. خواجه محمد صالح بکلانتری اوز باقی بود تا زمانیکه خواجه زین‌العابدین بنا به اجازه حاجی علیقلی خان از خنج کوچ کرده چندی در بنا رویه سکنی گرفت و بعد به اوز آمده در خانه خویش رحل اقامت انداخت. طرفداران او همراهی نموده از نزد حکومت رقم کلانتری برایش صادر گردید و زمام امور اوز بدست گرفت. پس از مدتی قلیل باز هواخواهان خواجه محمد صالح موقع را بدست آورده او را بمسند کلانتری جلوس دادند و در سال ۱۳۲۴ در عصر مظفرالدین شاه اعلان مشروطیت دولت ایران بر جمهور اهالی ایران اعلام گردید و مظفرالدین شاه در بحبوحه آشوب، رحلت بدارالبقا فرمود و تخت سلطنت با تاج کیانی بفرزند ارشد که مقام و رتبه ولیعهدی را حائز میبود واگذار نمود و بنام محمدعلی شاه سکه و خطبه جاری شد.

در اینخصوص جشنها برپا و مجالس سور و سرور در شهرهای ایران انعقاد و نوای شورانگیز و آوازه‌های زیر و بم را انقلابیون بفلك الافلاک رسانیدند طولی نکشید که وضعیت مرکز متغیر و اوضاع هرج و مرج در کلیه نقاط ایران فراهم و آتش شرر و رفتن در چارسوی مملکت زبانه کشیده شعله‌ور

گردید که تفصیل آن خارج از این نامه مختصر است، چونکه نگارنده در صدد واقعات مهمه اوز است لذا اخبار ثوره عظیمه ایران حواله بمؤلفات دیگران مینماید و فقط اوضاع لارستان را که به اوز نیز سرایت کرد اجمالاً وظیفه خود میدانند که برای بصیرت مطالعه کنندگان در صفحات «تاریخ دلگشا» بنگارش آورد.

چون شهریار ایران بنخت موروثی جلوس و قرار گرفت نخست جمعی از وزراء و رؤساء ملت بار حضور یافته دفاتر قوانین اساسیه مشروطیت از لحاظ ملوکانه گذرانیده بامضاء و مهر شاهانه زینت دادند و فرمان همایون شاهانه در اجرای قانون مشروطه و افتتاح دارالشورای ملی در عمارت بهارستان سمت صدور و نفاذ یافت و نیز برای تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی فرمان رفت و علاوه بر آن انجمنهای متعددی در مرکز ایجاد گردید بنام قوت الظهر دارالشورای ملی و مساعدت در اجرای مشروطیت و همچنین در شهرهای دور از مرکز و در قصبات هر کرسی ایالتی بعنوان مختلفه متفرقه نیز انجمنها از هر گروه و طوایف تشکیل دادند. در شهر لار نیز در تحت ریاست آقا سید عبدالحسین مجتهد بنام انجمن اثناعشری بعضویت دوازده نفر منعقد و برقرار داشتند.

این انجمنهای متعدده در هر شهر و قصبه نفوذ نامه برای خود احراز کرده بود که در محل خودشان آمر و ناهی بودند و جلوگیری از تعدیات و بی اعتدالی حکام و مأمورین دیوان میکردند و چون انجمن لار ظاهراً و علناً مخالفت با حاجی علیقلی خان و نایب الحکومه لار داشت و ضدیت مینمود بنابر این خان موصوف اجازه انجمن ولایتی باهالی اوز داد. ایشان هم برحسب امر عالی باتفاق وجوه اهالی در يك مجلسی حاضر شده پس از استشاره شش نفر از میان قوم انتخاب و انجمن ولایتی را تشکیل دادند و متصدی صلاح امور داخلی شدند و کلاتر محل را بدون اجازه انجمن اختیار امر و نهی نداشت، مگر پس از تحصیل اجازه و از هر حیث ممانعت از وی میشد. در مدت چهارماه این انجمن

دوام کرد. امور و دعاوی اهالی بطور حقانیت فیصله میگردید و مرافعه‌های قدیمه و ارثیه که مهمل شده بود تماماً بدون یکشاهی خرج نسویه و خانمه یافت.

انجمن در اصلاحات ولایت جد و جهدی بلیغ بعمل آورد و امور نامشروع و بدعتهای نامعقول موقوف و متروک ساخت و در مدت قلیل کارهای عمده و بزرگ از قوه بفعل آمد و عموم اهالی بدائره اتفاق حقیقی در آمدند. زیرا امور و دعاوی آنان از روی حقانیت فیصله مییافت و بدون مصارف و تعاریف قطع و فصل می‌گردید.

تأسیس بازار از نتیجه افکار انجمن احداث شد و اجرای عمل پستخانه رسمی از اقدامات انجمن است که محاسن آن بر هرکس ظاهر و پوشیده نیست. مشاجره بین خواجه زین‌العابدین و پسر حاجی محمد رحیم در واقعه مقتول شدن پسرش که خیلی مهم و اشد دعاوی بود و میخواستند در محکمه لار رجوع نمایند با پافشاری انجمن از حاجی علیقلی خان حکم گرفتند که این مسئله بتخصیص در انجمن اوز فیصله یابد و نیز سایر دعاوی چنانکه بحکم شریعت غرا اجرا گردید و سایر مطالب از جزئی و کلی و جلوگیری از تعدیات کلانتر و غیرذالك با دخالت انجمن فیصله مییافت. انجمن دایر بود تا موقعی که محمدعلی شاه دارالشورای ملی را ابطال و بهارستان را بتوب بست و با خاک یکسان نمود و برای انحلال جمیع انجمنها اعم از ایالتی و ولایتی در جمیع شهرها فرمان داد و منحل گردید و انجمن اوز نیز تعطیل شد. پس از این فرمان در تمامی مملکت آزادیخواهان قیام کردند و برای مبارزه با استبداد متفق آمدند اما در میان آنان کسانی نیز پیدا شدند که در لباس آزادیخواهی سر بشورش برداشته و فاجعه عظیمه‌ای برپا ساختند که فاجعه لار را میتوان در عداد آن دانست.

ذکر ثوره عظیمه و آشوب لار

جناب آقا سید عبدالحسین مجتهد که در عرصه فتحعلی خان بیگریگی از عتبات عالیات بقصد اقامت تشریف به لار آورده و سکنا گرفتند از آنجائی که به محاسن اخلاق و در لباس تدین و تقوی و متشرعین آراسته بود اهالی لار بلکه جمله متشیعین مضافات لار تا جهرم و فسا و دارابجرد و کوهستان و غیره معتقد ایشان شده او را جامع صفات شرعیه و مجتهد مفترض الطاعه شناختند و مشارالیه پیروان مذهب امامیه گردیدند و بغایت قصوی احترامش واجب ذمه خویش می دانستند و رفته رفته ترقیات فوق العاده نموده ملجاء و ملاز اغنیا و فقرا شدند و از هر طرف وجوهات خیراتی و نذورات و سهم امام متواتر بحضورشان میرسانیدند و آن بزرگوار وکیل مطلق امام و بحجة الاسلام معروف و امام زمان گردیدند و از وجوهات وارده صرف خیرات جاریه و نیز بفقرا و مستحقین مبذول می فرمودند و اما با طبقه حکام و دیوانیان اعتنائی نداشتند و آنها را از اعوان ظلمه می دانستند بلکه مخالفت کلی با ایشان می فرمودند و در دوره اولاد فتح علی خان نفوذ تامه از هر حیث او را مسلم بود خصوصاً در نیابت حاجی علی قلی خان و پسرانش و جراحی را تکفیر میکرد تا آنکه موقع انقلاب پیش آمد و هر سوی شورش و نائره شعله ور گردید و گروه شورشیان جوق جوق در لار جمع آمدند و جناب آقا آغاز به نامه نویسی برای اطراف نمودند و اعلام نامه به بنادر، بستک، محال جهانگیریه و بیخه و راوی و اشکنان و فال و

عصیر و بیرم و اوز و کوهستان و سایر محلات فارس و خلعت و رقم سرداری برای جناب آقای مصباح دیوان و مأمور برای اخذ و تصرف اداره گمرک عباسی و نامه شدیداللهجه به دولت انگلیس با تهدیدات شدید و رتبه سرداری به حسین کله کن حاجی آبادی و حمله او به بندر عباسی و داخل شدن بکلاه فرنگی و محصور شدن دریا بیگی و جنگیدن میر برکت خان بلوچ در کلاه فرنگی با آن گروه و حملات دلیرانه آقای مصباح دیوان بواسطه تفنگچیان اوزی و خارج نمودن حسین و همراهان او از عمارت کلاه فرنگی و مقتول شدن چند نفر از آنها و دیگر ایجاد کردن پستخانه ملی و طبخ نمبر ملی و جلب قلوب هرکس به طرفداری خویش و اعلان ارتداد خوانین و مخالفین و اجتماع اتباع و جنگجویان از هر گروه در لار و فراهم شدن اوضاع شورش و رسیدن موقع خروج و خلع اسلحه از جمعیت خوانین و طوطیه در گرفتاری ایشان.

در آن زمان که حاجی علیقلی خان برای بنا رویه از لار حرکت نموده با عده‌ای سوار و تفنگچی در نزدیک «بریز» با جمعیت کثیری از «بناروئی» و «شرفوئی» و «کورده‌ای» و «دهکوئی» که حسب الامر سید برای لار مأمور بودند برخورد می‌شود و با همدیگر در آویخته کارزاری سخت بوقوع می‌رسند. در این پیکار گلوله پشای حاجی علیقلی خان اصابت می‌کند ولی او خود را بکاروانسرای «بریز» رسانیده پناهنده شد و از آنجا خود را به «داراب» می‌رساند. چون خبر این واقعه بخوانین رسید ایشان هم ب فکر خویش افتاده برای احضار تفنگچی از «اوز» و «فشور» و «جراش» و غیره مأمور روانه کردند؛ سریعاً و علی‌الغور کلاتران محل با عده کثیری تفنگچی در لار حاضر آمدند و در منازل خوانین و در خانه‌ها مستعداً فرود آمده بانتظار فرمان جنگ نشستند و شهر لار صورت موحشه‌ای بخود گرفته دارالحرب گردید و از کثرت جمعیت شورشیان طریق عبور و مرور مسدود شد و رفته رفته کاربر مردم تنگ و دشوار گردید و ماده فساد قریب بحریان رسید و خون فساد جویان جوشیدن گرفت و تیغهای خون آشام از نیام کشیده برای قطع شریانات گلوی خوانین حاضر و آماده

داشتند.

در این موقع باریک عده‌ای از معروفین لار که همیشه در خدمات خوانین مرجع اوامر ایشان بودند و همواره عقاید خصوصیه بخرج میدادند اکنون بصورت میانجی و باسم اصلاح ذات‌البین برآمده مکرر در نزد خوانین آمد و شد نموده و خود را بخیرخواهی جلوه میدادند و ظاهر سازی میکردند، اما باطناً در مکر میبودند. آخر الامر خوانین فریب آن کسان را خورده به قضا مبرم تن داده متقاعد شدند. بنا بسوء تدبیر همگی در قتلگاه حاضر شدند یعنی تمام خوانین حرکت داده در خانه حاجی علی‌رضاخان بعنوان تصالح حاضرشان کردند و محمد حسنخان که در آن مورد با مر میرزا حسنعلی‌خان محبوس بود نیز با زنجیر و قید در آنجا آوردند و در شهر غوغا بلند و شروع به تیر و تفنگ^۱ گردید و خلق در هیجان آمده بطرف خانه حاجیعلی‌رضاخان حرکت نمودند، لیکن طرفداران خوانین و کلانتران ولایت را از ورود بشهر مانع آمدند و دروازه را بر روی ایشان مسدود ساختند که ناگاه جمعیت اتباع سید داخل خانه ریخته هجوم آوردند.

نخست میرزا حسنعلی‌خان جوانبخت با کمال بدبختی گرفته بیرحمانه سرش را بریدند، سپس محمدعلی‌خان برادرش و ایضاً میرزا حسینعلی‌خان برادر وسطی او و دیگر محمدحسن خان و نواز الله‌خان پسران شکوه نظام بضرب گلوله از پا درآوردند در آن روز که یوم پنجشنبه ۲۹ ماه ذی‌قعدة الحرام ۱۳۲۶ بود هشتاد و اندی نفر با نهایت خواری و ذلت بقتل رسیدند، منجمله سه پسر از حاجی علیقلی‌خان و دو پسر از فضل‌الله‌خان شکوه نظام و خواجه محمد صالح کلانتر اوز و خواجه محمد عقیل برادرش و سه نفر از نوکران و ملا نظام کلانتر «فشور» با هفت نفر از اتباع و تقریباً هفتاد نفر از اتباع و بستگان خوانین مقتول و از جهان معدوم شدند. «ان فی ذالک لذکری لمن کان له قلاب اوائقی السمع و هو شهید - من عمل صالحاً فلنفسه و من اساء فعلیها، چون تفصیل این ماجرا

۱- تیر و تفنگ شدن، اصطلاح محلی به معنی تیراندازی شدید می‌باشد.

خارج از وظیفه قلم نگارنده است لذا بطریق اجمال خاتمه میدهد. بنا بهنگامه انقلابیون مملکت و پیش آمد مشکلات دولت در مرکز نه از جانب دولت و نه از طرف ایالت فارس از برای انتظام لار حرکتی نشد. بنابراین اتباع سید صاحب داعیه در لار و مضافات تا حدود بنادر «کیف مایشاء» معمول میداشتند. و جمعیتی از سواره و پیاده به عده پانصد نفری مستعد و شاکی الصلاح نموده بعزم هجوم و استیلای «اوز» اجازه حرکت یافتند، و اما چند نفر از تجار و منصفین لار از روی مأل اندیشی این را نپسندیده مانع از حرکت ایشان شدند ولی جناب سید نامه‌ای بعنوان «خواجه زین العابدین» فرستاد که شما باید مانند جناب مصباح دیوان تمکین نمائید که مستوجب منصب و خلعت شوید.

«سواد مکتوب آقا سید عبدالحسین»

«حضور حضار محضر انوار حضرات عموم ملت و اهل شریعت خاصه آقایان عظام و موالی کرام بعد از تحیه والسلام و تهیه واکرام مجاهده، بشارت و فتح و نصرت عموم ملت از هر جهت اردو و جمعیت کفار حربی و مرتد فطری و مرید ناشی از باطن شریعت و حضرت حجت تمام شکست و فرار که اصل شجره ملعونه فساد و افساد و کفر و ارتداد بوده در یک ساعتی بالتمام گرفتار و سود کردار و واصل بعذاب النار گشته و تمام آلات حرب و محاربه و حسون و قلاع و توپهای سوزنی و غیره بالتمام و التصرف ملت و توفیق سعادت و کمال استقلال در عدل و اعتدال و حسن اقبال و حسن حال در قوانین عدلیه و وصایف شرعیه و عوامل دینیه و فوائد دنیویه و دفع مفسد کلیه و جزئیه و حفظ حقوق نوعیه از هر جهت در تمام محال «کوهستان» و بیخه جات و سبعه جات و خلیج فارس و لارستان و بهتر و بیشتر از اهل ایمان آذربایجان مستقل در ایمان و عدل و احسان شده از جناب عموم ملت و ارباب شریعت خواجه زینل و کیل و

ناظر و کلاتر که بقوانین عدلیه و قواعد شرعیه و مراتب دینیہ فیما بین رعیت به عدل و احسان و تأمین و امان و دین و ایمان به قانون مشروطه مشروعه مطبوظه رفتار و قرار و مدار نمائید و قسمی که یکدیگر ظلم و عدوان بمسلمین وارد نیاید و غیر از حق الخراج و زکوة چیزی از مسلمین نگیرد و بر رئیس سردار مسلمین برساند که در خصوص مصالح عامه خود بمصرف مقرر شرعی صرف شود برخلاف سابق - صحیح است سردار مختار ملت - مهر (عبده عبدالحسین المرسوی)»

کلاتری خواجه زین العابدین

چون خواجه محمد صالح متأسفانه جان خود را در راه خوانین باخت و در موقع آشوب که در مرکز لار آتش بیداد شعله ور و هنگامه شورشیان تمام حومه و اطراف در معرض مخاطره آمده و سلب امنیت از مردم گردیده بود خصوصاً برای «اوز» که بدون کلاتر اهالی مصون و ایمن از گروه اشرار نبودند چند روزی موقتاً برای پاسداری مستحفظ در قلعه مقرر داشتند و اما این عمل اطمینان بخش نمی بود و واجب گردید که تعیین کلاتری شود.

هیئت تجار و کدخدایان از هر طایفه تشکیل مجلس فوق العاده داده و عموم اهالی حاضر شدند و پس از مشاوره به اکثریت آرا خواجه زین العابدین را لایق و کافی دانسته بصرحه عموم به کلاتری قبول کردند. مشارالیه نیز تقبل این امر نموده زمام امور ولایت را در عهده خود گرفت و بر تق و فتق امور پرداخت و رفته رفته ولایت از پنجه اشرار سالم و محفوظ گردید.

در تاریخ ۱۴ جمادی الاولی سال ۱۳۲۷ اردوی عظیم بسرداری نصرالدوله مرکب از شش هزار نفر جمعیت سواره و پیاده از ایلیات خمسه و عده نظامی با دو عراده توپ «شرپنل» و تفنگچیان لارستانی و نیز حاجی علیقلی خان

و شکوه نظام و بقیه خوانین با احتشادی تمام بجهت تسخیر و کوبیدن لار و دفع شر سید عبدالحسین حرکت کردند و در اطراف لار فرود آمدند اما متابعان سید چنین معتقد بودند که قوه باطنی «آغاه اردو را مجال دستبرد نمی‌دهد و کراراً از طرف نصرالدوله اعلام و اتمام حجت به اهالی لار فرستاده شد. که از برای نجات اهالی لار جز تسلیم و اطاعت از دولت راهی دیگر نیست والا در ساعت قلبی بقوه قهریه لار را کوبیده توده خاکستر خواهم کرد و موجبات فرمان همایونی اجرا خواهد شد.

از آن طرف اتباع سید بهمان عقیده ثابت قدم ایستاده حاضر بمدافعه شدند و شروع بجهنگ نمودند. توپچیان با آتش فشانی پرداخته و از چهار جانب شهر جمعیت اردو متفرق گردیده هجوم بشهر آوردند و تفنگچیان لارستانی زودتر برج و «باستیان» اطراف شهر را شکسته و داخل شهر گردیدند. از داخل و خارج امثال تگرگ گلوله میریخت و از ضرب گلوله «شرپنل» عمارات متعدد از جا برداشته می‌شد و برج و قیصری لار را تفنگچیان اوزی متصرف شدند. تفنگچیان اوزی هجوم بقلعه «ازدها پیکر» برده آنجا را نیز متصرف شدند. یک نفر «اوزی» در حمله نخستین مقتول گردید و در اندک مدتی شهر عظیم لار به تصرف اردو درآمد و در مدت سه روز به غارت و تاراج رفت اموال کثیر مردم که حد و حساب نداشت نیز نصیب اردو شد و آنچه یافتند بردند و روزگار بر اهالی تیره گردید و اسیر دست اردو و اتراک آمدند. خوانین فی‌الجمله لاریها را بچشم خود دیدند و بعضی از قاتلین را تقاص نمودند. اما مهلتی نیافتند و جناب سید با عده‌ای از اعوان از یک گوشه شهر بدون مانع بیرون رفتند و بطرف سبعة جات رهسپار شد. عده مقتولین لاری به یکصد و پنجاه نفر بالغ آمد. پس از اختتام تصفیه کار شهر و ممانعت از یغماگران نصرالدوله به شیراز مراجعت کرد در این زمان بود که قوای ملت بر جمعیت و طرفداران شاه غالب آمدند و محمدعلی شاه در سفارتخانه روس متحصن و رؤساء و وکلاء ملت مجدداً دارالشورای ملی را افتتاح نمودند. لهذا اردو با جمعیت برای شیراز حکم

بحرکت دادند.

انتظام لارستان به محمد جعفرخان پسر حاجی رستمخان واگذار شد و تفنگچیان لارستانی با کلاتران بمقامات خودشان عودت دادند. و حاجی علیقلی خان نیز در رکاب سردار عازم شیراز گردید.

کلاتری خواجه زین العابدین کماکان برقرار ماند و مدعیانش معهودی شدند و بدون رقیب جایگاه مستحکم نمود. چون اوضاع مرکز هنوز مغشوش و کشتی دولت در بحر انقلاب سیر داشت و مملکت دچار لطمات امواج دولتیان می بود آقا سید عبدالحسین نیز موقع را غنیمت شمرده مجدداً لار را در قبضه خویش درآورد و «گراشیا» را اخراج نمود. محمد جعفرخان در قلعه «گراش» متحصن گردید و در سنه ۱۳۲۹ امیر پنج برای انتظام لارستان مأمور شد و آقا سید عبدالحسین بجهرم کوچانید و تا آخر عمر در آنجا زیست و امیر پنج لارستانرا در تحت انتظام درآورد و نیابت لار به میرزا علیمحمدخان پسر حاجی رضاخان مقرر داشت.

در اوائل سنه ۱۳۳۴ باز اسباب انقلاب در مرکز فراهم و فرقه‌ای بنام «ژاندارمری» حرکتی مذبوحانه کردند و در شیراز فتنه‌ای برپا شد و بخانه قوام‌الملک هجوم آورده و تاراج نمودند. حبیب‌الله خان قوام‌الملک توقف خود را در شیراز صلاح ندیده با اهل و عیال از این معرکه کناره کرده با اتباع و اردوی مختصری از راه غیر متعارف حرکت و بطرف گرمسیر رهسپار آمد و در تاریخ ۱۳ ربیع‌الاول سنه ۱۳۳۴ وارد «اوز» شدند و کوچ و بنه بمعیت آقای نصرالدوله در «بیدشهر» اقامت دادند و در «اوز» بواسطه تنگی جا اردو را به «بیدشهر» نقل داده خودشان بامعدودی از رجال از طریق گرمسیر به لنگه و از آنجا به بندر بوشهر شتافتند و از عقب قوام‌الملک يك اردوی ژاندارمری مشتمل بر سوار و افراد نظامی جدید با توپهای بزرگ در تحت قیادت سلطان ابوالفتح خان در چهارم جمادی‌الاولی شهر لار را اشغال و در باغ نشاط اقامت گزیدند. خیامهای متعدد در اطراف باغ برافراشتند و نیز منصورالسلطنه رئیس ایل

عرب با جمعیت کافی از عرب، و غیره مسبت داشتند و به نمایندگی محمد جعفرخان کلانتران و کدخدایان لارستانی بلار احضار نمودند و اما خواجه زین العابدین چون از چندی بنای ضدیت با تجار و با اهالی نیز بنای ناسازگاری آغاز کرده و بواسطه فتنه مریدان سید عبدالغفور افغانی که در تاریخ ۱۰ رمضان سال ۱۳۳۳ در مسجد جامع حرکات وحشیانه و شورش فراهم کرده بودند اهالی آنها را برای تأدیب و تنبه به کلانتر موصوف سپرده بودند، چون خود کلانتر با مریدان هم عقیده بود این معنی برایشان شاق و صرف نظر از تأدیب آنها نمود. لذا قیامین اهالی و کلانتر اسباب بی‌صفاتی و مکدری فراهم شد. ناچار اهالی قطع علاقه از او کرده سر از اطاعت او باز کشیدند. هرچند کدخدایان و مصلحین در اصلاح کوشیدند پذیرفته نشد و نتیجه نداد و او مقدماً عارض به قوام‌الملک گردید و تجار نیز واقعه را کماهی به «قوام» رسانیدند و عزل او و نصب پسرش را خواستند و متواتر در این باب با شیراز جواب و سؤال شد که بکلی جواب مساعدی برای اهالی نرسید و سودی نه بخشید و کار دشوار گردید و سلب اطمینان اهالی از کلانتر شد و نیز کلانتر متنفر گردید و از برای حفظ خود عده‌ای از طایفه «نفر» از «صحرای باغ» آورد و در قلعه مستحفظ قرار داد، تا آنکه پس از چندی از جانب قوام مأموری متعمداً بنام احمدخان برای اصلاح فرستاده شد و مدتی در اوز توقف نمود و در چند مجلس بمذاکره صلح و صفا گذشت. بالاخره ظاهر سازی نموده اصلاحی به عمل ولی خالی از معنی حقیقت بود.

خلاصه در موردیکه قوام‌الملک از «بیدشهر» عزیمت به بنادر داشت چند نفر تفنگچی طلب نمود. کلانتر بنا بملاحظه آنکه شاید مسئول دولت شود و نیز چون از ژاندارم ترس داشت بقوام عرض کرد که در مسئله ارسال تفنگچی حضرات تجار مانع گردیده‌اند. اگر چه میتوانست بیدرنگ حسب‌الامر معمول دارد و مانعی هم برای او نداشت ولی از آنجائیکه با تجار ضدیت داشت مضمون فوق را بجای عذر بکار برد و تجار را متهم داشت تا آنکه اخبار ورود

اردوی ژاندارمری از لار رسید. کلانتر مومی‌الیه توقف خویش را در «اوز» جایز ندانسته مخفیانه قلعه را تخلیه و از طریق بیراهه متشرداً بطرف اردوی قوام‌الملک رهسپار گردید و «اوز» از کلانتر عاری شد.

در آن حین مأموری از جانب رئیس ژاندارمری وارد و حامل مکتوبی بعنوان حاجی عبدالنور و نامه‌ای بنام تجار بود که مفاد آن بدین مضمون است «حاجی عبدالنور بکلانتری اوز منصوب و باید با تجار بلار حاضر شوند و در این باب هرگاه تعلل نمائید یکطرفه از ژاندارم فرستاده میشود که شما را احضار دارد و مصارف در عهده شما خواهد بود.»

بنابراین جمعی از تجار با حاجی عبدالنور کلانتر جدید حرکت و درلار حاضر آمدند پس از شرفیابی بحضور سلطان ابوالفتح خان رئیس ژاندارمری و استماع گفتار ایشان و دیدن اردوی مجلله که خیلی با کمال انتظام و باشکوه تمام میبود و خالی از تماشا نبود سه روز توقف کرده و بتصویب محمد جعفرخان رقم کلانتری حاجی عبدالنور صادر و همگی سالمأ معاودت نمودند.

طولی نکشید که قوام‌الملک در بوشهر ذخائر کلیه و لوازم حربیه بدست آورده با جمعیت کافی کامل در ۲۶ جمادی‌الاولی بحدود لار رسید و اردوی ژاندارمری با کمال بی‌انتظامی بعضی از لوازم و توپخانه را بجا گذاشته با هیبت پراکندگی بطرف شیراز فرار کردند و خیالاتشان به نهایت ناکامی خشتی گردید و قوام‌الملک با کوکبه و دبدبه در لار فرود آمد و از کامیابی و موفقیت خویش نعره شادمانه با آسمان هفتمین میرسانید و غافل از گردش فلک بود. در این موقع خواجه زین‌العابدین داشت موقع رامساعد وقت خود دیده آنچه میخواست از قوه بفعل آورد یعنی مفتریانیکه بهم بسته بودند از روی اشتباه نسبت بتجار در نزد قوام‌الملک شاکی و بعرض رسانید و خویشان را بصورت حق بجانب آراسته، مطالبی کاذبه را بجلوه درآورد و قوام‌الملک بدون تحقیق حکم احضار تجار معروف ذیل را صادر کرد که بتوسط سرکرده‌ای از طایفه «باصیری» با عده بیست نفری سوار روانه اوز داشت و خواجه محمد نور پسر خواجه زین‌العابدین

برای معرفی تجار با ایشان منظم ساختند و در یوم چهارشنبه غره جمادی‌الثانیه وارد شدند. اسامی تجار احضار شدگان:

حاجی احمد ملا حسین - حاجی محمد سعید حاجی محمد هادی - حاجی عبدالغفور سیفا - رئیس محمدعلی رئیس عبدالرحیم - ملا عبدالغفور حاجی عبدالله - ملا سمش الدین حاجی عبدالله ملاحسین - حاجی عبدالرحیم حاجی محمد شریف و نگارنده که جمله هشت نفر میشدند بطور وهن آوری در-حالتیکه اهالی از اکابر و اصاغر اجتماع داشتند و مبهوت بودند و قوه لا ونعم از همگی مسلوب شده بود ظلماً و مجبوراً در محاصره سوارهای باصیری حرکت داده بدون آنکه به نزد قوام حاضرشان کنند رأساً در لار بخواجه زین‌العابدین سپردند. در مقامیکه سیصد نفر از تفنگچی اوزی و غیره اطراف منزل گرفته بودند پس از هفت روز توقیف و ادای شش هزار تومان جرمانه بعلاوه آنچه باصیربها بردند معاودت نمودند.

قوام‌الملک در ۸ جمادی‌الثانیه با اردوی جسیم از اقوام مختلفه اتراکت و تاجیک با کمال ابهت و اجلال بسوی شیراز در حرکت آمد و تفنگچیان اوزی بسرکردگی خواجه محمد نور فرزند خواجه زین‌العابدین برای محافظت و نگهبانی ذخائر جنگی و خزینه اردو مقرر داشت و قطع منازل کرده بتاريخ ۱۸ جمادی‌الآخر سنه ۱۳۳۴ در منزل «باب ناره» از برای صرف ناهار فرود آمده و خیمها برافراشتند ولی نصرالدوله بیدرنگ حرکت نمود. درحینیکه اهل اردو در تهیه ناهار میبودند آهوئی از کناره صحرا نمودار شد. قوام‌الملک چون همیشه شوقمند شکار بود فوراً پیاره کوه پیکری سوار و امر کرد که هیچکس از جای خویش نجنبند که این آهو نصیب و قسمت خود من است و بکران را مهمیز زده بجولان درآورد و آهو در جلو جست و خیز داشت و فرار میکرد که ناگاه سمند تیز رفتار سکندری یافته قوام‌الملک زیر سینه اسب واقع شد و دست اسب در سوراخی قید شد، بحركات متواتر رشته حیات قوام از هم گسیخته و در زمره ممات منخرط گردید.

نوکران وقتی بر بالین او رسیدند که امر گذشته و اجل کار تمام را کرده بود. در همان ساعت بدون آنکه اهل اردو از قضیه آگاه شوند سواری سریع السیر از عقب نصرالدوله روانه و حاضر شده بی درنگ نعش را بدوش کشیده باجمعی از سواره و پیاده اطراف مخفه فرا گرفته و کوس رحیل کوبیده تمام اردو حرکت و برفتار آمدند.

اگر چه سران اردو از قضیه واقف شدند اما از سانحه موت در تردد و تشیک بودند. چونکه حاملین مخفه بصورت بلند احوال پرسی از قوام مینمودند و هرگاه در اینمورد ذخایر اردو بدست گروه اتراک می افتاد بیم تاراج میرفت ولی در تحت مراقبت تفنگچیان اوزی مصون آمد و مضمون «لکل عمل رجال» اینخدمت مهم از ایشان بانجام رسید و این واقعه سترگ از اعجاب و اغرب اتفاقات و از مقدرات الهیه بشمار است که «اذاجاء القدر عمی البصر».

اینگونه قضایا اندرزیست از برای ذی شوکتان که وظیفه زمامداری مملکت در ید قدرت ایشان گذارده شده باید در هر موارد در شاهراه عدل و انصاف سیر داشته طریق و رویه رفق و مدارا مطمح انظار قوه عقليه خویش داشته ترحم و رعایت احوال کافه رعایا و عامه برابا که ودایع خالقند الزام و اهم دانسته باشد.

بالاخره خواجه زین العابدین بر نهج سالف البیان بزمامداری اوز باقی و بطریق مخالفت با تجار و بااهالی به اسوء اخلاق سلوک و رفتار نمود و مزید و رنجش عموم شد، ناآنکه قضیه قتل محمد میرشکار بوقوع رسید که سرآمد خطابای او شد و بیشتر اسباب تکدر مردم گردید، حتی دوستدارانش نیز از او رنجیده و دوری اختیار نمودند. بالجمله خواجه موصوف بخطاهای سیاسی منهک گردیده قطعاً رویه دنیاداری را کنار گذارد و با سوء اخلاق و بوضع مخالفت با اهالی سلوک نمود. چندی باین و تیره روزگاری بسر آمد و کلانتری او در اوائل سنه ۱۳۲۶ بانتها رسید.

بعد از زمامداری مصباح بار دیگر سنه ۱۳۲۸ نیز خواجه موصوف

بکلاتری منصوب و یکسال بیشتر دوام نیافت و در تاریخ ۲۲ ماه شوال ۱۳۴۴ جهان فانی را بدرود گفت.

در موردیکه امیر پنج بحکومت لارستان منصوب گردید نگارنده که در بمبئی مقیم بود اشعار زیر را سرود و ارسال داشت که ذیلاً درج میگردد.

شکر خدا که کار جهان شد بکام ما
 آشفته شد زمانه زمینان جهل و شوم
 چون آتش شرور اثر شد بهر جهات
 فضل خدای را که بهنگامه فتن
 لطف خدای و دعاهاى بی‌ریا
 شد بلده «اوز» ز قضا در پناه امن
 خالق مسبب است و سبب راهمی کند
 دادش شجاعت و صفت پردلی و هم
 با همت قوی کمر بسته دم بدم
 غیرت نمود و جوهر مردی بروز داد
 حازم بفکر صائب و تدبیر او مدام
 دشمن اگرچه کوه بود بیندش چو کاه
 از حسن مسلک و روش مستقیم او
 تحصین چو کردباره و برج بلد نخست
 گر گویمش «اوز» متمدن بعهد او
 دانی چگونه شد بهنگام شور و شین؟
 با هر کسی بصلح و اخوت سلوک شد
 اکنون عبور و مرور است کناروان
 گر دانش «اوز» شده یکشهر سودمند
 شهر آن بود که اجتماع و تمدن در او بود
 نعمت ز کردگار روان شد بهجام ما
 شد شعله‌ور بسوی ضعیف و کرام ما
 سوزاند تر و خشک همه جز مقام ما
 چون بیطرف شدیم نیامد سلام ما
 از حوزه مشایخ دین عظام ما
 قدرت نمود نفی خیالات خام ما
 چون «خواجه زینلی» ز نژاد فخام ما
 کز رأی اوست واسطه انتظام ما
 در کف گرفته زمام مهام ما
 بهر صیانت وطن باب و مام ما
 دارد بدست قبضه هندیه قام ما
 گر خرمن از عدوست شرار از حسام ما
 کآمد با اتفاق خواص و عوام ما
 تحسین اوست تا که بود نام و بام ما
 داری تو باورش ز دلیل کلام ما
 با دوستان صفا و با عدا سلام ما
 زان شد فزون تجارت ایام عام ما
 نقل بضاعت است بهر صبح و شام ما
 بیشک بدان صحیح همانشد مرام ما
 پس این مدینه مدن با نظام ما

اهل صناعت و حرفش در فزون بود
 اینک بما نمو تجارت مشاهد است
 تجار در ترقی این مامن نجات
 دور اخوتست و مساوات و اتفاق
 اندر «اوز» چهار بحفظ وطن دخیل
 اول بحلقهٔ مصدوق صوفیان
 ثانی رواج شرع ز دارالقضا بود
 رابع بحول و حوش «اوز» خفته شیرین
 اینها همه چو واسطهٔ امن مردم است
 اسلام با شکوه و بروتق در این محل
 معمور شد مساجد و از اجتماع خلق
 آواز ذاکرین و درود محمدیست
 ارشاد مرشد است و مراقب بحال خلق
 علم و عمل بمدرسه «احمدی» علم
 مفتی بامر و نهی کند پند و موعظه
 از فیض علم اهل اوز در مهاده امن
 پس واجب است شکر خداوند ذوالجلال
 گر دهر فتنه چون کند انهدام ما
 ز احداث قیصریه و سوق و قیام ما
 دست کرم گشاده به تکمیل نام ما
 این بواز آن گلیست که پر شد مشام ما
 منفک از او نبوده سنین مدام ما
 کانجا بسلسله همه شیر همام ما
 آمد ز جوی او پی شرب مدام ما
 چون میرشکار وقاید و صاحبخیم ما
 شد مرضی آله و رسول انام ما
 پیر فلک ندیده چو دارالسلام ما
 چون کعبهٔ مقدس بیت الحرام ما
 در لیل والنهار و صلوة و صیام ما
 در خانقاه ذات شریفش امام ما
 در انتشار دینی و علم کلام ما
 بحث معاملات حلال و حرام ما
 منعم دهد چو خیر بکشت طعام ما
 ورد زبان جمله بهر صبح و شام ما

شرح حال میرزا عبدالرحمن خان مصباح دیوان

بر ضمائم مهر مآثر ناظران با تمکین و معارف پژوهان حقایق بین واضح و ذائع و هویداست که خلاق جلیل ذوالجلال جلت عظمه و عمت کلمته بمشیت ازلی و بامر لم یزلی قامت هر ذیسعادتتی که بتشریف خلعت کرامت و لقد کرمانا بنی آدم آراست بالبدیهه آن وجود مسمود در یمان اقران سرافراز و معزز خواهد بود. دیگری که بختش واژگون و طالعش در حضیض مذلت است همیشه در فلاکت حیران و سرگردان است بنا بمنطق آیه کریمه «تعز و من تشاء و نذل من تشاء» جای چون و چرا نیست در این معنی حکیم ابوالقاسم فردوسی که روانش شاد و نامش در گیتی به نیکی یاد باد چه خوب گفته است:

خداوند بسالا و پستی توئی ندانم چه ای هر چه هستی توئی
یکی رادهی تخت و تاج و کلاه یکی را نشانی بخاک سیاه
نه با اینت مهر و نه با اونت کین تو داناتری ای جهان آفرین
غرض از تمهید این مقدمه آنکه آقای میرزا عبدالرحمن خان مصباح دیوان که در سالف البیان ذکر از ایشان در این واقعه اوز مذکور گردیده اکنون بر حسب وعده گزارش میدارد: از آنجائیکه طالع میمون آن ذات سعادت اشتمال در زایجه قدیم در لوح محفوظ بسعادت مرقوم شده بود و رقم میمنت و اقبال از ناصیه او روشن و هویدا، همواره گردونه اقبالش پیش رو او دو اسبه

میتاخت و دو غلام حلقه بگوش سعد و سعید او دایماً در یمین و یسارش بیاوری در تکاپو میبودند بنا به فره ایزدی پس از رفع غائله کبیره و تصفیه امور اوز عنان اشهب تیز گام بجانب دارالسلطنه طهران معطوف و در آن شهر شهیر رحل اقامت افکند.

از آنجائیکه همت عالی نهمت آن وجود غیور اجازه راحت بخود نمی داد و همواره وجدان دوربینش در طلب جاه و نظریاتش بسوی رفعت و مقامات عالیه سوق می داشت و بارقه تیغ آبدار تمنایش دائماً بوسه گاه خیالات بزرگانه خویش می دانست و مفاد این شعر پیشنهاد همت خود می داشت:

عروس ملك کسی در کنارگیرد چست که بوسه برلب شمشیر آبدار زند
از این جهت قوه دلیرانه و استعداد شجاعتش از مجالس بزم نفور و شوقمند میدان و معارک رزم مطمح انظار غیورانه اش می بود. بنابراین چون تدابیر صائبه اش با تقدیرات الهیه موافق و در نزد اولیای دولت علیه لیاقت و کفایتش بمنصه ظهور رسید از جانب سنی الجوانب اعلیحضرت شاهنشاه ایران فرمان حکمرانی بندر عباس و لنجه (لنگه) و مضافات بافتخارش صادر شد. لذا با کوبه اقبال و اجلال حرکت و بظاهر بندر عباس که اولین بندر معروف خلیج فارس است در حالیکه اسباب پذیرائی از هر حیث آماده و مهیا شده بود و جمع کثیری از اعیان بلد و وجوه تجار محترم برای استقبال حاضر بودند و جمعیتی از رعایای داخله و هیتی از تجار خارجه در دو طرف جاده صف کشیده و همگی منتظر بودند که موب اقبال با يك عده سوار همركاب مخصوص و دسته جاتی از عقب پیاده و سواره و بنه و اغراق و اجزا وارد شد. همین که کوب اجلال با تیپ سوار محاذی صفوف و در مقابل زمره اعیان و هیئت تجار رسید فی الفور در آنجا مکئی کرد و تجار بمقام سلام و خیر مقدم آمده و از همگی احوال پرسی نمود و بطرف کلاه فرنگی که مقر حکمرانی است رهسپار شد و از هر طرف لوازم شادبانه بلند کرده، آوازه کوس و کرنا بفلک رسانیدند و غریو شلیک توپ باوج آسمان در پیچید و مجلس عام در عمارت کلاه فرنگی با غایت ابهت و

شکوه و نهایت زینت و انبوه آراسته گردید که نظیرش در زمان هیچکدام از حکام دیده نشده بود.

در زمان حکمرانی آن وجود ذی جود امور بنادر تحت انتظام آمد و تجار و کسبه مرفه‌الحال و با کمال راحت و امنیت هر کس بوظیفه خویش اشتغال می‌ورزیدند و از هر حیث رعایا در مه‌ادامن بسر میبردند. چون در دوره قاجاریه غالباً در هر نقطه مملکت اسباب هرج و مرج و انقلابات و بدست فتنه‌های گوناگون بظهور میرسید و ادارات حکومتی هر محل شخصی و هر گونه مهمات موکول بیک شخص واحد بود و دولت فقط وصول و ایصال مالیات دیوانی مطمح نظر اولیای امور میدانست بدین سبب عزل و نصب حکام علی‌الاتصال بوقوع میرسید. مصباح دیوان نیز کراراً در حکمرانی منصوب و انفصال میشد و در سنوات چند مکرر بحکومت عباسی و بنادر کامیاب آمده و در هر مورد کارهای عمده بمنصبه بروز می‌رسانید چنانکه در موقع بغاوت میرزاخان و فتنه بلوچ در میناب و شورشیان که اجتماع عظیم داشتند و جمیع نواحی میناب آتش شرر چنان شعله‌ور که تر و خشک اهالی میناب و اطرافیان در آن تلف و توده خاکستر گردیده و میرزاخان قلعه میناب را متصرف و حکمفرما بود قوای مصباح بحرکت در آمده آن سردار دلیر در میدان رزم فرمان هجوم به سپاه و شجاعان لشکر داده، بیک حرکت غیورانه اطراف قلعه را فرا گرفته، میرزاخان تاب مقاومت در خود ندید قلعه را ترک و همراهانش متفرق و جمله قتل و جریح و اسیر آمدند و خویشان با غایت نکال و وبال راه فرار پیش گرفت و از هیبت سیاست مصباح کلیه شورشیان گوشمالی بسزا یافته جماعت یاغیان و متمردان همگی حلقه اطاعت و انقیاد در گوش و از شرارت سابقه را فراموش کردند و میناب از وجود او باش و اشرار پاک شد و نیران فتنه و آشوب که در اطراف و نواحی «شمیل» شعله‌ور بود بکلی اخمد پذیرفت و انتظام محل و امنیت طرق و شوارع حکمفرما گردید.

در مورد مهاجمه (حسین حاجی آبادی) مشهور به «کله کن» به کلاه

فرنگی «عباسی» که در سالف‌البیان نگارش رفت فی الواقع بندر عباس در مخاطره عظیم افتاد. مصباح دیوان چنان جلوگیری و مدافعه از آن گروه خون آشام کرد که شایسته تحسین و آفرین اولیای دولت ابد مدت آمد و بندر عباس کماکان در تحت مراقبت ایشان قرار گرفت و اهالی در مهاد امنیت مستریح گردیدند. بعدها چون دوره انقلاب مرکزی و ثوره اتباع محمد علی شاه مخلوع و پیش آمد هرج و مرج در اطراف مملکت و واقعات آندوره تا تشکیل سلطنت احمد شاه و زمامداری سردار سپه به وقوع پیوست در آن حیص و بیص مصباح دیوان بنا بخیالات دور اندیشانه و آرای زرینه که مر آنوجود عاقبت بین را مسلم است چنان صواب و اسلم دانست که محل اقامت را از طهران مبدل بشیراز گرداند لذا فامیل خویش را حرکت داده در مرکز ایالتی فارس قرار گرفت و در اداره قویمه آقای قوام‌الملک مدظله در سلك اجزا منخرط آمد و مورد توجهات عالییه ایشان گردید و همواره در ملازمت و در اجرای اوامر و فرمایشات خدمات نمایان بجلوه ظهور رسانید.

وهم در این زمان بود که دوره سلطنت قاجاریه منقرض شد و مسند شاهی احمد شاه در هم نوردید، زمان پادشاهی رضا شاه پهلوی پیش آمد و اریکه شاهنشاهی ایران بوجود اقدس زیب و زینت از نو گرفت. جشن تاج گذاری در قصر سلطنتی فراهم آمد و تاج کیانی بمبارکی بر سر نهاد و آوازه عدل و انصاف در چهار طرف مملکت طنین انداز مسامع ایرانیان گردید. بساط انبساط و نشاط در هر طرف گسترانیده آمد و پیکر وطن که چندی در محاق ظلمت ظلّه منخسف بود چون شمس خاوری بچهره گشائی بجلوه گری در آمد و خورشیدوار بنورافشائی مشعشع گردید.

برگردیم بمطلب اصلی: مصباح دیوان در مورد حرکت موکب قوام‌الملک در رکاب میبود و وجود ساحی‌شان از برای رتق و فتق امور گرمسیرات شایسته و واجب میدانست همچنانکه کسراراً برای محال سببه جات و اطراف بنادر و جهانگیریه و شبیکویه گسیل و مهمات عمده بطور شایان، تسویه و تصفیه

مینمود.

در سنه ۱۳۳۶ (ق) که موکب فیروزی کوکب قوام‌الملک در خطه لار فرود آمد جمعی از تجار و وجوه اعیان اوز استدعای تبدیل کلاتر نمودند. بنابر این محض رفاهیت اهالی چنین تصویب شد که از برای رفع مناقشه و خوشنودی تجار آقای مصباح دیوان را بجهت رتق و فتق امور و اصلاح اوز منصوب شود که بعدها احدی از در شکایت بر نیاید. اگر چه شأن و لیاقت ایشان اجل از زمامداری اوز بود، اما بنا بتصویب آقای قوام‌الملک و محض رعایت محبت وطنی قبول نموده زمام مهام در کف کفایت خویش گرفته بذل توجهات مخصوصه معطوف و کافهء رعایا و عامه برابا تحت ظل خداوندی و مرحمت او مرفه‌الحال گردیدند و همواره از منهل زال رافت و امنیت سیراب و شادکام آمدند و چندی مردمان برفاهیت بسر برده شکرانه نعمت عظمای بجا می آوردند و در کمال مسرت و خوشوقتی میبودند....

از آنجائیکه هر خوشی، ناخوشی در پی و هر عیشی، مانمی در بر و هر راحتی، محنتی از پس دارد و از عادت دیرینه دهر ناپایدار و نیز مقتضی سرنوشت ازلی که از مشیت قادر لم یزلی است، هر نیک و بدی که بوقوع میرسد تمام بر سر بنی نوع بشر میباشد این است که در مورد حکومت مصباح دیوان که مشکلات مصاییح شب دیجور اهالی میبود بیک دفعه ولوله بلبه عالمگیر شایع و بلای خانمانسوز که نتیجه جنگ جهانسوز «بین‌الدولی» است از اسپانیا سرایت بممالک شرق نموده و در اکثر بلدان و قراء ایران فراگرفت و هزاران هزار از نفوس هر مرز و بوم تلف و به هلاکت رسیدند. در شهر ربیع الاول سنه ۱۳۳۶ این مرض مهلك مسمی به زکام صدریه و بلسان فرنگی «انفلونزا» که از اثرات مواد متعفن و بخارات سمیه مهلكه توپ و خمپاره بود بایران نیز سرایت کرد که دودگندیده آن بمشام هر ذیرواحی میرسید علی الفور میمرد و یا بمرض خفقان مبتلا میشد.

این مرض در اوز در مدت اندکی یعنی در طول بیست روز تقریباً ششصد

نفر اهالی را از پای در آورد و همچنان در سایر جهات هزارها نفوس مبتلا و از لباس حیات عاری و جامه ممات پوشیدند.

قبل از ختم کلام لازم میدانیم سواد دو فرمان که از طرف فرمانفرمای فارس در باره واگذاری اراضی اطراف اوزه به امیر محمد رضی صادر گردیده است نقل کنیم تا موجب بصیرت و آگاهی خوانندگان گردد.

سواد حکم حضرت والا شاهزاده

فرمانفرمای فارس

هو الله تعالی شانه

بلند اختر برج شهبی حسینعلی

حکم و گزارش: آنکه چون در این وقت که ساحت دارالامان کرمان مضرب سر ادقات عز و شان میبود معروض افتاد که اراضی آب انبار شوره و آب انبار خواجه عالی و آب انبار عالی، الی تل ریگی، از قدیم الایام جزو جمیع قریه اوز من محال خطه لار بوده و اهالی قلات خلاف حساب تصرف کرده‌اند. این معنی خلاف حساب، منافی رای عدالت میباشد که اراضی مذکوره که متعلق به‌عایشان رفیع مکان عزت و سعادت نشان اخلاص و ارادت ارکان امیر محمد رضی اوزی و ملازمان اوست و فی‌الواقع در این سفر خیر اثر مصدر خدمات گردیده و رسم جانفشانی جا آمده که گوی نیکنامی از امثال و اقران ربوده و ما را با او کمال شفقت است تصرف ننماید. در این وقت از فرط شفقت و آنکه بصحت پیوست و در پیشگاه حضور ظاهر گردید که اراضی متعلق به‌عایشان مشارالیه جزو جمیع قریه اوز بوده است قرارداد فرمودیم که کمافی السابق اراضی مذکوره در تصرف عایشان امیر محمد رضی متصرفین سابق بوده احدیرا دخل و تصرف در اراضی مذکوره نمیشد

لهذا مرقوم و مقرر میشود که مخلص دولتخواه بلاشک و تردید عمدة المناء العظام زبدة الکرام الفخام خیرخواه دولت صداقت فرجام (نظاما للشوکه و الحشمته و الاحتشام) بیگلر بیگی جلیل القدر لارومحال سبعة و جهانگیریه و فرنگ و رودان احمدی و جویم و بید شهر و خنج و تسمیمی و مانکی و بشاکی مقرب الخاقان محمد نصیرخان قدیمی بعد از آگاهی بر مضمون رقم قضا شیم قدر توأم مطاع آفتاب شعاع لازم الاتباع اراضی مذکور را از تصرف متصرفین بدون عذر گرفته تبصراف عالیشان معلی مکان اخلاص نشان امیر محمد رضی داده که مالک کما فی السابق در زراعت آنجا پرداخته منافع آن صرف نماید هرگاه اهالی قلات ادعای اراضی مذکوره را نمایند مورد مواخذه خواهند شد. عالیشان رفیع مکان عزت و سعادت نشان اخلاص و ارادت ارکان امیر محمد رضی حسب المقرر اراضی مذکوره را که ملک طلق آن عالیشان است تصرف کرده در کمال خاطر جمعی در زراعت آنجا پرداخته دعا گو باشد و همین رقم مطاع را حجت خود داند و در عهده شناسد - شهر

ربیع الثانی سنه ۱۳۲۸

سواد حکم ثانی نواب والا فرمانفرما شاهزاده

حسینعلی میرزا

نگین خاتم فرماندهی حسینعلی

چون عالیشان رفیع مکان عزت و سعادت نشان اخلاص ارادت بنیان زبده الامانت و الاقران امیر محمد رضی اوزی در سفر دارالامان کرمان در سلك جمعیت مخلص دولتخواه و فدوی بلاشباه عمده الامراء العظام زبده الامناء الفخام خیرخواه دولت ابد فرجام و جان تشار ارادت ارتسام بیگلر بیگی جلیل القدر و الشان مقرب الخاقان محمد نصیر خان فدوی قدیمی میبود بتفاوت درجه اسم چاکری و خدمتگذاران از پیر و جوان گردد در سفر مذکور در طی رقم جداگانه مقرر و مرقوم فرمودیم که اراضی برکه عالی الی برکه شور و برکه خواجه عالی الی تل لاری که مشهر به تل ریگی است و سامان بر آجابه که در دفتر خانه تشخیص یافته جزو بلوک بیدشهر و جویم نمیباشد بصیغه مستمری ابد و معاش عالیشان مشارالیه مرحمت فرمودیم که در زراعت و فلاحت اراضی مذکوره پرداخته منافع و مداخل آنرا صرف اخراجات خود کرده در خدمتگذاری قیام و اقدام نماید در این اوقات نیز که تفنگچیان لاری همراه عالیجاه رفیع جایگاه عمده الخوانین العظام جان تشار فدوی ارادت ارتسام مقرب الحضرت الوالا علیخان قدیمی سردار خطه لار و غلام پیشخدمت خاصه بدارالملک شیراز آمد چونکه مقرب الخاقان بیگلر بیگی مراتب خدمتگذاری او را معروض داشت مزید مرحمت ماگشت مجدداً اینرقم مبارک و پیرو آنچه قضا نشانه بجهت افتخار او صادر

گردید که اراضی مذکور که در فوق مرقوم گشته تمامی مخصوص و متعلق باوست. احدیرا دخل و تصرف در او نمیشد. جمع وجهائی ندارد کماکان باو شفقت فرمودیم خلاف کننده مورد عقاب الهی و مواخذه گردگار خواهد شد. عالیشان معلی مکانان تائب و کدخدایان و ریش سفیدان بید شهر و جویم حسب المقرر قدم و قلم از آنجا کوتاه و کشیده دارند عالیشان اخلاص و ارادت نشان امیر محمد رضی همین حکم رفیع و فسح منبع را جهت خود دانسته اراضی مذکور را کماکان در تصرف خود داشته زراعت نموده منافع آنرا صرف خود کرده در خدمات مرجوعه مقرب الخاقان بیگلر بیگی پرداخته مورد نوازشات خواهد شد. در عهد شناساند تحریرا شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۳۹.

«دستخط نواب والا فرمانفرما» - «عالیشان امیر محمد رضی از قراریکه در متن مقرر است اراضی را بآن عالیشان مرحمت فرمودیم از خود داند بجهت افتخار آن عالیشان بدستخط مبارک سرافراز فرمودیم.»

بسم الله الرحمن الرحيم
مردان طراز صبح در سینه



بسم الله الرحمن الرحيم
مردان طراز صبح در سینه
بسم الله الرحمن الرحيم
مردان طراز صبح در سینه

بسم الله الرحمن الرحيم
مردان طراز صبح در سینه
بسم الله الرحمن الرحيم
مردان طراز صبح در سینه

بسم الله الرحمن الرحيم
مردان طراز صبح در سینه
بسم الله الرحمن الرحيم
مردان طراز صبح در سینه

بسم الله الرحمن الرحيم
مردان طراز صبح در سینه
بسم الله الرحمن الرحيم
مردان طراز صبح در سینه

بسم الله الرحمن الرحيم
مردان طراز صبح در سینه
بسم الله الرحمن الرحيم
مردان طراز صبح در سینه

بسم الله الرحمن الرحيم
مردان طراز صبح در سینه
بسم الله الرحمن الرحيم
مردان طراز صبح در سینه

بسم الله الرحمن الرحيم
مردان طراز صبح در سینه
بسم الله الرحمن الرحيم
مردان طراز صبح در سینه

متن صورتجلسه تشکیل انجمن ولایتی اوز

«بسم الله الرحمن الرحيم»

ستایش و نیایش مر شاهنشاه علی الاطلاقى راست جل شانہ، که وجود بشر را از کارخانه عنایت خود کسوت حیات پوشانیده، و خلقت خلافت زیور بر وجودش سرافرازان انجمن رسالت فرموده و سر در کائنات صلوات الله تعالى عليه و آله بر انجمن رسالت و سفارت برتری و سروری بخشیده و خلفا و اوصیاء و اولاد و امجاد بر سایر امت ممتاز داشته و سلاطین عظام و آمران با احتشام طوق انقیاد برگردن انداخته و بر عامه امت و کافه ملت قوانین شریعت غراو واجب فرموده که همگی بالمساوات سالک مسالك عدل و انصاف و خارج از روش ظلم و اعتساف باشند، اما بعد، غرض از تمهید این مقدمه آنکه در این زمان سعادت اقتران که به توفیقات زمانیه ملت نجیب ایرانیه، در سایه معدلت دولت علیه به حکم مشروطیت قدم به دایره اتفاق و اتحاد گذاره، محض ترویج قوانین مقدسه شریعت اسلامیه (علی مقننها الف آلات النحیه والثنا) و مصالح کافه عباد و ترقی مملکت و رواج مدنیت و تهذیب اخلاق هر سو انجمنهای اتفاق تشکیل و برپا داشته‌اند، بنا علی هذا بر حسب امر و حکم حضرت مستطاب اجل اکرم سالکان معظم فی الشوکنه والشهامه منبع الجود و الکرامه دارای مکارمن اخلاق به مروج مجامع اتفاق، بندگان آفاق آقای حاجی علیقلی خان بیگلربیگی حکمران لارستان و مضافات مدظله‌العالی که در مشروطه خواهی و ملت پروری اولین شخص و از رجال دانشمند و از غیرتمندان وطنی محسوب می‌باشند، نظر به اهمیت محل به موجب تعلیقہ عالی که به تاریخ دوازدهم شهر

اولین مختصر در حال استیلا در عهد قاجار است که در سال ۱۲۵۷ قمری
مختصر شکران و تجلیل از پادشاه در این بنا شد که در روز ششم از محرم ۱۲۵۷ قمری
در مسجد امام از عبادت مقدسه موسی که حضرت علی مرتضی است
انفاس الله ملایک علی شکران او که در این روز است که در این روز است که در این روز است
در سایر عبادت که در این روز است که در این روز است که در این روز است
شکران و تجلیل از پادشاه در این بنا شد که در روز ششم از محرم ۱۲۵۷ قمری
جناب عالی که در این روز است که در این روز است که در این روز است
جناب عالی که در این روز است که در این روز است که در این روز است
در باب کلام برین پنج مجلد در قسم شکر و حمد که در این روز است که در این روز است
در شکر و حمد و تعاقب و قواعد آنکه در این روز است که در این روز است
در بیطرفی و در تعاقب و در بیطرفی و در بیطرفی و در بیطرفی
منت تمام در این روز است که در این روز است که در این روز است
رشته تاریخ و کتب و اسامی اهل بیت و در این روز است که در این روز است

صفر سنه ۱۳۲۶ شرف صدور یافته شده محض تشکیل انجمن ولایتی در اوز، بنابر این بتاریخ بیست و ششم شهر صفر مطابق ششم برج حمل سنه ۱۳۲۶ عموم اهالی اوز از وضع و شریفه غنی و فقیر و اعالی و اوانی تماماً در مدرسه (احمدیه) که از مقامات مقدسه محسوب است حاضر و انعقاد مجلس نمودند، در حالتی که حضرت مستطاب شیخ المشایخ مولانا حاج شیخ محمد شریف و حضرت مستطاب الفاضل العلامه مولانا حاج شیخ احمد مفتی و مدرس علمیه و جناب سیدالسادات آقا سید محمد هاشم و جناب شریعت مآب قاضی عبداللطیف و جناب ملامحمد خطیب (امت برکاتهم) و سرکار خواجه محمد صالح کلانتر و سایر اعیان و اکبر بلد حضور داشتند به مضمون آیه کریمه «و شاورهم فی الامر» بعد از مشورت و تفحص و تشخیص اشخاص به اکثریت آرا از طبقات سته، شش نفر برگزیده منتخب نمودند که اسامی آنها از این قرار است: جناب حاج محمد شریف رئیس انجمن، جناب حاج محمد هادی، جناب حاجی ملامحمد رفیع عبدالغفور، جناب حاج جعفر، جناب ملامحمد امین حاجی محمد و جناب ملامحمد امین حاج محمد هادی که همگی اهالی این شش نفر را به وکالت خودشان قبول و در حضور موالیان عظام و سادات گرام بدین نهج هم عهد و هم قسم شدند و خدا و رسول را شاهد گرفتند که از امروز الی مابعدا هرگز مخالفت همدیگر را نمایند و از نفاق بپرهیزند و در تشبید مبانی اتفاق و قواعد اتحاد و اصلاح امور و خیرخواهی جمهور و آبادی ولایت و اجرای قوانین مشروعه کوشش و اقدام نمایند و به طریق صداقت و بی طرفی و درستکاری و رفت و بردباری فی مابین خود و عامه رفتار نمایند و همگی و کلا و سایر اهالی در این خصوص صحه گذارده بر صحه مهر نهادند و مجلس به دعاگوئی ملت طاهره و دولت قاهره و تشکر از آقای بیگلربیگی اختتام یافت.

و این صورت مجلس دو نسخه به حضور مبارک انفاذ گردید که به امضاء حضرت تعالی رسیده مزین فرموده شود.



شادروان محمدامین کرامتی

«متن خطابه زنده یاد محمد امین کرامتی اوزی که در سال ۱۳۴۱ هجری قمری در حضور احمد شاه قاجار هنگام ورود وی از فرنگی در بندر بوشهر قرائن شده است»

شکر خدا که شام سیاه زمانه را

صبح طرب ز مطلع فرو شرف دمید

در این اوان سعادت اقتران که مژده مسرت و صدای تهنیت از هر گوشه و کنار مملکت به مسامع جمهور انام رسیدن گرفت، یعنی آوازه ورود مقدم جلالت نموده موکب فیروزی کوکب اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاه جمجاه اسلام پناه، السلطان احمد شاه ارواحنا فدا، که از مسافرت اروپ مراجعت و عنان توسن مراد به مستقر جاه و جلال سلطنت عظاما معطوف فرموده. اینک ساحت بندر بوشهر نخستین قطعه از خاک وطن است که از مضرب خیام گردون احتشام و مرکز سرادقات کیوان مقام رشک بهشت عنبر سرشت گردیده، و شمه لوای آلات دولت روزافزون، خورشیدوار در اهتزاز، و با وجد و نشاط در جولان است، از آنجائی که بشارت این قدوم میمنت نمود، به گوش عالمیان رسید و نسیم بهجت و انبساط از ریاض نشاط بر صدور آدمیان وزید، هر یک از خواص و عوام و اعیان و اشراف با کمال خلوص عقیدت، احرام

امید حریم بارگاه فلک آسا گردیده به عواطف روحانه سلطانی ملحوظ و به مکارم اخلاق بیکرانه خسروانی محظوظ می‌باشد.

پس از تشکر این نعمت ذی‌قیمت عظمی و ادای ادعیه صمیمانه به خاکپای اعلیحضرت شهرباری، آمال و آرزو و چنان است که از نتایج مستحسنه مسافرت و تجربیات ملوکانه، اسباب ترقیات مملکت و سعادت و امنیت از هر حیث فراهم گردیده، وطن محبوب در طریق تعالی و تقدم سیر نماید، اعلیحضرتا امروز سی‌ و نهمین مرتبه که به شاه‌پرستی دائماً معروف و تمسک آنها به عرش ملوکانه ضرب‌المثل عالمیان بوده است، متوجه ذات خسروانه است که از تدابیر صائبه و از تفویض امور به رجال اکفا و صالحین وطن، این سرزمین، از کابوس آلام و تاخر نجات بیابد.

اعلیحضرتا، ایران امروز غیر از ایران سی سال یا بیست سال و یا ده سال بلکه پنج سال پیش است. پس از آنکه جمیع مشاکل خارجی و دخالت ناجایز استعمار نیز به حمدالله از حسن طوین ملوکانه برطرف و نابود گشته، اشد احتیاج به اصلاحات داخلی دارد که باید کلیه هم و نظر فقط صرف وسائل عمران و ایجاد اسباب ترقی و تقدم نمود، یعنی آن عمران و تقدمی که در جمیع ممالک اروپا مشهود و عیان است.

اعلیحضرتا، مملکت ما نیز مملکتی است که در خور و مستعد همه گونه اصلاحات و ترقی است و کشور ما در مقدمه ممالک است از نه بودن عوائقی که مساعی رجال صحیح عقیم بگذارد. چه عموماً مسکن يك امتی است که دارای يك آئین و يك طبیعت و يك لغت می‌باشد، و عمده سیر تقدم هر ملت از وحدت، همان اوصاف است و از این است که دائماً محیط محول رجال و فاتحین عظام و نوابع دهر بوده و حالیه هم به خطا رفته است هرکس که گمان می‌برد رجال اکفا، رجال صالح، رجال فعال صحیح در وطن ما وجود ندارد و در صورتی که زمامداری مهام مملکت به کف با کفایت اشخاص وطن‌پرست و منورین مملکت سپرده شود. طولی نمی‌کشد که عظمت سابق وطن عود نموده و

هر فساد داخلی نیز نبود و زایل خواهد شد.

اعلیحضرتا، در بسیاری از قطر جنوبی مملکت هنوز حالت ملوک الطوائفی و نظام استبداد قدیم باقی است، نظر به اینکه ذات ملوکانه اولین پادشاهی است که در این قطر سیاحت و مشاهده می‌فرمایند، آرزوی رنجبران ستمدیده این است که در اقرب وقت دست مستبدین و جبارین مقطوع گردیده، دوایر قوانین مشروطیت در همه محال استیفا گردد.

این آمالی است که از ناحیه اعلیحضرت اقدس شهریارى لامع و ساطع و به نظر تحقیق و تدقیق مشاهده می‌رود، پس با يك زبان اخلاص و شوق آمیزی می‌گوئیم، زنده باد شاهنشاه جوان و جوان‌بخت و ترقی خواه ما و پاینده باد استقلال وطن محبوب.

خاطرات زنده یاد... شادوارین محمدامین کرامتی از مسافرت بوشهر و تاریخ ملاقات با احمدشاه قاجار و ایراد خطابه در حضور ایشان

فی یوم چهارشنبه ۱۰ شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۴۱ اعلیحضرت سلطان احمدشاه از مراجعت اروپا در بوشهر پیاده گشت. از طهران وزیر جنگ آقای رضا خان سردار سپه با عده‌ای قزاق و وزیر دربار و اشخاص دیگر به استقبال آمده بودند در سیارات، روز ۷ ماه مذکور یکشنبه به بوشهر رسیده بودند. همانروز چهارشنبه از بحرین به عزم کویت سوار شده از برای ملاقات قوام‌الملک و ادای خطابه درحضور اعلیحضرت شاه قصد نمودم که در بوشهر پیاده شوم. خطابه را همانروز در جهاز^۱ سواد گرفته و آماده ساختم. یوم پنجشنبه ساعت ۷ به شهر بوشهر رسیدم و در خانه جناب شیخ ابراهیم امام اهل سنت و جماعت منزل نمودم. ساعت ۹ رفتم نزد آقای میرزا علی دشتی رئیس معارف که از سابق دوستی و آشنائی پیدا شده بود از ملاقات من خیلی مسرور شده و اظهار خرسندی نمود. از توقف شاه پرسیدم مذکور ساخت که یوم شنبه صبح به طرف شیراز حرکت می‌فرمایند، گفتم قوام‌الملک آمده است؟ گفت خیر در شیراز برای تهیه پذیرائی مانده، صولت‌الدوله فقط آمده است اظهار نمودم که خطبه‌ای

انشاء نموده‌ام می‌خواهم در حضور شاه بخوانم چه جور میسر می‌شود؟ گفتند باید با تجار بروید و ایشان فردا یوم جمعه دو ساعت قبل از ظهر مشرف می‌شوند باید از امروز برای انضمام شما با ایشان تدبیری کرد، آنوقت با پسرش میرزا محمود رفتیم نزد حاجی سیدمحمد رضا تاجر کازرونی که از تجار درجه اول‌اند تا اینکه برای انضمام من با ایشان از او درخواست نمایم پس از اینکه ملاقات سید نمودم این مسئله درخواست شد. گفتند باید با یمن‌الملک کفیل حکومت بنا در مذاکره نمایم و فردا سه ساعت قبل از ظهر به اینجا بیایید پس از آن بیرون آمده سید مذکور اظهار داشت که اگر می‌آئید می‌رویم نزد صولت‌الدوله گفتم عیبی ندارد و رفتیم به طرف منزل ایشان گفتند به امیریه رفته‌اند.

شب نشستم خطبه مذکور را روی کاغذ خوبی با خط درشت نوشتم و علاوه يك لایحه در خصوص حالات لارستان و استبداد قوام‌الملک و مظالم بعضی از کلانتران و حکام محلی در دو صفحه نوشته و می‌بایست به وزیر جنگ تقدیم نمایم صبح یوم جمعه فهمیدم که بین تجار بوشهر خودشان مناقشه است از برای آنکه تجار درجه اول راضی نیستند عددشان زیاد شده تجار دیگر با آنها اشتراک نماید و فقط اسم ۱۳ نفر داده‌اند به وزیر دربار که باید به حضور شاه برسند.

در ساعت میعاد که دو ساعت قبل از ظهر بود رفتیم در امیریه دیدم اطاقی پر از تجار که واقع در دالان است نشسته‌اند سلام نمودم کسی ملتفت من نشد بلکه از دخولم قدری کراهت حاصل نمودند در آن اثنا یمن‌الملک از بالا آمد و تجار دعوت داد به شرفیابی بالا رفتیم به غرفه‌ای که روی دالان است تجار سه طرف عمارت حلقه زدند دو دقیقه طول نکشید که اعلیحضرت با وزرا تشریف آوردند تعظیم بجا آورده شد آنوقت یمن‌الملک معرفی ۴، ۵ نفر از تجار نمود پس از آن شاه از بعض حالات تجار سؤال کرد و جواب دادند، در جواب یمن‌الملک که گفت تمام تجار محترم و وطنخواه‌اند فرمود که البته تجار باید

محترم باشند و باعث عمران مملکت اند، پس از آن... یمن‌الملک عرض کرد که قربان آقایان تجّار خطبه دارند اگر اجازه می‌فرمایند، فرمودند عیب ندارد. آنوقت یمن‌الملک خطبه را از دست یکی از تجار برداشته و قرائت نمود تقریباً سه دقیقه طول کشید مضمون خطبه فقط عبارت بود از تهنیت ورود و ثنا و پس از ختام من به یمن‌الملک اظهار نمودم که بنده خطبه دارم و تمنای خواندنش می‌نمایم و به اعلیحضرت شاه عرض کردند که ایشان طلب اجازه خواندن خطبه می‌نمایند شاه به من فرمودند که بخوانید در این اثنا دیدم تجّار متحیر شدند هرکس نظرش به طرف من سوق داد و هیچکدام از حاضرین هم مرا نمی‌شناختند آنانی که دو طرف من ایستاده بودند می‌گفتند خدا کند طولانی نباشد خطبه بیرون آورده مشغول خواندن شدم و حال این اولین خطبه‌ایست که من می‌خواهم در محضر جمعی قرائت نمایم، گاهی نشده است که در اجتماع عامی تا امروز من خطبه خوانده باشم و غریب‌تر و عجیب‌تر اینجا است که اولین خطبه‌ام هم در حضور اعلیحضرت شاه و وزرا و اعیان می‌افتد من گمان می‌بردم که لابد در حضور شاه اقلّاً چهار پنج نفر خطبه می‌خوانند و من آخرین آنها می‌شوم، پس از آنکه موقع رسید دیدم من تنها خودم و حمید این میدانم، می‌دانستم که خطبه من خالی از بلاغت نیست و علاوه از آن دارای مطالبی است که پسند خاص و عام خواهد شد و این‌هایی که در اینجا حضور دارند معلوم نیست که این لیاقت را داشته باشند و اگر داشتند يك نفر دیگر پیدا می‌شد که اقدام به خواندن خطبه مرا بنماید از این گذشته مضمون خطبه را که از روی يك شعور و طنخواهی نوشته شده و عیناً و حضوراً از شاه طلب می‌شود که در اصلاح امور مملکتی اشخاص درستکار و صالحین وطن برای زمامداری مملکت انتخاب بفرمایند. تأثیری کلی در بوشهر و عموم ابران پیدا نموده و شاید من اول شخصی بشناسند که حضوراً از شاه اینجور امور مهم خواستگار شده باشم این بود که قوّت به قلب خود داده با کمال ثبوت خطبه را به انتها رسانیدم و در اثنای خواندن اظهار آفرین و احسنت هم از راست و چپ خود می‌شنیدم. در زنده باد

هم عموماً با من هم آوازه شده و خطبه را یمن‌الممالک برداشته تسلیم وزیر دربار فرمود، آنوقت شاه التفاتی به حضار فرموده و این نطق را ادا فرمودند. «خیلی قشنگ نوشته»

در مدت حضور که تقریباً نیم ساعت طول کشید اعلیحضرت شاه با عموم حاضران در حالت وقوف بودیم شاه مربوع‌القامه و سفیدرنگ و خوش‌منظراند اما قدش خیلی کوتاه و نطقش باریک و آهسته است همین که به ایوان بیرونی غرفه رسیدیم یمن‌الملک و عموم تجار دست مصافحه با من داده و مرا از حسن مضامین خطبه و جایز داشتن استحسان ملوکی و حضار تبریک گفته اظهار مسرت و امتنان فرموده سپس در اطاق پایین که باز نشستیم یمن‌الملک معرفی مرا خواسته و به تجار اظهار داشتند که خطبه محمدمین خیلی پسندیده و از اینکه طرف توجه ملوکی واقع شد برای عموم یک افتخاری خواهد بود تجار هم اظهار ممنونیت نموده گفتند در واقع بهرغم آنکه ما در اول وهله شما را نمی‌شناختیم الان یک فایده و افتخار عظیم به ما عاید ساختند.

پس از آن شاگردان مدارس سعادت و فردوس و مدرسه دیگر در پایین امیریه با معلمین شان حاضر شده و اعلیحضرت شاه با وزرا پائین تشریف آوردند شاگردان لویح و قصاید می‌خواندند بعد از آن شاه از مقابل شاگردان مرور فرموده ۳۰۰ تومان انعام به مدرسه اعطا فرمود آنگاه که یمن‌الملک انعام شاه تسلیم معلمین می‌نمود بیان خطبه مرا و جایزه داشتن استحسان ملوکی به رئیس معارف اظهار داشت.

عصر روز جمعه رفتم نزد صولت‌الدوله دیدم جمعی از تجار که در حضور شاه با هم بودیم در اینجا تشریف داشتند مرا استقبال نموده گفتند که حکایت خطبه شما را برای آقای صولت‌الدوله نموده‌ایم فرمودند که اگر «اوزی» است همسایه من است و من به ایشان فخر می‌نمایم خوب است که او را ملاقات نمایم، حال خوب شد که خودتان آمدید بعد خبر به صولت‌الدوله دادند از اطاق بیرون آمده دست همدیگر گرفتیم پس از معرفی خیلی اظهار مسرت و محبت

نمودند و گفتند که به تجار گفته‌ام که اگر محمدامین اوزی است باعث افتخار من است آنگاه تحسین کلی از خطبه فرموده و فرمودند حالا عزم کجا دارید گفتیم عزم کویت پس از يك ماهی عودت به «اوزه» می‌نمایم گفتند که من هم در اوائل نوروز در «چاه‌مار» هستم خیلی مسرور می‌شوم اگر وعده به من دهند که آن هنگام از برای ملاقات بیائید گفتیم افتخار می‌نمایم. لایحه حالات لارستان نشانش دادم خیلی پسندیده و وعده دادند که با هم برویم نزد وزیر جنگ بند بواسطه آمدن تجار نتوانستند و اول غروب رفتیم امیریه و به واسطه امیر لشکر لایحه مذکور تسلیم وزیر جنگ شد خیلی اظهار مرحمت کرد پس از آن عودت کردم به منزل جناب شیخ ابراهیم فرمودند در مجلس علما تحسین خطبه شما می‌نمودند صبح یوم شنبه ساعت دو ثلث از دسته ۱۳ ع ۳۲ شاه و همراهان به طرف شیراز حرکت فرمودند، در ۷ روز اقامتم اهالی بوشهر خصوصاً یمن‌الممالک و تجار خیلی اظهار محبت با من می‌نمودند عده زیادی سواد خطبه خواستند در یوم پنجشنبه ۱۸ ع ۲ با جهاز به کویت حرکت کردم، کویت هم از این خطبه شنیده بوند خیلی مشعوف شدند، ترجمه خطبه خواستند به ایشان دادم.



آب انبار (ملا محمد) که قدیمی ترین و بزرگترین آب انبار اوز می باشد.

به دوران نادرشاه قزلباش اوزدهشت شخصی مقدس نشان
 که هست نیش بود در پیغمبر در افاق ملا محمد شهبیر
 ز جوش همین بر که ارشاد ز در بای فریضش یک غفر
 چونکه شد دوران قرن و شان فرد کجاست از خاکی توفان
 در این عصر نادر اوز را از آن که معصیاح دیوان بود حکمران
 کنون ز سر صدق نبل نین موقتش حاجی محمد نسیم
 چنین بر که راقبه بر سر نهاد دل شیخ محمد پیش او ستاد
 بناج دیاری خویشه گیر که کشتم ترا دی مطلق خیر
 ۱۲۳۶



نمایی از بازار اوز که متأسفانه چند سال پیش در اثر بی توجهی مسئولین محلی تخریب گردید

تاریخ بنای بازار اوز که توسط حاج محمدهادی کرامتی مؤلف کتاب سروده شده و در قسمت چهارسوی بازار نوشته شده بود^۱

فضل خدای را که گهرهای حمد و شکر
 کز تاب می‌کنند به انجمن برابری
 بهر نثار گنبد غرای مصطفی
 ز الماس کلک سفته در این نعت گوهری
 در عهد فر خجسته، سلطان ملک جم
 شاه احمد آن یگانه شه چند و کشوری
 از یمن شاه ماست، که علم و هنر رواست
 عیب است هرچه هست، به غیر از هنروری
 بازار و چارسوی جهان مملو از هنر
 هرکس به بحر رنج، در آن شد شناوری
 تمجید، هرکسی که عمل ز اقتصاد کرد
 محض صلاح عام، ز پاکیزه گوهری
 اندر «اوز» که داشت ز تجار و عارفین
 کردند فیصربه، چو خورشید خاوری
 تاریخ او، ز «هادی» این نظم چون دُرّ
 فخر است این نگار، اوز را به فیصری
 ۱۳۴۱ هـ ق

۱- قسمتی از این اشعار در تصویر مقابل دیده می‌شود.

بهرس که اراده قرائت قرآن حمید میکند
لازم است مراد را نیت کردن پنج چیز اول
شنودی الله تعالی دویم مقهوری شیطان
سیوم روشنی کور چهارم مغفرت گناہان
پنجم بندگی درجه آخر والله اعلم بالصواب

۲

وَإِذَا دَأَبْتِ مِنَ اللَّيْلِ نَمِقَةً
أَبْقَيْتِ النَّسِيكَونَ بَدَأًا كَامِلًا



منظره جدیدی از شهر اوز



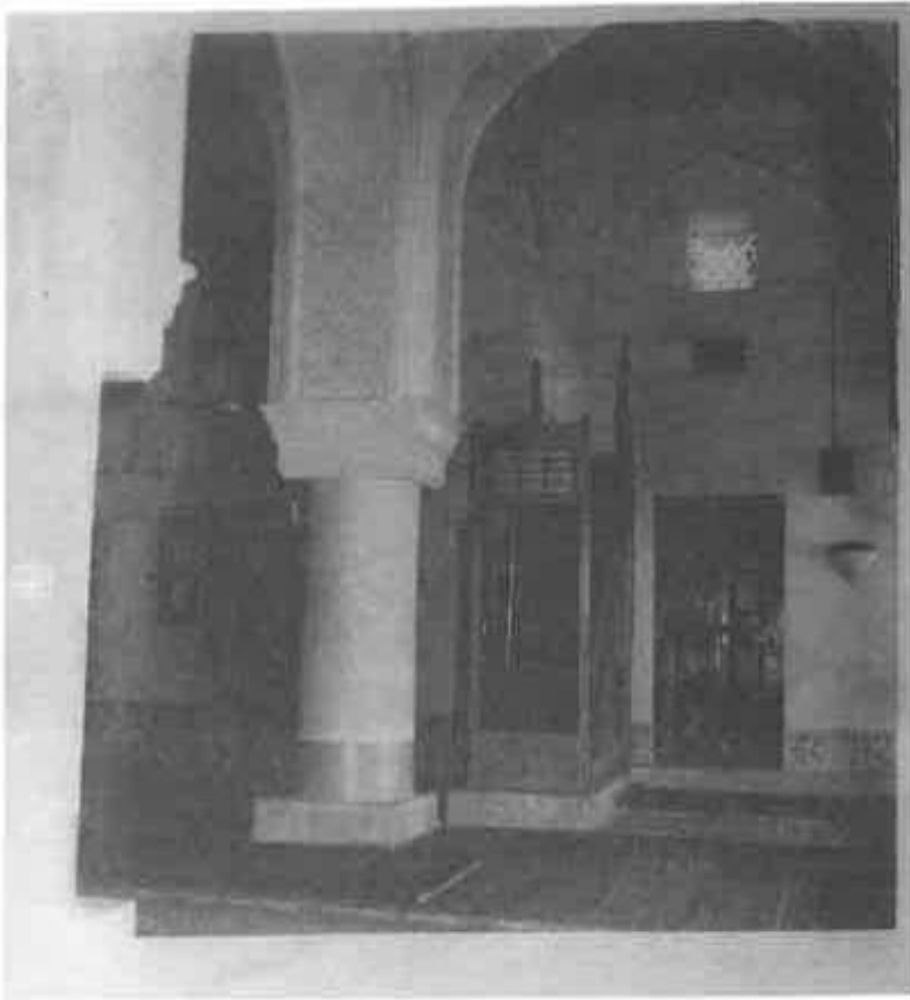
نمای جدیدی از شهر اوز



مجمعی از آب‌انبارهای اوز



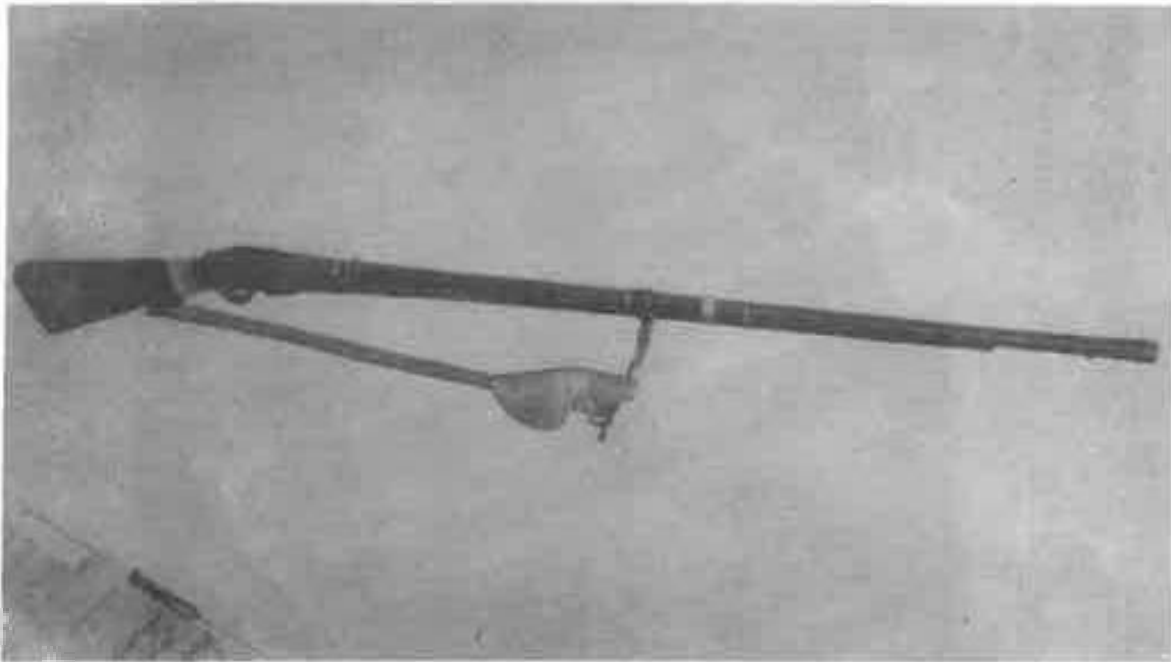
نمایی از يك خانه قدیمی در اوز



محراب و منبر مسجد جامع اوز



مدرسه علوم دینی اوز



تفنگی قدیمی ساخت کارخانجات تفنگ سازی اوز



تفنگ قدیمی ساخت دست تفنگ سازان هنرمند اوزی



بادگیر منازل اوز



قسمتی از خرابه‌های قلعه اوز



لوحة یادبودی که توسط مرحوم ملا محمد رسول کرامتی در مسجد شیخ اوز نوشته و نصب

شده است

فهرست اعلام

آ

افغان ۷۳-۷۴-۷۸-۸۲-۸۹	آقاخان محلاتی ۱۰۳
ابراهیم مالک اشتر ۴۲	آسید علی آقا ۱۵۷
افشار ۸۹	آخوند ملا شمس الدین ۳۷-۵۳
اصفهان ۷۴-۷۹-۸۶	۶۳-۶۸-۷۰-۸۷
اشکنان ۱۲۸	
احمدشاه ۱۶-۱۹۱-۱۹۹-۲۰۲	
۲۱۱	
اروپا ۳۵	
اسکندر ذوالقرنین ۶۲	
اصطخر ۴۵	
امیر تیمور گورکانی ۴۹	
امیر هاشم ۸۷-۱۰۴-۱۰۶-۱۰۷	
۱۰۸-۱۱۱-۱۱۲	
امیر عبدالهای ۱۱۳	
امیر محمد کاظم ۱۶۹	
انگلیس ۳۹-۸۹-۹۷-۱۷۶	
	الف
	ابوبکر ۳۴-۶۱
	ابوموسی اشعری ۴۵
	ابوالوردی ۴۹
	ارد ۱۰۲-۱۳۷
	استانبول ۸۲
	استرآبادی (میرزامهدی خان) ۵۸-
	۷۸-۱۰۰
	اشرف افغان ۷۴-۷۸-۱۰۰
	محمود افغان ۷۴

بسیگرد ۱۳۶-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۴-	۴۱ اناخ
۱۴۹	۱۱۵-۱۱۳-۸۴ انوه
بیت المقدس ۷۶	۳۹ انفره
بیضا ۵۶	انصاری (شیخ عبدالله) ۶۰
ت	ب
تاریخ جهانگشای نادری ۵۸-۶۳-	باستانی پاریزی
۷۴	بریز ۱۷۶
ترکیه ۳۹	برزجان ۴۶-۴۹
تنگ نازک ۱۰۴	بستک ۸۲-۸۴-۱۱۳-۱۱۴-۱۷۵
تهران ۷۴-۱۰۸-۱۳۳-۱۴۷-	بم ۸۰-۱۰۳
۱۵۴-۱۵۲-۱۵۱-۱۴۸	بمبئی ۱۱۷-۱۳۳-۱۴۱-۱۴۹-
	۱۵۱-۱۵۲-۱۵۴-۱۵۵-
ج	۱۵۸-۱۸۶
جاسک ۱۵۱	بن مسعود ۳۹
جامی ۶۰	بنی عباس ۶۶
جهانگیریه ۱۱۳	بنارویه ۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۷۶-
جرمن ۹۱	بندرعباس ۶۹-۸۸-۹۲-۱۱۵-
جده ۳۹-۱۵۷	۱۱۷-۱۲۲-۱۴۷-۱۵۵-
جعفرقلی خان سردار ۱۰۹-۱۱۱-	۱۵۹-۱۵۶-۱۸۹
جنهم ۴۵-۹۰-۱۳۴-۱۴۵-۱۴۹-	بوشهر ۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۸۳-
۱۵۱	۱۹۹-۲۰۲
جدیم ۱۰۴-۱۰۵-۱۳۴-۱۹۵-	بندر مقام ۹۲-۹۶-۱۲۸-
جم وزیر ۱۲۸	بید شهر ۱۳۴-۱۸۲-۱۹۵-
جناح ۸۸-۱۱۳-۱۱۴	بیرم ۹۶-۱۲۸-

زندیه ۸۹-۹۰	
زینل لطفاً ۱۱۶	
	ح
	حاج رستم خان ۹۷-۱۵۸-۱۵۹
	۱۶
	حاج علی رضا خان ۱۳۸
	حاج عبدالحسین امین التجار ۱۵۷
	حاج عبدالغفور ۱۰۰-۱۳۹
	حجاز ۳۹
	حفصه ۵۹
	حسنعلی میرزا ۷۹
	حسین آباد ۱۴۵
	حاج محمد دهباشی ۱۲۲
	د
	داراب ۴۵-۵۶-۱۷۵-۱۷۶
	دمشق ۶۲
	دهکویه ۱۷۶
	دهباشی علی رضا گراشی ۸۹-۹۳
	۱۲۲
	ر
	رکن الدوله ۱۵۶
	ری ۸۹
	ز
ش	
شام ۳۹-۷۷	
شاه طهماسب ۸۳	
شاه اسماعیل ۵۹-۶۲	
شاه قطب الدین ۴۹	
شاهزاده مهدیقلی خان ۹۰	
شاهزاده فیروز ۱۱۲	
شاهزاده علیقلی میرزا رکن الدوله	
۱۳۲-۱۵۳	
شاهزاده حسنقلی میرزا ۱۰۳-۱۹۶	
امام شافعی ۵۷	
شیراز ۴۵-۵۱-۵۶-۷۵-۷۸-۸۲	
۹۰-۹۹-۱۰۶-۱۳۴	
۱۴۲-۱۴۵-۱۴۷-۱۵۱	
۱۵۷-۱۶۸-۱۸۰-۱۸۴	
۱۹۶	
شیخ محمد شریف ۴۴	
شیخ عمادالدین اوزی ۴۹	
شیخ ابواسحق ۴۹	
شیخ احمد فصیحی ۵۴-۱۰۱-۱۰۲	
۱۰۷	

	شیخ احمد مدنی ۶۴-۶۷-۶۸-۷۹
ط	۸۱
طارم ۱۰۹-۱۱۲	شیخ حسن مدنی ۶۴
ده‌طل ۱۱۷	شیخ العاشقین ۴۱-۴۹
طهما سبغلی خان جلایر ۷۹-۸۰-۸۱	شیخ محمد ابونجمی ۵۶
	شیخ عبدالقادر ۶۴-۶۶
	شیخ اسماعیل ۶۳-۶۸
ع	س
عایشه ۵۹	ساریه بن زینم ۴۵-۷۶
عبدکثیر ۴۶	سده ۷۳-۱۴۰-۱۴۱
عبدیدکثیر ۴۶	سلطان حسین ۶۰
عبودکثیر ۴۶	سعدالملک ۱۴۷
عبداله بن عباس ۶۶	سهام‌الملک ۱۵۳-۱۵۶-۱۵۸
عبدالملک مردان ۴۲	۱۵۹
سلطان عبدالمجید ۴۰	سید عبدالحسین ۱۷۵-۱۷۶-۱۷۸
عبدالواحد ۱۴۲	۱۷۹-۱۸۰
علی (ع) ۳۴-۶۱	سند ۳۹
علیخان لاری ۱۰۲-۱۰۳	سیرجان ۱۳۳-۱۳۴-۱۴۹
حاج علیقلی خان ۱۷۴-۱۷۶-۱۷۹	
علیرضا خان ۱۳۸	
عثمان ۳۴-۶۱	ص
عثمان بن العاص ۴۲	صحرای باغ ۷۳-۱۸۲
عثمانی ۳۹	صفی‌الدین اردبیلی ۵۹-۶۰-۷۴
عمر ۳۴-۴۵-۶۱-۷۶	صفویه ۵۸-۵۹-۶۰-۷۴
عین‌الملک ۱۷۰	صولت‌الدوله ۲۰۲-۲۰۵
عین‌القضات همدانی ۶۰	

قشقائی ۱۳۶	
قشم ۷۴	ف
قندهار ۶۰	فارس ۴۱-۴۲-۴۵-۵۶-۶۸-۷۶-
قوام‌الملک ۴۹-۱۲۹-۱۳۲-۱۴۶-	۷۹-۸۹-۹۱-۱۰۳-۱۱۱-
۱۵۳-۱۷۲-۱۸۱-۱۸۲-	۱۲۲-۱۳۲-۱۴۲-۱۵۹
۱۸۳-۱۸۴-۱۹۲	فال ۱۲۸
	فتح‌اله خان (میرزا) ۱۵۷
	فرس ۳۹-۵۷
ک	فداغ ۵۶-۱۲۸-۱۳۸
کازرون ۴۵	فتحعلی خان بیگلربیگی ۱۴۰-۱۴۲-
کاشان ۷۴	۱۴۴-۱۴۵-۱۴۷-۱۵۱-
کارزین ۴۰-۸۵-۱۰۴	۱۵۲-۱۵۶-۱۶۶
کرمان ۷۴-۸۹-۱۰۴-۱۳۳-۱۴۹	فسا ۴۵-۱۷۵
کریم‌خان زند ۸۹-۹۰	فلسطین ۳۹
کربلایی حسنعلی خان ۴۳	فرانسه ۳۹
کلات ۴۸-۱۰۳	فیروز میرزا ۱۰۸-۱۰۹
کهنه ۴۹	فیثور ۴۹-۵۷-۱۰۲-۱۳۷-
کهکیلویه ۸۲	۱۷۶
کهورستان ۹۲	فیروزآباد ۴۵
کوره ۱۱۷-۱۲۲	ق
کورده ۱۷۶	قاجار ۷۱-۹۰
کوخرد ۶۶	قاهره ۱۶
کمشک ۶۸-۷۹-۱۱۵	قزوین ۷۴
گ	قشم ۸۸-۱۱۵-۱۱۷

محمد حسنخان قاجار ۸۹-۹۰	گاوبندی ۱۲۸
میر محمد رضی ۵۴-۱۰۱-۱۰۲	گراش ۴۲-۴۷-۴۸-۱۰۶-۱۱۶
۱۰۳-۱۰۴-۱۹۶-۱۹۷	۱۱۸-۱۲۹-۱۳۸
محمود غلچه ۷۴	گلار ۴۸-۱۳۹
مولوی محمد تقی	گله‌دار ۱۲۸
مکه ۷۶-۷۷-۳۹	گچویه ۶۴
مدینه ۶۶-۷۷	گوده ۸۷-۱۱۷
معلم کثیر ۴۰	گور ۴۵
ملا اکبر ملباشی ۶۲	
ملا عبدالرحمن مصباح دیوان ۸۴	ل
۱۳۲-۱۳۵-۱۴۲-۱۵۱	لار ۵۷-۵۹-۶۶-۶۸-۷۰-۸۹
۱۸۸-۱۷۶	۹۱-۱۰۱-۱۰۶-۱۱۳
حاج محمد علی ملاحسین ۱۳۳	۱۱۶-۱۲۳-۱۲۹-۱۳۵
۱۳۴-۱۳۵	۱۵۱-۱۵۷-۱۷۰-۱۷۲
مصر ۳۹-۶۲-۷۷	۱۷۶-۱۷۹-۱۸۴
مصطفی خان بستگی ۴۰	لنگه ۸۲-۱۱۵-۱۴۷-۱۸۹
مصطفی پاشا ۴۰	
مزایجان ۵۶	م
محلچه ۴۳	ماورالنهر ۵۶
مسقط ۹۴	ملا محمد شهیر ۵۳-۶۳-۶۴-۷۱
مصباح السلطنه ۱۵۴-۱۵۵	۷۵-۷۷-۷۸-۸۳-۱۴۲
مظفرالدین شاه ۱۷۲	محمد رضاخان ۶۶
میرزا مهدی خان استرآبادی ۵۰	محمد ولی خان بیگدلی ۶۸
میر شفیع میر حسین ۱۰۰-۱۳۹	محمدخان بلوچ ۸۲
۱۴۵	محمد ابراهیم بیگ، ۱۱۳

فیروز ۵۶	میر عبدالهادی ۱۱۲-۱۱۶-۱۱۸
	۱۱۹-۱۲۰-۱۶۸-۱۶۹
و	میر احمد میر تقی ۸۸-۸۹
وراوی ۱۲۸	میرزا باقر کلانتر ۶۸-۶۹
وحید کلی ۴۵	
	ن
هـ	نادر شاه ۵۸-۶۰-۸۲-۸۳-۸۹
هرم ۵۷	ناصرالدین شاه ۱۱۷-۱۳۲-۱۶۲
هرات ۶۰-۷۰	ناصرالدین بیضاوی ۶۰
هندوستان ۱۰۳-۱۱۷	نجد ۳۹
	نصرالدوله ۱۷۹-۱۸۵
	نصیرالملک ۱۱۹
ی	نصیرخان ۵۴-۹۰-۹۴-۱۰۱
یزد ۷۴-۱۱۷-۱۳۲-۱۳۳-۱۴۹	۱۹۶-۱۴۰-۱۴۲-۱۴۴
یهود ۳۹	۱۴۷-۱۵۰-۱۵۳-۱۵۴
یمن ۱۵۷	۱۵۸
یمین الملک	نورالدین زنگی ۷۷
	نوبندگان ۴۵

قشقائی ۱۳۶	
قسم ۷۴	ف
قندهار ۶۰	فارس ۴۱-۴۲-۴۵-۵۶-۶۸-۷۶
قوام الملك ۴۹-۱۲۹-۱۳۲-۱۴۶	۷۹-۸۹-۹۱-۱۰۳-۱۱۱
۱۵۳-۱۷۲-۱۸۱-۱۸۲	۱۲۲-۱۳۲-۱۴۲-۱۵۹
۱۸۳-۱۸۴-۱۹۲	قال ۱۲۸
	فتح اله خان (میرزا) ۱۵۷
	فرس ۳۹-۵۷
	فداغ ۵۶-۱۲۸-۱۳۸
ک	فتحعلی خان بیگلربیگی ۱۴۰-۱۴۲
کازرون ۴۵	۱۴۴-۱۴۵-۱۴۷-۱۵۱
کاشان ۷۴	۱۵۲-۱۵۶-۱۶۶
کارزین ۳۰-۸۵-۱۰۴	فسا ۴۵-۱۷۵
کرمان ۷۴-۸۹-۱۰۴-۱۳۳-۱۴۹	فلسطین ۳۹
کریم خان زند ۸۹-۹۰	فرانسه ۳۹
کربلائی حسنعلی خان ۴۳	فیروز میرزا ۱۰۸-۱۰۹
کلات ۴۸-۱۰۳	فیشور ۴۹-۵۷-۱۰۲-۱۳۷
کهنه ۴۹	۱۷۶
کهکیلویه ۸۲	فیروزآباد ۴۵
کهورستان ۹۲	
کوره ۱۱۷-۱۲۲	ق
کورده ۱۷۶	قاجار ۷۱-۹۰
کوخرد ۶۶	قاهره ۱۶
کمشک ۶۸-۷۹-۱۱۵	قزوین ۷۴
گ	قسم ۸۸-۱۱۵-۱۱۷

محمد حسنخان قاجار ۸۹-۹۰	گاوبندی ۱۲۸
میرمحمد رضی ۵۴-۱۰۱-۱۰۲	گراش ۲۲-۴۷-۴۸-۱۰۶-۱۱۶
۱۰۳-۱۰۴-۱۹۴-۱۹۷	۱۱۸-۱۲۹-۱۳۸
محمود غلجه ۷۴	گلار ۲۸-۱۳۹
مولوی محمد تقی	گله دار ۱۲۸
مکه ۷۶-۷۷-۳۹	گچویه ۶۴
مدینه ۶۶-۷۷	گوده ۸۷-۱۱۷
معلم کثیر ۴۰	گور ۴۵
ملا اکبر ملباشی ۶۲	
ملا عبدالرحمن مصباح دیوان ۸۴	ل
۱۲۲-۱۲۵-۱۴۲-۱۵۱	لار ۵۷-۵۹-۶۶-۶۸-۷۰-۸۹
۱۸۸-۱۷۶	۹۱-۱۰۱-۱۰۶-۱۱۳
حاج محمد علی ملاحسین ۱۳۳	۱۱۶-۱۲۳-۱۲۹-۱۳۵
۱۳۴-۱۳۵	۱۵۱-۱۵۷-۱۷۰-۱۷۲
مصر ۳۹-۶۲-۷۷	۱۷۶-۱۷۹-۱۸۴
مصطفی خان بستگی ۴۰	لنگه ۸۲-۱۱۵-۱۴۷-۱۸۹
مصطفی پاشا ۴۰	
مزایجان ۵۶	م
محلجه ۴۳	ماورالنهر ۵۶
مسقط ۹۴	ملا محمد شهیر ۵۳-۶۳-۶۴-۷۱
مصباح السلطنه ۱۵۴-۱۵۵	۷۵-۷۷-۷۸-۸۳-۱۴۲
مظفرالدین شاه ۱۷۲	محمد رضاخان ۶۶
میرزا مهدی خان استرآبادی ۵۰	محمد ولی خان بیگدلی ۶۸
میر شفیع میرحسین ۱۰۰-۱۳۹	محمدخان بلوچ ۸۲
۱۴۵	محمد ابراهیم بیگ ۱۱۳

نی ریز ۵۶	میر عبدالهادی ۱۱۲-۱۱۶-۱۱۸
	۱۱۹-۱۲۰-۱۶۸-۱۶۹
و	میر احمد میر تقی ۸۸-۸۹
وراوی ۱۲۸	میرزا باقر کلانتر ۶۸-۶۹
وحید کلپی ۴۵	
	ن
ه	نادر شاه ۵۸-۶۰-۸۲-۸۳-۸۹
هرم ۵۷	ناصرالدین شاه ۱۱۷-۱۳۲-۱۶۲
هرات ۶۰-۷۰	ناصرالدین بیضاوی ۶۰
هندوستان ۱۰۳-۱۱۷	نجد ۳۹
	نصرالدوله ۱۷۹-۱۸۵
	نصیرالملک ۱۱۹
ی	نصیرخان ۵۴-۹۰-۹۴-۱۰۱
یزد ۷۴-۱۱۷-۱۳۲-۱۳۳-۱۴۹	۱۹۶-۱۴۰-۱۴۲-۱۴۴
بهود ۳۹	۱۴۷-۱۵۰-۱۵۳-۱۵۴
یمن ۱۵۷	۱۵۸
یمین الملک	نورالدین زنگی ۷۷
	نوبندگان ۴۵

انتشارات نوید منتشر میکند:

شاهزاده و گدا	مشاعره
غلامحسین متین	خلیل اسماعیل بیگ (بهباد)
تاریخ تمدن ۲ جلد	عروض آسان
دکتر احمد تاجبخش	دکتر جهانبخش نوروزی
روزنامه‌های ایران	چگونه فرزندان شاد پرورش دهیم
جعفر خمایی زاده	دکتر دهناد طباطبائی
فرهنگ مردم سروستان	اثرات کار بر حرفه و فن
صادق همایونی	دکتر صادق حسن آبادی
افسانه‌های ایرانی	وصال (دیوان کامل)
صادق همایونی	دکتر محمود طاووسی
از هر خرمن خوشه‌ای	تذکره شاعران فارس
فخرالمحققین	دکتر محمود طاووسی
کی شعرترانگیزد	تذکره دلگشا
پرویز خانلی	میرزا اکبر نواب شیرازی
شعرترین شعرها	حافظ خلوت‌نشین پریهاو
افسانه یغمائی	علیقلی رزائی شیرازی
قوهای وحشی	علم در دیوان مثنوی مولوی
عنایت‌اله هوشمند	دکتر نظام‌الدین فقیه
داستانها، دیدنیها و شنیدنیها	قواعد املائی انگلیسی و...
جهانشاه سی‌سختی	محمد محمدی
مسنی در گذرگاه تاریخ	از شیراز به شیراز
حیی	خلیل اسماعیل بیگ (بهباد)
سینمای کلاسیک	چگونه مرشدی انتخاب کنیم
علی بهروزی	محمد مهدی آژنگ
هنرمندان قرن بیستم	تاریخ صفوی (۳ جلد)
غلامحسین متین	دکتر احمد تاجبخش

محیا

دوبیتی‌های

شاعری از جنوب

باقر لارستانی

تألیف و تحقیق

باہتمام

احمد علی حبیبی

صادق ہمایونی

منتشر شد



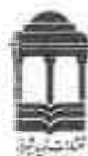
PLEASANT HISTORY OF EWAZ

BY

M. HADI KERAMATI

ASSISTED BY

M. SHRIF KERAMATI



NAVID PUBLISHERS

SHIRAZ IRAN

انتشارات نوید منتشر میکند:

شاهزاده و گدا	مشاعره
غلامحسین متین	خلیل اسماعیل بیگ (ببیاد)
تاریخ تمدن ۲ جلد	عروض آسان
دکتر احمد تاجبخش	دکتر جهانبخش نوروزی
روزنامه‌های ایران	چگونه فرزندان شاد پرورش دهیم
جعفر خماسی زاده	دکتر دهناد طباطبائی
فرهنگ مردم سروستان	اثرات کار بر حرفه و فن
صادق همایونی	دکتر صادق حسن آبادی
افسانه‌های ایرانی	وصال (دیوان کامل)
صادق همایونی	دکتر محمود طاووسی
از هر خرمن خوشه‌ای	تذکره شاعران فارس
فخرالمحققین	دکتر محمود طاووسی
کی شعرترانگیزد	تذکره دلگشا
پرویز خانفی	میرزا اکبر نواب شیرازی
شعرترین شعرها	حافظ خلوت‌نشین پرهیا‌هو
افسانه یغمائی	علینقی رزاقی شیرازی
قوهای وحشی	علم در دیوان مثنوی مولوی
عنایت‌اله هوشمند	دکتر نظام‌الدین فقیه
داستانها، دیدنیها و شنیدنیها	قواعد املای انگلیسی و...
جهانشاه سی‌سختی	محمد محمدی
ممنی در گذرگاه تاریخ	از شیراز به شیراز
حبیبی	خلیل اسماعیل بیگ (ببیاد)
سینمای کلاسیک	چگونه مرشدی انتخاب کنیم
علی بهروزی	محمد مهدی آژنگ
هنرمندان قرن بیستم	تاریخ صفوی (۳ جلد)
غلامحسین متین	دکتر احمد تاجبخش

محیا

دوبیتی های

شاعری از جنوب

یاقر لارستانی

تألیف و تحقیق

باہتمام

احمد حبیبی

صادق ہمایونی

منتشر شد



PLEASANT HISTORY OF EWAZ

BY

M. HADI KERAMATI

ASSISTED BY

M. SHRIF KERAMATI



NAVID PUBLISHERS

SHIRAZ IRAN

کتابخانه تخصصی موزه مردم شناسی اوز
تلفن: ۵۲۵۱۶۲۷۲ - ۰۷۱
شماره: ۴۹۶ تاریخ: ۱۳۹۱/۱۲/۱۹

PLEASANT HISTORY OF EWAZ

BY

M. HADI KERAMATI

ASSISTED BY

M. SHRIF KERAMATI

